

۱۰ مقاله

درباره

زبان، فرهنگ، ترجمه

دکتر مهشید مشیری

نسرالمرز

10 Articles sur

La Langue, Le Lexique, La Traduction

Par

Mahshid MOSHIRI

Docteur en Linguistique



بها: ۲۶۰۰ ریال

این کتاب، به دلیل وجود نسخ دیگری از آن
در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
بر اساس قرارداد ۹۲۷۴۰ جهت استفاده
به کتابخانه طرف قرارداد، منتقل گردید.



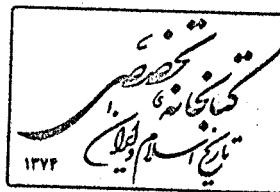
السیکن شد

۱۰ مقاله

درباره

زبان، فرهنگ، ترجمه

دکتر مهشید مشیری



نشر البرز

تهران، ۱۳۷۳

چاپ اول: ۱۳۷۳

شمار نسخه‌های این چاپ: ۲۰۰۰

حق چاپ برای نشر البرز محفوظ است

ویراسته و تصحیح شده است



لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار

چاپ: چاپخانه آسمان

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۳	دیدگاه‌های نوین در واژگان‌نگاری
۲۷	قیاس و نقش آن در واژگان‌نگاری
۴۵	واژه‌سازی و برابریابی علمی در پزشکی
۶۵	کدام مجموعه واژگان و اصطلاح‌شناختی؟
۷۹	بررسی و نقد دو فرهنگ زبان‌شناسی
۹۷	اشاره‌ای به نقش فرهنگ‌های زبان در ترجمه
۱۱۳	راه‌های غنای زبان صدا و سیما
۱۳۱	ساختار فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های تخصصی
۱۴۱	واژگان‌شناسی بازار
۱۵۹	پیشنهادهایی برای ترجمه متون علمی

به یاد زبان‌شناس سخت‌کوش و پرتوان،
شادروان دکتر محمد طباطبایی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

کتاب حاضر شامل ۱۰ مقاله در زمینه‌های فرهنگ، زبان و ترجمه است، که پیش از این به‌طور جداگانه در مجامع علمی و در نشریه‌های تخصصی به‌صورت گفتار یا نوشتار ارائه شده است. توجه و استقبال علاقه‌مندان سبب شد که این مقالات گردآوری شود تا یکجا در اختیار همگان قرار گیرد. مطالب این مجموعه، که چکیده سالها مطالعه، تحقیق و کار مداوم نگارنده است، در بیشتر موارد، جدید است و برای نخستین بار در زبان فارسی مطرح می‌شود.

با اینکه مطالب کتاب کاملاً علمی است، ولی تا حد امکان به‌صورتی ساده و فارغ از اصطلاحهای خشک تخصصی عنوان شده است، تا بتواند علاوه بر تأمین نیاز مدرسان و دانشجویان دانشگاه، مورد استفاده خوانندگان و علاقه‌مندان غیرمتخصص نیز قرار گیرد.

هر یک از مقالات می‌تواند به تنهایی و بدون ارتباط با مقاله‌های دیگر مطالعه شود، ولی در حد امکان انسجام کلی آنها به عنوان یک مجموعه نیز حفظ شده است.

امید است عباتاً همین مختصر بتواند در معرفی و حل بعضی از مشکلات ترجمه، واژگان‌شناسی، و واژگان‌نگاری مفید باشد، اگرچه هنوز راهی دراز در پیش داریم:

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و گل به بر آید

دکتر مهشید مشیری

دیدگاه‌های نوین در واژگان‌نگاری*

* این مقاله در تاریخ ۱۰ دیماه ۱۳۶۹ در دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبائی به صورت سخنرانی ارائه شد و در مجله سروش (شماره ۵۵۲، سال دوازدهم، ۷ اردیبهشت ۱۳۷۰) و نیز در هفته‌نامه کیهان هوایی (شماره ۱۰۳۲، پنجم خرداد ۷۲) به چاپ رسید.

زبان به عنوان مهمترین وسیله برقراری ارتباط بین انسانها دارای ویژگیهایی است و این ویژگیها در تمام اجزاء زبان، یعنی اصوات، قواعد و ساختارهای دستوری، و واژگان منعکس است. یکی از ویژگیهای زبان، نظم و انتظام زبان است. یعنی زبان یک نظام است، یک سیستم است که در درون خود نیز به سیستمهایی تقسیم می شود. و واژگان که موضوع سخن ماست، سیستمی است در زیر سیستم کل زبان. و واژگان به نوبه خود، همچون سیستمهای دیگر درون زبان، اولاً یک کل است که از اجزائی تشکیل شده است و خواصی فراتر از مجموع خواص یکایک آن اجزاء دارد. ثانیاً اجزاء آن همبسته و منسجم هستند و از نظر صوری و معنایی وجوه مشترکی دارند. ثالثاً اجزاء آن حدود و ثغور یکدیگر را تعیین می کنند و در نتیجه ارزش یکدیگر را مشخص می نمایند. رابعاً کل سیستم واژگان تحول می پذیرد و هر کاهش یا افزایش در تعداد اجزاء سیستم واژگان روی ارزش اجزاء دیگر

تأثیر می‌گذارد. و اصولاً کل زبان تحول می‌پذیرد. یعنی زبان پدیده‌ای است پویا. و پویایی و تحول در زبان یکی دیگر از ویژگیهای زبان است. و ویژگی پویایی و تحول، همچون ویژگی سیستم بودن جزو جهانیهای زبان است. و پویایی و تحول نیز در تمام سطوح زبان آشکار است. و هر زبانی، حتی کنسرواتیوترین زبانها، در طول عمر خود دستخوش تحول و تغییر می‌شود. به همین دلیل است که تاریخ هر زبان را به دوره‌هایی تقسیم می‌کنند. از آن جمله برای زبان فارسی، سه دوره زمانی باستان، میانه و جدید قائل می‌شوند. و کل سیستم زبان فارسی، و نیز هر یک از سطوح آن، یعنی سطح واجی، سطح صرفی و نحوی، و سطح واژگان، در این دوره‌ها تغییر کرده است. این تغییر در سطح واژگان بسیار چشمگیرتر است. زیرا سیستم واژگانی زبان، سیستمی است باز، و در مقایسه با سیستم آوایی، و سیستم صرفی و نحوی، که بسته‌اند، رسوخ‌پذیرتر است و با سهولت بیشتری تغییر و تحول می‌یابد. به‌طور کلی ویژگی سیستم بودن زبان و ویژگی پویایی زبان، کنایتی است از نظم و انتظام کل جهان، و بی‌ثباتی و تحول و تغییر کارخانه دهر، و همواره موجب اعجاب، تحسین و مدحت خلق از نظام خلقت و کمال مطلق، که آن:

... نه رویی‌ست که من وصف جمالش دانم

این حدیث از دگری پرس که من حیرانم

سرنوشت واژه‌ها در جوامع واژگانی، شباهت زیاد به سرنوشت انسانها در جوامع بشری دارد. در مجموعه واژگان زبان، به فراخور زمان، واژه‌هایی متولد می‌شوند، رشد می‌کنند، در طول عمر خود متحول می‌شوند، از

زبانهای دیگر وارد می‌شوند و ملیت زبان را می‌پذیرند، صورت جدید می‌گیرند، معنای تازه می‌یابند، از گوشه‌انزوا می‌رهند و رونق می‌گیرند، یا از رونق می‌افتند و از اعتبار ساقط می‌شوند. و فرهنگ زبان اصولاً نباید از این تغییر و تحول دور بماند، بلکه می‌باید آینه تمام‌نمای آن باشد. و همانگونه که تاریخ‌نویس، سرنوشت و وضعیت جوامع مختلف بشری را در دوره خاصی از زمان، آنگونه که هست می‌نویسد، یا اصولاً باید بنویسد، فرهنگ‌نویس نیز سرنوشت و وضعیت مجموعه واژگان زبان را، در دوره‌ای از زمان، که خود در آن زندگی می‌کند، باید آنگونه که هست بنویسد. و همانطور که «تاریخ اگر قیافه نسازد مقدس است»، فرهنگ زبان نیز اگر در هر زمان بازتابی نوین و تصویری زنده از زبان به دست بدهد معتبر است.

فرهنگ چیست؟

اکنون شاید سؤالی مطرح شود، که در این سخن، منظور ما از «فرهنگ زبان» چیست؟ بنابراین، توضیحی - البته مختصر - ضروری است.

اصولاً کار فرهنگ‌نویسی یا واژگان‌نگاری (یا lexicographie)، تهیه و ارائه مجموعه‌های واژگانی است و این کار بر طبق اصول و روشهای زبان‌شناختی و با بهره‌گیری از پژوهشهای واژگان‌شناختی (یا lexicologique) صورت می‌گیرد. آنچه ما «فرهنگ» می‌نامیم و برابر با واژه «دیکسیونر» فرانسوی، یا «دیکشنری» انگلیسی به کار می‌بریم، فقط یکی از این مجموعه‌ها است. «واژگان»، «واژه‌نامه» و انواع دیگر زیر پوشش کل این مجموعه‌های واژگانی قرار دارند و هر یک از این مجموعه‌ها - که «فرهنگ» یکی از آنهاست - با منظور خاصی تنظیم می‌شود، ویژگیهای خاصی دارد، به دست «واژگان‌نگار»ی با شرایط تخصصی و آگاهیهای خاصی، و بر طبق شیوه‌ها و

تئوریهای خاصی تنظیم و تدوین می‌شود، و مخاطبهای هر یک از آنها با دیگری فرق دارند.

بنابراین در واژگان‌نگاری همیشه این سؤال مطرح است که: چه کسی (یا کدام واژگان‌نگار)، چه چیزی (یا کدام یک از مجموعه‌های واژگانی را)، چگونه (یا با کدام الگو و شیوه واژگان‌شناسی و واژگان‌نگاری)، و برای چه کسی (یا کدام پیامگیر و مخاطب و استفاده‌کننده) تهیه می‌کند؟

و این سؤال از گام اول تا گام آخر واژگان‌نگاری باید همواره مد نظر باشد. گام اول، یعنی از لحظه‌ای که ضرورت وجود یک مجموعه واژگانی احساس می‌شود، و اندیشه تدوین آن مجموعه به ذهن خطور می‌کند. و بعد از آن در هریک از مرحله‌های لایرنت تهیه مجموعه واژگانی، و سپس حتی پس از چاپ، و در بازبینی‌های مکرر، و در چاپهای بعدی باید این سؤال مد نظر باشد که چه کسی، چه چیزی را، چگونه و برای چه کسی تهیه می‌کند؟ فرهنگ نیز به نوبه خود انواعی دارد، که یکی از آنها «فرهنگ زبان» است. «فرهنگ زبان» یا جامع است یا عمومی. و فرهنگ عمومی زبان، که موضوع سخن ماست، به زعم ما می‌باید هر زمان تصویری زنده و بازتابی جدید از زبان به دست بدهد.

فرهنگهای عمومی زبان فارسی (وضع گذشته و حال):

به‌طور کلی تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی را از آغاز تاکنون می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

الف) دوره اول که از قرن چهارم و پنجم هجری آغاز شد و تا قرن سیزدهم ادامه یافت. لغت فرس، معیار جمالی، سرمه سلیمانی، انجمن آرای ناصری، و برهان قاطع، از معروفترین فرهنگهای دوره اول هستند. فرهنگهای

دوره اول اکثراً با هدف ارائه لغات مشکل نظم و نشر تدوین شده‌اند. (ب) دوره دوم، که از سال ۱۳۱۸ شمسی آغاز شده و تاکنون ادامه یافته است. فرهنگ ناظم‌الاطبا، فرهنگ نظام، فرهنگ عمید و فرهنگ معین از معروفترین فرهنگهای دوره دوم هستند، که با اندیشه گردآوری و ارائه لغات زنده‌گفتار و نوشتار زبان فارسی تألیف شده‌اند.

ذکر این نکته ضروری است که فرهنگهای فارسی که از آغاز تاکنون تألیف شده‌اند، معمولاً حاصل یک عمر تلاش و کوشش بی‌دریغ و يك‌تنه فرهنگ‌نویسان بوده‌اند. با دشواری، بدون امکانات تحقیق و بررسی، بدون تسهیلات لازم و بدون دلگرمیها و پشتگرمیهایی که در بعضی از جوامع معمول بوده و هست. و قدر و منزلت آن فرهنگ‌نویسان به‌عنوان پاسداران گنجینه ادب و سخن پارسی، بر هیچ یک از ما فارسی‌زبانان پوشیده نیست. و بر شمردن کاستیها و ایرادات فرهنگهایی که آنان نوشته‌اند، اگر به منظور چاره‌جویی و رفع آن کاستیها و ایرادها و به منظور بهبود وضع فرهنگ‌نویسی فارسی باشد، به هیچ وجه از ارج و قرب فرهنگ‌نویسان پیشین نمی‌کاهد.

به هر حال فرهنگهای این دو دوره، هم از نظر قالب و هم از نظر محتوا، معمولاً تکرار فرهنگهای قبلی بوده‌اند. وجوه تفارق آنها کم بوده است و تفاوت‌های آنها با فرهنگهای پیش از آنها، اکثراً صوری و اندک بوده است. گفتنی است که در طول این دوره، فرهنگ‌نویسانی هم بوده‌اند که خواسته‌اند بدعتی بگذارند و تغییری ایجاد کنند. ولی اقدام آنها معمولاً دنبال نشده است. برای نمونه طبقه‌بندی کلمات که در فرهنگ *فخر قواس* در قالب مقوله‌های معنایی صورت گرفته بود، می‌توانست، و اصولاً می‌بایست راهی تازه در فرهنگ‌نویسی فارسی باز کند، ولی نکرد. چنانکه در قرن هجدهم شخصی به نام بواسی‌یر (Boissière)، در فرانسه، کاری نظیر کار قواس کرد که

بعدها موجب ابداع روش جدیدی در تنظیم فرهنگ‌های فرانسه شد و نقطه عطفی در تاریخ فرهنگ‌نویسی آن زبان به حساب آمد. یا فرهنگ نظام به عنوان نخستین فرهنگی که مؤلف آن کوشیده است تا با روشی انتقادی، فرهنگ‌های پیشین زمان خود را مقابل چشم بگذارد و با بهره‌جویی از مزایای آن فرهنگ‌ها و با اقتباس از فرهنگ‌های پیشرفته زمان خود، کهنه و نو را در هم آمیزد و طرحی نو دراندازد، از جانب فرهنگ‌نویسان بعدی حمایت نشد. به طور کلی در مجموع، تحول اساسی در فرهنگ‌نویسی فارسی، خاصه در دوره دوم، ایجاد نشده است. و اصولاً مشخصه‌های اصلی این دوره از فرهنگ‌نویسی فارسی را می‌توان تکرار فرهنگ‌های پیشین زبان، توجه صرف به نقش ارجاعی بودن فرهنگ‌های زبان، در نظر گرفتن شمار اندکی از فارسی‌زبانان به عنوان مخاطبان فرهنگ زبان، نادیده گرفتن شمّ زبانی، یا به قول ظریفی «ذائقه زبان‌شناختی» اهل زبان، و عدم توجه به جنبه علمی بودن زبان دانست. البته چنین دوره‌هایی با چنین خصوصیاتی مختص فرهنگ‌نویسی فارسی نیست و در تاریخ فرهنگ‌نویسی همه زبان‌ها وجود داشته است و آن را معمولاً دوره فرهنگ‌نویسی سنتی، «سنت» به مفهوم مرسوم کلمه می‌نامند. و دوره فرهنگ‌نویسی سنتی خواه ناخواه و به جبر زمان جای خود را به دوره نوینی می‌دهد که آن را دوره فرهنگ‌نویسی علمی می‌نامیم.

با اینهمه به نظر من، این دوره از فرهنگ‌نویسی فارسی، پس از «فرهنگ نظام» - که به منزله نقطه درخشان این دوره است - با اثر ارزشمند مرحوم دکتر معین، استاد مسلم زبان و ادبیات فارسی به پایان می‌رسد. و نقطه اوج و کمال، و آخرین کلام در فرهنگ‌نویسی این دوره، «فرهنگ زبان فارسی» تألیف استاد است، که با نوین‌ترین تلقی‌های زبان و ادبیات و فرهنگ‌نویسی زمان ایشان تدوین گردیده است.

دوره نوین؛ فرهنگ‌نویسی علمی:

و اما سخن نو در واژگان‌نگاری، نگرش علمی به زبان و به واژگان زبان، توجه به ویژگی پویایی زبان، توجه به شَمّ زبانی یا ذائقه زبان‌شناختی اهل زبان، کاستن نقش ارجاعی و افزودن نقش آموزشی فرهنگ زبان، مخاطب‌قراردادن بخش عظیمی از سخن‌گویان زبان، و اجتناب از تکرار فرهنگ‌های پیشین زبان ایجاد کرد.

در واژگان‌نگاری نوین، لزوم تدوین فرهنگ جدید زبان، تنها زمانی احساس می‌شود که با آن فرهنگ بتوان تحولی در فرهنگ‌های پیشین زبان ایجاد کرد.

● پویایی و تحول زبان: در واژگان‌نگاری نوین، پویایی و تحول واژگان مورد توجه خاص است. واژه‌های جدیدی که به جبر زمان و با تحول جوامع بشری در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، ادبی، علمی، هنری و سیاسی پیدا می‌شود، یا به دلیل تماس اجتناب‌ناپذیر با سایر زبانها، وارد زبان می‌شود، باید در فرهنگ عمومی زبان ضبط شود.

مثلاً فرهنگ امروزی زبان فارسی باید معنی واژه‌های رایجی چون آب‌بندی، کوپن، ترمینال، آک‌بند، سگ‌دست، یا واژه‌های علمی‌ای که به زبان رایج راه یافته‌اند مانند آن‌کال، ارتودونسی، و پاتوبیولوژی را در اختیار ما بگذارد.

بخشی از واژگان فارسی امروز که مربوط به جوانان، خصوصاً جوانان دبیرستانی است، برای دیگران قابل درک نیست. ولی هریک از این دیگران به دلیلی ناچارند، یا می‌خواهند برای پی‌بردن به معانی و کاربردهای آن واژه‌ها و اصطلاحات، مرجعی داشته باشند. امروز واژه‌ها و اصطلاحاتی

چون ضایع کردن، سه کردن، بی‌خیالی طی کردن، خالی بند بودن، ضد حال زدن و امثال آنها جزو زبان فارسی هستند و در واژگان‌نگاری باید مورد ملاحظه قرار گیرند.

در ادبیات معاصر و در شعر امروز، اصطلاحات، ترکیبات و تشبیهات بسیاری وجود دارد که باید در فرهنگ عمومی زبان وارد شوند: گل‌واژه، رگ‌حرف، حنجره جو، ... و یا ترکیب جنبش واژه!

امروز، در اثر ترجمه از زبانهای اروپایی بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحها در زبان پیدا شده است، درست یا غلط بودنش بحثی دیگر است، ولی پیدا شده است: در رابطه با، روی کسی یا چیزی حساب کردن، نقطه نظر، بی تفاوت، چرا که نه؟، به اندازه کافی و دهها مورد دیگر. که این موارد در جاهای دیگر به تفصیل و «به اندازه کافی!» حلاجی شده‌اند و نیازی به تکرار نیست. و ما با ذکر این نکته که در فرهنگ عمومی امروز فارسی، به هر حال باید به اینگونه موارد نیز عنایت شود، می‌گذریم.

در واژگان‌نگاری نوین، قسمت اعظم واژگان که در فرهنگ عمومی زبان ضبط می‌شود، براساس تحقیق در زبان معاصر گزیده می‌شوند. از جمله ایرادهای فرهنگهای پیشین، و حتی معاصر زبان فارسی این است که در تدوین آنها کمتر به زبان فارسی معاصر پرداخته‌اند و واژگان فارسی را گویی به عنوان چیزی جدا از زبان فارسی در نظر گرفته‌اند. از این رو ظاهراً یکی از مأخذهای جمع‌آوری واژه‌های فرهنگهای فارسی را، فرهنگهای عربی و فرهنگهای اروپایی قرار داده‌اند، یا احیاناً دانش واژگانی خود را از زبانهای اروپایی و زبان عربی ملاک دانسته‌اند. نتیجه آنکه واژه‌های اروپایی (خصوصاً فرانسوی) و نیز واژه‌های عربی بیشماری که به زبان ما راه نیافته بودند، به فرهنگهای زبان ما راه یافته‌اند. و این می‌تواند نوعی ورود

مصنوعی و رواج نابحق و عمدی واژه‌های بیگانه در زبان فارسی باشد. مثلاً اکثر فرهنگهای ما زیر عنوان «فرهنگ زبان فارسی» مملو از واژه‌های عربی است که در زبان فارسی کاربرد دارد: متجشّم، متجلبّ، متجنّد، متطبّب، متشکّک، نمونه‌هایی از صدها مورد مشابه است که با نگاهی اجمالی بر فرهنگهای فارسی به چشم می‌خورد. در عوض جای بسیاری از واژه‌های عربی یا برساخته از عربی که در زبان فارسی کاربرد دارند در میان همان فرهنگها خالی است: تمرکز، تمایز، تلف، تبادل، صادره، عقیده و بسیاری از واژه‌های دیگر، که در زبان فارسی روزمره و محاوره‌ای امروز با بسامد زیاد کاربرد دارند.

واژه‌هایی چون آرشیدوک، رئیسور، ماگازین و غیره در فرهنگهای زبان فارسی ضبط شده‌اند. حال آنکه همین فرهنگها بسیاری از واژه‌های اروپایی را که در زبان فارسی کاربرد بیشتری دارند، ضبط نکرده‌اند. مانند تکنیسین، سانتی‌متر، سلف‌سرویس، مارگارین و دهها مورد دیگر.

در فرهنگ فارسی مرحوم استاد معین، ذیل بعضی از واژه‌های قرصی از زبان فرانسه مانند فامیل، شوfer، شانس، کادو توضیح داده شده است که «پرهیز از استعمال این کلمه بیگانه اولی است»، که شاید در زمان تدوین آن فرهنگ چنین بوده است. ولی در زبان فاسی امروز، با تفاوت چند سال، این واژه‌ها چنان با زبان ما عجین شده‌اند، که ترکیبات و ضرب‌المثلهایی نیز از آنها ساخته‌ایم: فامیل عروس، نام فامیل، ازدواج فامیلی...

تو مرا حبس می‌کنی آوخ شرم بادت ز ننگ فامیلی
(در شعر مرحوم بهار).

یا شانس، بدشانسی، روی شانس بودن، کچلها شانس دارند.

یا شوfer تاکسی، شاگرد شوfer، شوferدان (که در غرب ایران به آن قسمت از

کامیون گفته می‌شود که شوfer در آن می‌نشیند).

یا کاغذ کادو، کادوپیش، کادوکردن و امثال آنها.

بنابراین در فرهنگ امروز زبان فارسی این کلمات و اصطلاحاتی که گفته شد و امثال آنها ضبط می‌شود، زیرا فرهنگ عمومی زبان باید آینه تمام‌نمای تحولات زبان باشد.

● ذائقه زبان‌شناختی اهل زبان: در فرهنگ عمومی زبان، تا حد امکان از ضبط آن دسته از واژه‌های مرکب که اهل زبان با استفاده از ذائقه زبان‌شناختی خود و با مراجعه به عناصر متشکله آن واژه‌ها، می‌تواند به معانی آنها پی ببرد، خودداری می‌شود. بنابراین لزومی ندارد که واژه‌های مرکبی چون: فراوان خرد، فراوان خزینه، فراوان خورش...؛ یا غم‌آشام، غم‌ور، غم‌انجام... یا غصه‌آشام، غصه‌ور، غصه‌انجام... یا غره‌شدن، غره‌گشتن، غره‌گردیدن و امثال آنها، هر یک به صورت مداخلی جداگانه در فرهنگ عمومی زبان ضبط شوند و سبب افزایش بی‌دلیل و بی‌رویه حجم فرهنگ شوند، که شده‌اند. اما آن دسته از واژه‌های مرکب که با معنی‌های مجازی عناصر متشکله خود به کار می‌روند، یا صرفاً به همان‌گونه مرکب کاربرد دارند، ضبط می‌شوند مثل آب‌غوره (به معنی گریه زورکی) و آب‌گوشتی (به معنی مبتذل و پیش پا افتاده).

● تعاریف واژه‌ها: تعریف واژه‌ها و اصطلاحها مسئله مهم و اساسی در فرهنگ زبان به شمار می‌آید. فرهنگهای زبان فارسی از این نظر غنی نیستند و در بسیاری از موارد، اغلب با ذکر مترادفها سعی کرده‌اند که مفهوم یا تعریف واژه‌ها را به دست بدهند. و توجه داریم که از نظر معنی‌شناسی به ندرت دو کلمه در یک زبان کاملاً هم‌معنا هستند و مترادف به شمار می‌آیند. مثلاً به جای معنی و تعریف واژه ارز، واژه‌های «بها»، «ارزش»، «ارج»؛ به

جای معنی و تعریف واژه ارج، واژه‌های «بها»، «ارزش»، «ارز»؛ به جای معنی و تعریف واژه ارزش واژه‌های «بها»، «ارج»، «ارز» ضبط شده است و الی آخر. به ترتیبی که اگر مراجعه‌کننده فرهنگ برای پیدا کردن معنی و تعریف واژه مورد نظرش اصرار داشته باشد، با مراجعه به این فرهنگها، معمولاً و در اکثر موارد به نتیجه‌ای نخواهد رسید.

در مقابل کلمه آبرو، به جای تعریف «آبرو» واژه‌های «اعتبار»، «جاه»، «ناموس»، و امثال آنها ذکر شده است. که از دیدگاه معنی‌شناسی، هیچ‌یک از این واژه‌ها نمی‌تواند معنا و مفهوم کامل و صحیح واژه آبرو باشد. آبرو تعریف دارد:

آبرو، احترام تحسین‌آمیزی است که فرد (یا گروه) در نظر دیگران دارد و این احترام یا به موقعیت و مقام آن فرد (یا گروه) در جامعه مربوط می‌شود یا در اثر انجام دادن کارهایی که از نظر جامعه ارزشمند است به وجود می‌آید. بنابراین نه «اعتبار»، نه «ناموس»، نه «جاه»، نه «مقام»، اگرچه از نظر معنایی در مقوله آبرو می‌توانند قرار بگیرند، ولی هیچ‌یک با «آبرو» هم‌معنی نیستند.

در فرهنگهای ما در مقابل احتیاج آمده است: «فقر»، «نیاز»، «بی‌چیزی». حال آنکه احتیاج حالتی است که با احساس «نداشتن و خواستن» همراه است. و احتیاج فقط در بخش اول این تعریف، یعنی در «نداشتن» با واژه‌های «بی‌چیزی» و احیاناً «فقر» مشترک است. در واقع آنچه احتیاج را به وجود می‌آورد و آنچه «شیران را روبه مزاج می‌کند»، صرفاً «نداشتن» نیست، بلکه «نداشتن توأم با خواستن» یا «داشتن توأم با بیشتر خواستن» است. و این خاصیت الزاماً در «فقر» نیست.

در بسیاری از موارد که فرهنگها به ارائه تعریف دست زده‌اند،

تعاریفشان هم اغلب صحیح یا علمی نیست، دردی را دوا نمی‌کند و جوابی به نیاز امروز فارسی‌زبانان نمی‌دهد. برای مثال می‌توانیم به واژه‌هایی چون شمش، هیستری، و سوسیس در فرهنگهایی که در کتابخانه داریم مراجعه کنیم: هیستری را اختناق رحم دانسته‌اند، سوسیس را «روده‌ای که از قیمه گوشت خوک ادویه‌زده انباشته باشند» تعریف کرده‌اند، و شمش را «طلا و نقره گداخته که در ناوچه ریزند و به شکل شوشه درآورند» معرفی کرده‌اند.

● ساده‌نویسی: زبان امروز فارسی ساده‌نویسی را ایجاب می‌کند و نثری که در فرهنگهای امروز زبان برای تعاریف واژه‌ها به کار می‌رود باید با زبان امروز فارسی قرین باشد. حال آنکه فرهنگهای زبان فارسی اغلب نگارش دشوار و مغلق دارند. مثلاً در معنی قبولاندن آمده است: «قبول کردن کنانیدن» یا برای شورانیدن آمده است: «برانگیختن مردم را». این شیوه نگارش، خاصه در زبان علم، و در تعریف مفاهیم علمی بیگانه‌تر و گاه زننده است. مثلاً «اسیدها را بر آن اثری نباشد» در ذیل طلق، یا «عایقیست بس نیک» یا «بس نیکو» در ذیل گوگرد. تصریح می‌کنم که ذکر این نکات، انتقاد از آن فرهنگها نیست بلکه انتقاد از ماست، که اگر بخواهیم فرهنگی در زبان امروز خود بنویسیم، و همان سبک نگارش را به خدمت بگیریم.

● بافت کاربردی واژه: مثالها نقش اساسی در فرهنگ امروز زبان دارند و اگر به زبان فنی بگوییم، معنی دقیق هر کلمه یا کلام را فقط براساس مجموعه کل بافتهای ارتباطی‌ای می‌توان تعیین کرد، که واژه یا کلام در آنها پدیدار می‌شود. و فرهنگ زبان باید در مورد هر واژه حتی الامکان تمام این بافتهای کاربردی واژه را به صورت شعر، نثر، ضرب‌المثل و هر یک از قالبهای کلام که لازم باشد، در اختیار استفاده‌کننده فرهنگ قرار دهد. «بافت کاربردی واژه» یعنی: مجموعه شاهدها و مثالهایی که در مورد هر واژه در فرهنگ

به دست داده می‌شود. مثال، جمله یا عبارتی است که کاربرد واژه یا اصطلاح را نشان می‌دهد و شاهد جمله یا عبارتی است که درستی کاربرد واژه یا اصطلاح را در یکی از معانی خاص توجیه می‌نماید. «مثال» از میان جمله‌های زبان جاری انتخاب می‌شود. و «شاهد» از میان شعر و نثر و آثار اهل قلم انتخاب می‌شود. فرهنگهای زبان فارسی اکثراً به ارائه شاهد اکتفا کرده‌اند، آن هم نه به طور پیوسته و منسجم. و جز فرهنگ نفیسی و فرهنگ معین، آنهم در بعضی موارد، هیچیک از فرهنگهای فارسی مثال ارائه نداده‌اند. به هر حال بافت زبانی ارائه شده در فرهنگ، ممکن است حتی شامل صورت واژه مدخل نباشد، ولی مفهوم و معنای آن را به دست بدهد. مثلاً مراجعه‌کننده فرهنگ زبان ممکن است در ذیل یکی از معانی کلمه تعصب یا غیرت بیتی از سعدی را بیابد که مفهوم «تعصب» یا «غیرت» به‌خوبی از آن استنباط می‌شود، بی‌آنکه خود واژه «تعصب» یا «غیرت» در آن به کار رفته باشد:

گرم‌مادر خویش دوست داری دشنام مده به مادر من
چنین نکته‌ای موجب افزایش نقش آموزشی فرهنگ می‌شود. نقش آموزشی فرهنگ ممکن است در مبحث بافت کاربردی، به گونه‌ای جلوه کند که از نظر اخلاقی، هشداردهنده و آموزنده باشد. مثلاً مراجعه‌کننده فرهنگ به هر دلیلی که به سراغ فرهنگ زبان می‌آید تا واژه ریاست را جستجو کند باید در همان جا با این بیت آشنا شود:

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر

حاصل آن است که دائم نبود دورانش

(سعدی)

یا:

هزار سال ریاست بدان نمی‌ارزد

که بنده‌ای ز در آید که خواجه معزولی

(سعدی)

یا اگر به کلمه آباد رجوع کرده است، ضمن معرفی جنبه‌های زبانی این واژه به او بگوییم:

گر شد از جور شما خانه موری ویران

خانه خویش محال است که آباد کنید

(بهار)

اگر به دنبال کلمه آوخ آمده است، به او این را هم بگوییم که:

ما کشته نسیم و بس آوخ که برآید

از ما به قیامت که چرا نفس نکشتم

(سعدی)

ما در جای جای فرهنگ باید مثل مادر، «یک حرف و دو حرف» به او بیاموزیم. به او بگوییم:

آن سبوی آب دانشهای ماست

و آن خلیفه دجله علم خداست

(مولوی)

و هزار نکته دیگر را به فراخور حال و روزش، گنجایشش، نیازش، معلوماتش و مجهولاتش به او بگوییم.

به این ترتیب فرهنگ زبان به صورت ابزاری آموزشی درمی‌آید. مراجعه‌کننده فرهنگ درمی‌یابد که شاید غزلی را که نام سراینده‌اش را نمی‌داند یا به خاطر نمی‌آورد، بتواند در ذیل یک واژه در فرهنگ بیابد. مثلاً در ذیل نشستن، این غزل را بیابد که در عین حال واژه «نشستن» در تمام

معانی نشستن در آن به کار رفته است؛

غمّت بر نهانخانه دل نشیند	به نازی که لیلی به محمل نشیند
به دنبال محمل چنان زار گریم	که از گریه ام ناقه در گل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی	ز بامی که برخاست مشکل نشیند
خلد گر به پا خاری آسان برآرم	چه سازم به خاری که بر دل نشیند
بناسزم به بزم محبت که آنجا	گدایی به شاهی مقابل نشیند

(طیب اصفهانی)

یا در ذیل واژه پوشیدن این بیت را:

به غیر دیده که پوشیدم از مراد دو کون

به قدر همت خود جامه‌ای نپوشیدم

(کلیم)

و به نظر من واژگان‌نگاری جدید، سازگاری و الفت زبان و ادبیات و تصوف و عرفان و جمیع علوم نظری و عملی است برای آنکه فرهنگ زبان به صورت ابزاری آموزشی در جوامع بشری درآید.

نقش فرهنگ زبان:

معمولاً فرهنگ‌های زبان را در زمره کتابهای مرجع قرار می‌دهند. برای مطالعه فرهنگ زبان، برخلاف کتابهای غیرمرجع (مانند داستان، متن درسی، کتاب تخصصی و غیره) لازم نیست که از نخستین صفحه تا آخرین صفحه را پشت سر هم بخوانیم. فرهنگ را می‌توانیم از هر صفحه‌ای که بخواهیم باز کنیم و مطلبی را به طور مستقل مطالعه کنیم. زیرا مطالب آن ظاهراً به صورت انتزاعی ارائه شده‌اند. ولی ارجاعی بودن فقط یکی از نقشهای فرهنگ است. و فرق عمده‌ای که فرهنگها با بعضی از کتابهای

مرجع دیگر (مثلاً با دفترچه راهنمای تلفن، کتاب سبز، دفترچه زرد و غیره) دارند، در این است که پیامهای فرهنگ اگرچه ظاهراً به گونه‌ای مستقل ارائه شده‌اند و ممکن است منزوی به نظر بیایند، ولی منطقاً از نظر صوری و معنایی با یکدیگر مربوط هستند. بنابراین فرهنگ زبان را نباید به عنوان یک کتاب مرجع صرف به شمار آورد. از طرف دیگر فرهنگ زبان برای ما نقش مشاور را بازی می‌کند. برای سؤالات ما پاسخهایی ارائه می‌دهد و ما را در مورد یافتن آنچه می‌خواهیم کمک می‌کند. اصلی‌ترین نقش فرهنگهای زبان در دنیای امروز واژگان‌نگاری، نقش آموزشی آن است. در واقع هدف اصلی تدوین فرهنگ زبان کم کردن سطح مجهولات زبانی مراجعه‌کننده و بالا بردن سطح معلومات اوست. به عبارت دیگر فرهنگ زبان وسیله‌ای است که از راه آموزش دائمی به همه افراد جامعه و پرکردن خلاء اطلاعاتی آنها، ارتباط زبانی را ساده می‌کند.

ضبط واژه‌های فرهنگ:

می‌دانیم که فرهنگ زبان فهرستی است از کلمات که با نظم خاصی ردیف شده‌اند. این نظم خاص در مورد اغلب فرهنگهای زبان (و اصولاً کتابهای مرجع) معمولاً برحسب الفبای زبان است. یعنی هر یک از مدخلها در ردیف الفبایی خود قرار می‌گیرند و هر واژه به صورت مستقل از سایر واژه‌ها ضبط می‌شود. به این شیوه، الفبایی می‌گوییم. شیوه الفبایی دارای محدودیتهایی است. عمده‌ترین محدودیت آن، همین الفبایی بودن آن است. یعنی کلمات به صورت خطی در این فرهنگها ضبط شده‌اند مثلاً کلمه طاغوت، اگرچه از بنا و بنیاد در فرهنگهای فارسی ضبط شده بود، ولی براساس تحقیقی که به فراخور کارم برای تعیین بسامد واژه‌ها می‌کردم، پی

بردم که درصد بالایی از کسانی که در بدو انقلاب با این واژه آشنا شدند، قبلاً آن را نمی‌شناختند و معنی آن را نمی‌دانستند. کلمه‌کوخ هم همینطور. و همچنین واژه‌هایی مانند مستضعف، مستکبر، استضعاف و استکبار.

یعنی برای مراجعه به فرهنگ زبان و پی‌بردن به معنی این واژه‌ها لازم است که خود این واژه‌ها اول به چشم بیاید یا به گوش برسد. یعنی باید اول به این واژه‌ها بر بخوریم و بعد به سراغ فرهنگ زبان برویم. و اگر به این واژه‌ها بر نخوریم، به سراغ فرهنگ زبان نمی‌رویم. و البته احتمال زیادی هم وجود دارد که به این واژه‌ها بر نخوریم، زیرا واژه‌هایی که در زبان روزمره استفاده می‌کنیم، یا احتمالاً در محدوده مطالعات خود می‌بینیم و می‌شنویم، به مراتب کمتر از تعداد واژه‌هایی است که در فرهنگ لغت ضبط شده است. یعنی اگر شمار واژه‌های زبان را که معمولاً استفاده می‌کنیم، ۵۰۰۰ فرض کنیم و تعداد واژه‌هایی را که در فرهنگ زبان ضبط می‌شود ۵۰۰۰۰ بگیریم، حدود ۴۵۰۰۰ واژه در فرهنگ زبان می‌ماند که اگر این واژه‌ها به ذهن ما متبادر نشود، یا آنها را در جای دیگری نبینیم و نشنویم، همانطور در فرهنگ الفبایی‌ای که در اختیار داریم بلااستفاده و منزوی می‌ماند. و هر قدر فرهنگ الفبایی را گسترش دهیم و به واژه‌های آن بیفزاییم، امکان شناخت واژه‌ها محدودتر می‌شود. به این ترتیب فرهنگ‌های الفبایی، نقش ارجاعی زیاد و نقش آموزشی کم دارند.

واژه‌های زبان باید به طریقی در فرهنگ ضبط شوند که فرهنگ، هم مرجع باشد و هم نقش آموزشی داشته باشد. واژگان زبان در تدوین فرهنگ باید به عنوان مجموعه ساختاری منسجم در نظر گرفته شود. و سعی شود که از طریق روابط قیاسی و منطقی موجود بین واژه‌ها که زائیده ویژگی سیستم بودن زبان است، تصویری متجانس و سیستماتیک و ساختاری از

گروه‌های واژگانی متفاوت به دست داده شود. به ترتیبی که واژه‌های هر گروه به کمک هم بیایند و متقابلاً ارزش یکدیگر را تعیین کنند. و فرهنگ زبان بازتاب سیستم واقعی واژگان زبان و ویژگی‌های سیستماتیک مجموعه واژگان آن باشد. و هر واژه سرنخی باشد برای جستن واژه‌هایی که در کلاف هر مجموعه واژگان از حیث صوری و معنایی با آن ارتباط دارند. اگر واژه‌های زبان به این طریق در فرهنگ ضبط شده باشند به آن فرهنگ الفبایی - قیاسی می‌گوییم. برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی می‌زنم.

واژه علم را در نظر بگیریم: واژه علم از یک سو از طریق یک شبکه ساختاری صوری به گونه‌ای منظم با واژه‌های عالم، معلوم، علیم، تعلیم، تعلّم، معلّم، متعلّم و غیره مربوط می‌شود.

علم تعاریف و معانی گوناگونی دارد. و هر یک از معانی آن، واژه علم را به مقوله خاصی از واژه‌ها مربوط می‌کند. علم در یک معنی، «دانستن» است. در معنی دیگر «یقین» است و در معنی دیگر «دانش» است:

علم چندان که بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپایی بر او کتابی چند

(سعدی)

علم در اصطلاح تصوف، «نوری است مقتبس از مشکوة نبوت در دل بنده مؤمن. که به بواسطه آن نور، به خدای متعال راه می‌یابد. و در این معنی فرق علم با عقل در این است که عقل فطری است، و علم خاص بنده مؤمن». در این معنی است که علم با علم باطن، علم لدنی، علم یقین، علم حقایق و غیره مربوط می‌شود، با علم عاشقی مربوط می‌شود. با علم رسمی مربوط می‌شود:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال
نه از آن کیفیتی حاصل نه حال

علم نبود غیر علم عاشقی

مابقی تلیس ابلیس شقی

آنجا که علم با عالم و معلم و تعلیم و غیره مربوط می‌شود، برای تعلم، علیم، متعلم هماوای تألم، الیم و متألم را پیدا می‌کنیم. که این هماواها از سویی علم را به طریقی سیستماتیک با آلم به معنی درد و رنج مربوط می‌کند. و آلم هماوای علم است که علم از نظر ارتوگرافی یا (املایی) با واژه علم که نقطه آغاز ما، در این مثال است یکسان است. و هر دو از عین، لام، میم تشکیل شده‌اند. باز همین تألم و متألم به واژه‌های تأسف و متأسف، و تأثر و متأثر مربوط می‌شوند که به این ترتیب علم باز به صورتی سیستماتیک و از جنبه خاصی با اسف و تأسف؛ و اثر و تأثر در مقوله‌ای واحد قرار می‌گیرد که از برخی نکات مشترکاتی دارند.

این متأسف و تأسف و متأثر هماوایی با عین و سین دارند: تعسف (به معنی ظلم)، متعسف (به معنی مظلوم)، تعسر (به معنی دشواری و سختی) و متعسر (به معنی مشکل و سخت). و می‌بینیم که علم از نظر صوری چه دامنه گسترده‌ای در مجموعه واژگان دارد!

از سوی دیگر علم از طریق شبکه ساختاری معنایی با واژه‌های دانش، خرد، معرفت، دانایی و غیره مربوط می‌شود. واژه خرد (به معنی علم) آنگونه که ابونصر شیبانی در این دو بیت می‌گوید:

متاع من خرد است و کسی خرد نخرد

سیاه‌بخت کسی کش متاع هست خرد

خرد زیاده به یک حرف از خر است و خران

به این زیادتى او را همى زنند لگد
خرد، خود از نظر خانواده با خردمند مربوط مى‌شود که رشید و طواط
گفته است:

فریاد از این جهان که خردمند را از آن

قسمت به جز نوائب و حرمان نمى‌رسد
و البته این بیت از اسدى جواب آن است:

خردمند اگر با غم و بی کس است

خرد غم‌گسار و کس او پس است
خرد با عقل نیز به نحوی در یک مقوله قرار می‌گیرد.

سرنخ ما، یعنی علم، ما را به چه جاها که نمى‌کشاند! ما را به دانش،
دانایی، معرفت و یقین مى‌کشاند. که اگر بخواهیم وارد جزئیات بشویم،
سخن طولانی مى‌شود چون این رشته سر دراز دارد. باز از سوی دیگر علم
به جهل متضاد است:

آنکس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالذهر بماند

جهل و جهالت، که در تصوف و عرفان «کنایت از مرگ دل است که از
درک حقایق به دور است اگرچه در علم رسمی سالها مانده باشد»:

آن دل که به جهل بود مُرده کردیم به نور علم زنده
و منظور از نور علم، معرفت است:

حافظ از چشمهٔ حکمت به کف آور آبی

بوکه از لوح دلت نقش جهالت برود

به هر حال همانطور که گفتیم سرنخی از کلاف واژگان زبان می‌تواند ما را از شاخه‌ وازه‌ای به شاخه‌ دیگر، از اندیشه‌ای به اندیشه‌ دیگر، از شناخته‌هامان به ناشناخته‌ها برساند.

واژگان‌نگار برای چنین کاری از تداعی معانی کمک می‌گیرد و وازه‌های زبان را بر آن اساس وارد فرهنگ الفبایی می‌کند و به این ترتیب نهال فرهنگ الفبایی زبان را برومند می‌کند. در فرهنگی که به شیوه‌ الفبایی - قیاسی تنظیم شده باشد، وازه‌های زبان منطقاً به صورت درختی و نه خطی ضبط می‌شوند و پیکره‌ واژگان در چنین فرهنگی به مثابه درخت است، که شاخ و برگ آن رشد می‌کند و پر بار می‌شود و ما می‌توانیم تا آنجا که بخواهیم آن را بارور کنیم و فرهنگی کاملتر و غنی‌تر در زبان خود به وجود آوریم.

مخاطبان فرهنگ:

اگرچه گفتنی بسیار است، سخن طولانی شد و شاید موجب ملال. بنابراین مختصری نیز از طرز تلقی واژگان‌نگار امروز از مخاطبانش، یعنی برداشت واژگان‌نگار امروز از پیام‌گیرانش می‌گوییم و سخن را به پایان می‌بریم و رفع زحمت می‌کنم.

در واژگان‌نگاری نوین، فرهنگ زبان باید برای همه‌ اهل زبان تهیه شود، و مخاطبان فرهنگ بخش عظیمی از سخنگویان زبان باشند، همان سخنگویانی که عملاً با فرهنگهای زبان خود بیگانه‌اند. همان سخنگویانی که سرنوشت زبان را تاکنون ساخته‌اند و پس از این می‌سازند. در واژگان‌نگاری نوین فرهنگ زبان به جای آنکه در کتابخانه‌ها بماند، خاک بخورد، و موش آن را بجود، به دست اهل زبان سپرده می‌شود و کتاب حضر و سفر او می‌شود.

در واژگان‌نگاری جدید، فرهنگ زبان گورستان لغت نیست که اهل زبان

گاهی به آن سر بزند، بلکه وسیله‌ای است برای آنکه اهل زبان با واژگان
زبان‌ش الفت پیدا کند.

در فرهنگ‌نویسی جدید، گوینده زبان به جای آنکه اهل زبان باشد، ارباب
زبان است. زیرا زبان را در تسلط خود دارد.

و اما در خاتمه. همانطور که گفتم: «لزوم تدوین فرهنگ جدید زبان، تنها
زمانی احساس می‌شود که با آن فرهنگ بتوان تحولی در فرهنگ‌های پیشین زبان
ایجاد کرد.» و وظیفه ما این است که فرهنگ‌های پیشین زبان را بازبینی و
تکمیل کنیم و آنها را با توجه به نیاز روز متحول سازیم تا بهترین سپاس و
قدرشناسی ما به عنوان فرزندان خلف از فرهنگ‌نویسان سلف ادامه راه آنها
گردد و نه تکرار کارشان.

قیاس و نقش آن در واژگان‌نگاری*

«مدخل عشق»

* این مقاله در تاریخ ۱۹ فروردین ماه ۱۳۷۱، در دومین سمینار زیانسناسی نظری و کاربردی (۱۸ تا ۲۰ فروردین ماه ۱۳۷۱) به صورت سخنرانی ارائه شد، و در هفته‌نامه کیهان هوایی (شماره ۶۶۴، مورخ ۲۸ مرداد ماه ۱۳۷۱) با عنوان «مدخل عشق» به چاپ رسید.

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق

چو شبنم است که بر بحر می‌کشد رقیمی

قیاس در لغت، سنجش و مقایسه است. مثلاً جوامع واژگانی قابل قیاسند با جوامع انسانی، و سرگذشت و سرنوشت واژه‌ها در جوامع واژگانی قابل قیاس است با سرشت و سرنوشت انسانها در جوامع بشری.

در جوامع واژگانی نیز، برخی پرده‌نشینند و برخی شاهد بازاری!

پیر و جوان، پرزور و ناتوان، بخرد و نادان، عالم و عامی، درویش و غنی، بیگانه و خودی!

برخی جمع اضدادند!

زشت و زیبا، عقیم و زایا، پست و والا.

برخی خزفند و بازار لعل می‌شکنند.

و زبان و واژگان زبان رمز و نشان می‌شود تا در جوامع بشری،

گوهر فروش را از پيله‌ور، نالوطی را از رند و قلندر و چونان باد مهرگان که وزیدن گیرد، مرد را از نامرد مشخص سازد.

در قیاس دیگر، واژگان زبان مانند یک خانواده بزرگ هزارفامیل است که افراد آن با یکدیگر روابط نسبی و سببی دارند.

واژه‌ها به قول جامعه‌شناسان یا ارتباط عمودی با هم دارند (مانند رابطه فرزندان و والدین آنها تا آبا و اجدادشان)، یا رابطه افقی دارند (مانند خواهران و برادران). در این خانواده، هر فرد به نوعی با افراد دیگر ارتباط دور یا نزدیک پیدا می‌کند. و هر یک از افراد نقشهای گوناگونی را ایفا می‌کنند و هر معنا یا مفهوم با صورت و لباس و آرایش مناسب با موقعیتها و بافتهای گوناگون زبان ظاهر می‌شود، همانند افراد جوامع بشری.

و اما در واژگان‌نگاری، قیاس رابطه‌ای است که دو یا چند واژه را با یکدیگر به گونه‌ای متحد می‌کند، که تفکر درباره هر یک از آنها واژه دیگر را به خاطر می‌آورد. و این فراخوانی اندیشه‌ها یا تداعی معانی است.

در این سخن می‌کوشیم تا در محدوده این ۳۰ دقیقه که در اختیار داریم قیاس در واژگان‌نگاری را که موضوعی نوین در فرهنگ‌نویسی فارسی است، به طریق علمی ولی در حد امکان فارغ از اصطلاحهای خشک تخصصی که گهگاه سبب ملال است، بیان کنیم. و اگرچه عشق خود در مقرر عزتش از یقین منزّه است، مثالی را که برای روش‌تر شدن قیاس انتخاب کرده‌ایم واژه عشق است.

رابطه قیاس در خانواده تو در توی واژگان چنین بررسی می‌شود: یک کلمه را کلمه مرکز در نظر می‌گیریم. مثلاً عشق را.

واژه‌هایی که با عشق مربوطند روی مداری در گرد آن می‌نشینند. برخی با آن در یک مقوله واحد صوری، و برخی در یک مقوله واحد معنایی قرار

می‌گیرند. واژه‌های مقوله صوری معمولاً شباهت ظاهری با واژه مرکز دارند و از صورت هر کدام می‌توان تصویری از صورت واژه مرکز متصور شد. مثلاً صورت عشق را می‌توان در صورت عاشق و معشوق، یا هر واژه دیگری که با عشق در یک مقوله صوری قرار می‌گیرد، مشاهده کرد. واژه‌هایی که از این نظر عشق را فرا گرفته‌اند، بین خود نیز شباهتهای دوجانبه صوری و از نوع نسبی و ظاهری دارند. این شباهت با شباهتهای ژنتیکی بین پدر و فرزندان و بین یکایک فرزندان آن پدر قابل قیاس است. در مقوله معنایی نیز واژه‌هایی در پیرامون کلمه مرکز قرار دارند که با آن نوعی رابطه مستقیم قیاسی ایجاد می‌کنند. رابطه‌ای که گرایش به مرکز دارد. مرکزگرا است. و چون معمولاً این رابطه بین هر یک از واژه‌های روی مدار با واژه مرکز و برعکس وجود دارد، رابطه‌ای است دوجانبه، که الزاماً بین تک تک واژه‌های روی مدار با هم وجود ندارد. مثلاً رفاقت، ارادت، ایمان، وصلت، جنون و شهادت که گرد عشق می‌نشینند، با عشق رابطه‌ای دوجانبه دارند: ایمان و عشق، جنون و عشق. در واقع وجود این واژه‌ها ارزش خودشان و ارزش عشق را در بناافتها و موقعیتهای زبانی و برون‌زبانی تعیین می‌کنند. این رابطه الزاماً بین تک تک واژه‌های روی مدار با هم مثلاً، بین رفاقت و شهادت وجود ندارد. واژه‌های مشتق از یک ریشه (مانند عشق و عاشق و معشوق)، همچنین واژه‌های مرکب از واژه مرکز با عنصر واژگانی دیگر، روابط قیاسی با واژه مرکز دارند و اصولاً اشتقاق و ترکیب در شفافیت معنای واژه مؤثرند و عوامل مهمی در شناختن واژه مرکز به حساب می‌آیند، و ما اگر دریابیم که یک کلمه با کدام کلمات حشر و نشر دارد یا ندارد، آن کلمه را بهتر می‌شناسیم. می‌دانیم که چنین قضاوتی در مورد افراد جوامع بشری نیز صادق است:

تو اول بگو با کیان زیستی پس آنگه بگویم که تو کیستی

واژگان‌نگار برای این کار از تداعی معانی بهره می‌گیرد. البته ممکن است از یک معنی معانی متفاوتی به ذهن افراد گوناگون تداعی شود و شاید گوناگونی فردی تداعی معانی، بنا بر داعیهٔ روانشناسان، حاکی از شخصیت افراد و حالات ذهنی آنها باشد. با این همه به نظر می‌رسد که با توجه به تعدد منابع مشترک تداعی معانی بتوان چندین زنجیره منطقی استخراج کرد که برای شمار زیادی از افراد مشترک باشد، و واژه‌های زبان را براساس آن زنجیره‌ها، در فرهنگ زبان وارد کرد. در محور جانشینی یعنی محوری که در اصطلاح زبان‌شناسان عناصر زبانی می‌توانند در زنجیرهٔ گفتار به جای یکدیگر بنشینند، روابط قیاسی در وهلهٔ اول مربوط به آن دسته از روابط معنایی است که منطق‌دانان و زبان‌شناسان مورد بررسی قرار داده‌اند. مانند مترادفها، نیمه مترادفها، متضادها، هیپونیمها و هیپرونیمها. اما در محور همنشینی، یعنی در محوری که عناصر زبانی می‌توانند در زنجیرهٔ گفتار کنار یکدیگر قرار بگیرند: با هم آواهای پربسامدی مانند عشق افلاطونی و عاشق سینه‌چاک، یا اصطلاحهای نرد عشق باختن و در دام عشق افتادن، یا صفات مرکبی چون عاشقکش و عاشقنواز، یا واژه‌های مرکبی که معنای ظاهراً متفاوت با معنای عناصر متشکله‌شان دارند، مانند عاشقبا که نوعی آش ترشمزه است، در محور همنشینی مطرح می‌شوند.

اصولاً واژه‌ها اگرچه در فرهنگهای زبان به صورت مستقل ارائه می‌شوند و ممکن است منزوی به نظر آیند، ولی منطقاً از نظر صورت و معنا، از طریق شبکه‌های صوری و معنایی با هم مربوطند. در واژگان‌نگاری جدید، که تدوین فرهنگها تنها با نگرش علمی به زبان و به جنبه‌های گوناگون زبان، از جمله «واژگان» مجاز است، واژگان زبان به عنوان یک مجموعهٔ منسجم ساختاری در نظر گرفته می‌شود. و واژگان‌نگار می‌کوشد

که از طریق روابط قیاسی و منطقی موجود بین واژه‌ها که زاینده ویژگی سیستم بودن زبان است، تصویری زنده، متجانس و نظام‌یافته از گروه‌ها و مقولات گوناگون واژگانی ارائه کند. به ترتیبی که واژه‌های هر گروه دست در دست هم، متقابلاً ارزش یکدیگر را تعیین کنند و فرهنگ زبان بازتاب سیستم و ویژگی‌های سیستماتیک واژگان زبان، در جهان واقعی و در بیرون از فرهنگ زبان باشد و هر واژه مستمسکی شود برای جستن واژه‌هایی که با آن در یک مجموعه صوری و معنایی قرار گیرند. به این ترتیب مخاطب ما به مدد فراخوانی اندیشه‌ها، در گلستان واژگان تفرج می‌کند و شامه خود را با شمیم ریاحین نوازش می‌دهد و مشام جان را تازه می‌کند و با بهره‌گیری از شم‌زبانی خود از بوته واژه‌ای دیگر و از شناخته‌ها به ناشناخته هدایت می‌شود.

در تکمیل مثال قیاس بیابید بدنبال تفسیر عشق به فرهنگ زبان مراجعه کنیم:

در فرهنگ زبان هر واژه‌ای خواه منعم و خواه درویش دارای یک شناسنامه است. این شناسنامه مشخصات واژه را از نظر ویژگی‌های زیانشناختی، ریشه‌شناختی، معنا، خصوصاً در فرهنگهای قیاس از نظر روابط معنایی و منطقی، و نیز مشتقات و ترکیبات از طریق مثالها و ارجاعات بدست می‌دهد.

● ابتدا املای عشق: درست است که:

عشق بی عین است و بی شین است و بی قاف ای پسر

عاشق عشقی چنین هم از جهانی دیگر است

با اینهمه املای عشق در ردیف القایی آن ضبط شده و متشکل است از عین و شین و قاف!

● از نظر آواشناسی ویژگیهای عشق ارائه می‌شود:

زنجیره‌ای آوایی که به صورت هجاهای صامت، مصوّت، صامت، صامت تلفظ می‌شود [ˈeʃq].

باز هم از خاطر نمی‌بریم که عشق اگرچه مستغنی از صوت است، ولی صدا یا پژواک صوت خوش و آهنگ فرحبخش آن، از آن زمان که متجلی شد و آتش به همه عالم زد، یادگاری شده و در گنبد دوار بماند و بس دور شد که گنبد چرخ این صدا شنید.

● تاریخگذاری از مشخصاتی است که با بهره‌گیری از پژوهشهای واژگان‌نگاری و به کمک فرهنگهای بسامدی تعیین می‌شود. تاریخگذاری یعنی تعیین زمان پدیداری یا تولد یک واژه در تاریخ یک زبان. و این ویژگی در مورد مجموعهٔ واژگان فارسی، متأسفانه به دلیل کمبود منابع بسامدی، چهرهٔ نمایانی ندارد:

جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر عالم زد
... و فارغ از فرهنگهای بسامدی، می‌دانیم که عشق ازلی است و آسمان یارای تحمل بار امانتش را نداشت و آدم آن امانت را بر دوش گرفت که او ستمکار و نادان بود:

مرا تحمل باری چگونه دست دهد

که آسمان و زمین برتافتند و جبال

● عشق معانی و تعاریف گوناگون دارد که قیاس در تمام آنها اعمال می‌شود و البته عشق نیز همانند بسیاری از کلمات دیگر در زبان، کاربردهایی دارد که باب مفهوم حقیقی آن نیست و در مواردی بار معنای واقعی خود را به کلی از دست داده است.

مثلاً عشق در یک معنی «خوش آمدن عادی» است. مانند «عشق به خرید از سوپرمارکت».

در معنی دیگر یعنی «معشوق». مانند زمانی که بگویند «عشق او همسرش است».

در معنی متداول و عامیانه‌تر، عشق یعنی «خوشی». مانند زمانی که بگویند «بدنبال عشقش رفته است!» یا «عشق است».

یکی دیگر از معانی عشق، «دوست داشتن به حد افراط است» که خود به «درجاتی» طبقه‌بندی می‌شود. مانند «عشق به دانستن»، «عشق به علم»:

ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید

معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت است

«عشق به حیات»، «عشق به وطن»، «عشق به ممنوع». که مترادف آن حب است. این عشق در سیر نزولی خود به «درکاتی» تقسیم می‌شود که مترادف آن بارگی است: «عشق به پرخوری»، «عشق به مال‌اندوزی»، «عشق به مقام»: کاین خانه را قیاس اساس از حباب کن.

در معنای دیگر عشق «عاطفه است که احساس حاکم بر آن محبت و غریزه است و هدف آن بستگی به شخص دیگر و ایجاد خوشی و آسایش خاطر در اوست»، «خاطر کسی را خواستن است». مانند «عشق به فرزند»، «عشق به مادر»، «عشق به همسر»، «خاطرخواهی».

عشق در متداول‌ترین و عام‌ترین مفهوم روانشناسی‌اش به «هیجان اولیه و نامشخص جستجوی لذت تعبیر می‌شود مانند «عشق به آزار دیگران» (سادیسیم)، «عشق به آزار خود» (مازوخیسم) و «عشق به خود» (نارسیسیسم).

و اما در تصوف و عرفان:

«عشق را از عشقه گرفته‌اند و آن گیاهی است که به دور درخت پیچد، آب آن را بخورد، رنگ آن را زرد کند، برگ آن را بریزد، پس از مدتی خود درخت را خشک گرداند.»

در این قیاس، «عشق نیز چون به کمال خود رسد، قوای عاشق را ساقط گرداند، حواس او را از کار بیاندازد، طبع او را از غذا بازدارد، و میان محب و خلق ملال افکند و عاشق از محبت غیر دوست ملول شود، بیمار گردد، دیوانه شود یا هلاک».

و آن عشق به ذات احدیت است که اگر جام آن دم زند، آتش در این عالم زند، وین عالم بی‌اصل را چون ذره‌ها برهم زند:

عالم همه دریا شود، دریا ز هیبت لا شود

آدم نماند و آدمی گر خویش بر آدم زند

بشکافد آنگه آسمان نه کون ماند نه مکان

شوری درافتد در جهان، این شور در ماتم زند

از نظر معناشناسی، عشق در مصرع اول این بیت از ملای رومی که

می‌گوید:

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

مؤلفه «در پی آب و رنگ بودن» را دارد و اشاره به عشقهای مجازی است و

منشأ آن هوی و هوس است و چون «عشق به لقای محبوب حقیقی» نیست،

در نظر عارف موحد، در مترادف با ننگ است و عشق در مصرع دوم، «عشق

حقیقی» است که در تضاد با عشق در مصرع اول است و اصولاً:

عشق مشاطه‌ای است رنگ‌آمیز

که حقیقت کند به رنگ مجاز

در محور همنشینی، مفاهیمی از عشق حاصل می‌شوند که ممکن است در تقابل و تمایز با یکدیگر قرار بگیرند. برای مثال «نوع» و «جنس» و «همنوع» و «همجنس» که در برخی از بافتهای زبانی مترادفند. ولی عشق به همنوع، عشقی پسندیده و عشق به همجنس از دیدگاههای متعارف مذموم است. اصطلاحاتی چون «استغناي عشق»، «کیمیای عشق»، «اسرار عشق» و دهها اصطلاح عرفانی دیگر، با عشق رابطه قیاسی دارند. چونان «مطرب عشق» که:

نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد

یا: «مشکل عشق» که:

... نه در حوصله دانش ماست.

عشق و ترکیبات و مشتقاتش از طریق شبکه معنایی، تداعی‌کننده واژه‌های بسیاری است که این واژه‌ها به زعم ما باید با شنیدن واژه عشق به ذهن متبادر شود. شمه‌ای می‌گوییم و اگرچه گفتنی بسیار است، سخن را به پایان می‌بریم:

عشق، طلب، مطلوب

یار، محبوب که «آینه محب است».

مستی،

خمر و خمار و مخموری،

خُم و خُمخانه که «قلب عاشق شیدا است»،

خانقه، صومعه،

خرابات، که «شرح اسرارش بر همه کس نمی‌توان فاش کرد»،

می، که «غلبات عشق» و...

میخانه که «عالم لاهوت» است:

ره میخانه و مسجد کدام است؟

که هر دو بر من مسکین حرام است!

نه در مسجد گذارندم که رند است

نه در میخانه کاین خمّار خام است

و شرابخانه که «عالم ملکوت» است.

پیاله، باده، ساقی، ساغر:

رندان تشنه لب را جامی نمی دهد کس

ولایت، ولی شناس، گوهر شناس، حق شناس،

صدق و صفا و صمیمیت.

دام و دانه:

صیاد همو، صید همو، دام همو، دانه همو

ساقی و حریف و می و پیمانه همو

رخ یار و تجلی،

تجرد،

شوخی و شنگی و مخموری،

اشتیاق:

داروی مشتاق چیست؟ زهر ز دست نگار

غمزه که «برهم زدن چشم است و کنایت از بی التفاتی یار».

کرشمه و ناز و عتاب:

گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو!

شوق و نیاز:

آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست

حسادت و رشک:

گویاترم ز بلبل و اما ز رشک عام

مهر است بر دهانم و افغانم آرزوست

و افغان «ظاهر کردن احوال درونی عاشق است».

شور، وجد، سماع:

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست.

توضیح این که واژگان‌نگاری جدید، سازگاری و الفت زبان و ادبیات،
خاصه در زبان فارسی، تصوف و عرفان، و نیز جمیع علوم نظری و عملی
است.

ریاب،

می مغانه،

شراب،

چنگ و چغانه.

طرب که «انس با حق تعالی است»

موسیقی:

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست ما به فلک می‌رسیم...

وصال، که «مقام وحدت» را گویند.

جام وحدت که «عاشق از شراب آن سرمست است»،

حریف:

حریفی می‌کنم با هفت دریا اگرچه زور یک شب‌نم ندارم

استغنا،

فقر،

مغ و مغ‌زاده،

موبد و دستور.

کنشت و کلیسا،

گیر و ترسا،

وسوسه،

زهد،

زنار،

چلیپا.

لب یار دلنواز،

چاه زنخدان،

ذقن،

بناگوش که «دقیقه» را گویند.

بصر، صاحب‌نظر:

هر کسی را نتوان گفت که صاحب‌نظر است.

بت و بتکده و طاعت،

کفر و ایمان و عبادت،

محراب و کعبه و طهارت:

عشق‌بازی دگر و نفس‌پرستی دگر است.

خم زلف،

طره که «تجلیات جمال» است،

زلف ایاز،

جعد یار:

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هرکه در این حلقه نیست...

محتسب، بی‌خبر؛

... فارغ از این ماجراست

مدعی که «منافی حق اظهار می‌کند» فارغ از این ماجراست؟

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست

احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است؟!

و آن جا که عشق مضمون می‌شود تا درس آزادگی بیاموزد:
 گوهر چو دست داد به دریاچه حاجت است؟
 و
 یک جو منت دونان به صد من زر نمی‌ارزد!
 مرشد،
 شیخ،
 کیمیا:
 من از پیر مغان منت پذیرم!
 قلندر،
 عیار:
 در بزم قلندران قلاش بنشین و شراب نوش و خوش باش
 عشرت،
 عیاش، که «بیدل» می‌گوید:
 عاشقی مقدور هر عیاش نیست،
 بیدل، دلدار،
 گل و گلزار،
 تنگ‌چشمی دربان:
 گر باغبان بر روی ما بندد در گلزارها
 ما را نگاهی بس بود از گوشه دیوارها
 که از «حبیب اصفهانی» است.

حبیب،

طیب،

رقیب،

عندلیب:

تا غنچه به باغ آمد بلبل خود سرکرد

خوش آنکه تواند گفت با اهل دلی دلدی

همدرد،

همراز،

همدرس:

عین و شین و قاف را اندر کتب تفسیر نیست.

مرغ که «روح است و در جهان روحانی در طیران؟ و صفیرش از بام عرش

می آید»،

سیمرغ،

عنقا:

و... صیت گوشه‌نشینان ز قاف تا قاف است.

اعتکاف:

حدیث مدعیان و خیال همکاران

همان حکایت زردوز و بوریاباف است

قامت، که «سزاواری پرستش است»،

سروقامت:

فکر هرکس به قدر همت اوست

قامت:

مؤذن بیند ار آن قد و قامت به قد قامت بماند تا قیامت

دلق،

تسبیح و سجاده،

خرقه:

ماییم و کهنه دلقی کاتش بر آن توان زد

قمار:

عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد

شباب،

رندی،

مراد:

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

و بدینسان است که:

بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد!

کمان ابروان، که «صفات به آن تعبیر می‌شود از آن جهت که حاجب ذات

است.»

پروانه،

شمع که «مظهر ایستادگی عاشق» است و سعدی یکی از زیباترین مضامین

شعر و ادب فارسی را به آن اختصاص داده است:

بگفت ای هوادار مسکین من

برفت انگبین یار شیرین من

چو شیرینی از من بدر می‌رود

چو فرهادم آتش به سر می‌رود

همی گفت و می‌رفت دودش به سر

که این است پایان عشق ای پسر

فدا کردن جان برای جانانه،
 زهی حیات نکونام و مردنی به شهادت!
 کمال،
 خال و خد و خیال،
 جلال،
 جمال:
 آن نه رویی است که من وصف جمالش دانم
 هرچه هست آینه جمال اوست،
 این حدیث از دگری پرس که من حیرانم،
 حیرانی،
 شیدایی،
 جنون،
 عقل در شرحش چو خر در گل بخفت
 شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
 پس:
 اشتقاق عاشق و معشوق از عشق است و عشق در مقرر عز خود از یقین منزّه.

واژه‌سازی و برابریابی علمی در پزشکی*

«زبان فارسی بیمار است»

* این مقاله در تاریخ ۲۷ آبان‌ماه ۱۳۷۱ در انجمن آنستزی و مراقبت‌های ویژه ایران (تالار مرکز پزشکی فیروزگر) ارائه شد. و در هفته‌نامه کیهان هوایی (شماره ۱۰۱۱، بیست و پنجم آذرماه ۷۱) با عنوان «زبان فارسی بیمار است» به چاپ رسید.

آنکه مدام شیشه‌ام از پی عیش می‌گرفت

شیشه‌ام از چه می‌برد پیش طیب هر زمان؟

سخن از زبان فارسی است. یعنی، گویی خود زبان فارسی است که
می‌گوید:

آنکه مدام شیشه‌ام از پی عیش می‌گرفت

شیشه‌ام از چه می‌برد پیش طیب هر زمان؟!

گرچه تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت

همچو تبم نمی‌رود آتش مهر از استخوان

باز نشان حرارتم ز آب دو دیده و بین

نبض مرا که می‌دهد هیچ ز زندگی نشان؟

... و همانگونه که طیبیان، از زبان، این گوشت‌پاره ظاهر به حال مزاجی بیمار

پی می‌برند، نزد زبان‌شناسان نیز زبان هر فرد و زبان هر جامعه، آینه احوال آن

فرد، و آن جامعه است:

ای که طبیب خسته‌ای روی زبان من ببین

کاین دم و دود سینه‌ام بار دل است بر زبان

زبان، خصوصاً در سطح واژگان موضوعی مفصل است. و مطالعه و شناخت آن نیاز به صرف عمر دارد. در این سخن نمی‌توانیم آن مفصل را بررسی کنیم، ولی می‌کوشیم تا در این فرصت کوتاه، مجملی از واژگان علمی فارسی را، خاصه در زمینه پزشکی، هم به قدر تشنگی مطرح کنیم. و در جمع طبیبان «درد»ی را بگوییم، که طبیبان محرمند، و ما حضورشان را در اینجا، نشانه دردشناسی‌اشان فرض می‌کنیم:

رفتنش بی سببی نیست از این ره که طبیب

گذرد بر سر آن کوچه که بیماری هست

پیشرفت علم و تکنولوژی در جهان، مسلماً با پیدایش مفاهیم جدید، و نتیجتاً با ثنولوژی یا تکوین واژه‌های نوین در زمینه‌های گوناگون تخصصی همراه است. آنان که از این نظر پیشتازند، معمولاً به زبان خود واژه می‌سازند. و آنان که از این نظر پیشتاز نیستند، برای نشر و توسعه علوم جدید در جامعه خود، همواره با سیل مفاهیم نوین، و با خیل واژه‌های بیگانه در زبان بومی مواجهند و معمولاً در اندیشه راه چاره‌ای برای رویارویی با این معضلد.

جامعه ما از این نظر در زمره جوامع غیرپشتاز قرار دارد. ولی خوشبختانه در سالهای اخیر، موضوع مقابله با مفاهیم علمی و واژه‌های خارجی، با تکیه بر زبان فارسی، مطرح شده است. و این امر به عنوان

مسئله‌ای جدی و گاهی حاد مورد بررسی قرار گرفته است. و به واژگان‌شناسی نیز به عنوان کلید حل مشکل، عنایت‌هایی شده است. اگرچه تشریفاتی که برای این عنایتها قائل شده‌اند، شدت، حدت و اهمیت مسئله را تحت الشعاع قرار داده است.

نیازی را که جوامع غریب‌شناختار به علم و تکنیک جوامع پیش‌تاز دارند، و تمهیداتی را که برای رفع این نیاز می‌کنند، زیر عنوان پدیده و امگیری زبانی مطرح می‌کنیم. و امگیری زبانی، در معنای اعمش این است که گویندگان یک زبان، مفاهیم، واژه‌ها، الگوهای واژه‌سازی و شاید جمله‌سازی، و گاهی آواهای زبان دیگر را وام بگیرند و وارد زبان خود کنند. بنابراین و امگیری در تمام سطوح زبان یعنی سطح آوایی، سطح صرفی و نحوی و سطح واژگانی یک زبان صورت می‌گیرد.

و واژه قرصی، یعنی واژه‌ای که از زبان دیگر وارد می‌شود و ملیت زبان را می‌پذیرد:

ما با پدیده و امگیری زبانی مخالف نیستیم و اصولاً آن را لازمه حیات زبان می‌دانیم. و اگر جوامع انسانی بخواهند ارتباط فرهنگی و زبانی با هم داشته باشند، بدون شک تداخل آن زبانها در یکدیگر اجتناب‌ناپذیر، و حتی مفید است. آنچه زبانها را از این نظر متمایز می‌سازد، میزان تأثیر زبانهای بیگانه بر آنها، و نیز میزان پذیرش سخنگویان آن زبانها از پدیده و امگیری است. آن زمان که خطه شرق، مهد علم و دانش بود، و دیگران به علم ما نیازمند بودند، بعضی از واژه‌های علمی فارسی و عربی، خاصه در زمینه پزشکی، از طریق زبان یونانی و زبان لاتین، به زبانهای اروپایی وارد شد. مثلاً *الْكحول* به صورت *alcohol* و *الcohol*، *نخاع* به صورت *nucha* و *nuque* و شراب به صورت *sirop* و *syrup* به زبانهای انگلیسی و فرانسه راه یافتند.

آنچه در وامگیری زبانی غیرمنصفانه است، این است که گویندگان یک زبان، فریفته و خودباخته زبان دیگر شوند و زبان خودی را دستخوش هجوم زبانهای بیگانه کنند. فرنگیها، واژه‌های ما را با نظام آوایی ما و عربها و حتی لاتین نپذیرفتند، بلکه آن واژه‌ها را با نظام آوایی زبانهای خودشان تطبیق دادند.

مثلاً زرگون فارسی به صورت zircon وارد زبانهای اروپایی شد: zirconium، عنصر شیمیایی و zircon، اکسید آن است. وقتی ورق برگشت و ما نیازمند علم آنها شدیم همین زرگون را با بسته‌بندی آوایی اروپایی پذیرفتیم: zircon و zirconium. و به ندرت به یاد آوردیم که اصل آن زرگون فارسی خودمان است. آیا نمی‌توانستیم بگوییم: زرگون و زرگونیم؟

ما بسیاری از واژه‌های اروپایی را با چشم بسته و بدون اندیشه پذیرفتیم: پلوزری، پنومونی، آپاندیس و صدها واژه دیگر. بسیاری از واژه‌های عربی نیز اینگونه وارد زبان فارسی شد: ذات‌الجنب، ذات‌الریه، ضمیمه‌اعور و صدها واژه دیگر. شاید هم این از دلنازکی ما ایرانی‌ها باشد که تا این حد میهماندوست و غریبه‌نوازم.

ولی این سیاستی است استقراضی در زبان، که می‌تواند زبان را برای همیشه زیر بار قرض ببرد. اگر تبادل و تداخل متعادل وجود نداشته باشد، قرضگیری خصیصه اصلی زبان می‌شود. و زبان زیر سلطه زبانهای دیگر می‌رود. و اگر حمل بر بدینی نشود، متأسفانه ما با زبان فارسی این کار را کرده‌ایم: واژه‌های خارجی را تقلید کردیم، آنها را به گونه‌ای اغراق‌آمیز و بی‌رویه راه دادیم و در انبان واژگان خودی ریختیم، چنته واژگان فارسی را از واژه‌های اصیل خالی کردیم و زبان پارسی را، آن قندی که به بنگاله می‌رفت و همه طوطیان هند را شکرشکن می‌کرد، به صورت ملقمه‌ای مغشوش و

نابسامان درآوریم. و نام آن را فارسی معاصر گذاشتیم. و کار را به جایی کشاندیم که اگر بخواهیم واژگان بیگانه را از زبان فارسی بیرون بکشیم، زبان فارسی عقیم و ناتوان می‌شود، زبان فارسی تا این حد دردمند است: رفیقان مددی، تا طبیبش به سر آریم و دوايي بکنیم

مهمترین دلیل وامگیری زبانی، نیاز است. بعضی از واژه‌های اروپایی، به دلیل نیاز وارد زبان فارسی شده‌اند که البته در بسیاری از موارد، این نیاز را می‌توانستیم از طریق واژه‌سازی و برابریابی فارسی برطرف کنیم. گاهی واژه‌های بیگانه برای احتراز از بار منفی معنایی و کراهت واژه‌های بومی تابو وارد زبان می‌شوند. و ظاهراً وزود چنین واژه‌هایی، البته بر طبق شرایطی، مجاز است. مثلاً در زبان انگلیسی و فرانسه، نام علمی بعضی از اندامها از لاتین قرض شده است. و طبیبان ایرانی، در گذشته، این دست واژه‌ها را از زبان عربی قرض می‌گرفتند. زیرا مترادفهای فارسی آنها در نظر فارسی‌زبانان، شاید قبیح می‌نمود. این واژه‌های عربی به دلیل کاربرد زیاد، به زبان عامه مردم راه یافتند و رایج شدند و همان قبح واژه‌های خودی را پیدا کردند. باز شاید به همین دلیل بود که پزشکان، به واژه‌های اروپایی روی آوردند.

بعضی از واژه‌های علمی خارجی براساس نامهای خاص ساخته می‌شوند. این واژه‌ها را در اصطلاح زیانشناسی نامواژه یا *éponyme* می‌گوییم:

مثلاً *nicotine* از نام نیکوت، *complex d'aeudipe* از نام اودیپ، و *tendon* از نام آشیل، اپونیم هستند.

و نیز:

بارتولین)، از نام بارتولین کالبدشناس دانمارکی قرن هفدهم اخذ شده‌اند و اپونیم هستند.

گاهی لازم است که اپونیمها را به صورت قرضی وارد زبان کنیم. اپونیمها، معمولاً علاوه بر نام خاص، اجزاء زبانی دیگری هم دارند، که آن اجزا غالباً ترجمه‌پذیرند. مثلاً پسوند -isme را در مازوشیسم (masochisme) و در سادیسم (sadisme) می‌توان به صورت «گرایی» یا «خویی» ترجمه کرد، که کرده‌ایم.

در بسیاری از موارد، ما اپونیمها را بدون ترجمه اجزاء ترجمه‌پذیرشان وارد زبان فارسی کرده‌ایم. مثلاً پاستوریزه از نام لویی پاستور است و ما آن را از زبان فرانسه به صورت پاستوریزه قرض گرفته‌ایم. ولی فرانسویها و انگلیسیها، واژه پاستور را به صورت فعل درآورده‌اند و بعد، آن فعل را در زبان خود صرف کرده‌اند. ما هم می‌توانستیم پاستور را به صورت فعل پاستوردن درآوریم و به کمک آن پاستورده را برای پاستوریزه بسازیم.

این روشی است در واژه‌سازی، که به آن ترجمه نیم‌قرضی (یا hybride) می‌گوییم. و نمونه‌های هیبرید در تمام زبانها یافت می‌شود. مثلاً عربها، سولفور و سولفوریک را به صورت کبریتو و کبریتیک ترجمه کرده‌اند. که ما هم می‌توانستیم گوگرد و گوگردیک بسازیم. کما اینکه پسوند صفت‌ساز ique را در بالیستیک، بیدلیل قرض کرده‌ایم و به جای پرتابی، واژه پرتابیک را ساخته‌ایم. به هر حال واژه‌های هیبرید در زبان ما یافت می‌شوند: اکسایش در مقابل اکسیداسیون و یونش در مقابل یونیزاسیون.

ما از طریق خاصیت ترکیب‌پذیری، تصریف و اشتقاق، می‌توانیم بیشترین استفاده را از الگوهای واژه‌سازی زبان فارسی ببریم. این کار، پیکره

زبان فارسی را ورزیده می‌کند و مانند ورزش برای بدن انسان است. از این گذشته، آن بخش از اپونیمها نیز که از اسامی خاص گرفته شده است، در بعضی از موارد، در زبان فارسی ترجمه‌پذیر است. مثلاً سزارین یعنی مانند سزار متولد شدن. رستم دستان هم مانند سزار متولد شد!

... بعضی از واژه‌های بیگانه به دلیل شتابزدگی، یا بیحوصلگی یا بی‌توجهی ما وارد زبان فارسی شده‌اند که نمونه‌های آن زیاد است: پیکره‌واژگان فارسی اینگونه به AIDS مبتلا شد!

در دست طبیب است علاج همه دردی

دردی که طبیبم دهد آن را چه علاج است؟!

در سال ۱۹۸۳ که بیماری ایدز در دنیا چهره نشان داد، ما این واژه را وارد زبان فارسی کرده‌ایم. نمی‌توانیم بگوییم که زبان فارسی، چنته‌اش برای ساختن معادل آن، خالی بود. نمی‌توانیم بگوییم فرصت معادلسازی نداشتیم. و نمی‌توانیم بهانه‌هایی بیاوریم که کم‌کوشی ما را در چنین مواردی توجیه کند. من همان زمان در فرانسه بودم. رسانه‌های گروهی آن کشور، این بیماری را نه با نام AIDS، بلکه با نام SIDA وارد زبان فرانسه کردند. یعنی فرهنگستان علوم پزشکی فرانسه شبانه واژه SIDA را ساخت.

AIDS یک واژه آکرونیم (acronyme) (یا سرنام) است. آکرونیم، همانطور که از ظاهرش پیداست، از ترکیب حروف آغازی یا پایانی یک عبارت یا واژه بلند بدست می‌آید: Acquired Immuno Deficiency Syndrome، و فرانسویها همان واژه بلند انگلیسی را از نظر نحوی فرانسوی کردند و به صورت: Syndrome Immuno - Déficitaire Acquis درآوردند و از روی آن یک آکرونیم ساختند: SIDA. آنها حاضر نشدند، واژه‌ای را که قادر به ساختنش هستند، از دیگران قرض کنند و دست تکی به سوی غیر دراز کنند.

ما نیز برای اعطای ملیت فارسی به یک واژه بیگانه باید معیار و ضابطه صحیح داشته باشیم. و واژه‌های خارجی قبل از ورودشان به زبان ما باید قرنطینه شوند. زبان فارسی حرمتی دارد و فرهنگستان زبان و فرهنگستان علوم پزشکی ایران، به عنوان نماینده فارسی‌زبانان، نقش اصلی‌شان پاسداری از حریم زبان فارسی، به عنوان یکی از مظاهر ملی ما ایرانیان است. اگر فرهنگستان زبان و فرهنگستان علوم پزشکی به این کار نپردازند، سیطره زبانهای بیگانه بر زبان فارسی مستحکم‌تر خواهد شد و زبان فارسی که میراث پدران ماست به باد خواهد رفت.

.... و اما:

رازی که بر غیر نگفتیم و نگوییم

با دوست بگوئیم که او محرم راز است متأسفانه، در برخی از موارد واژه‌های بیگانه، به علت کم‌اطلاعی، یا احیاناً خودباختگی و خودنمایی بعضی از مترجمان و مؤلفان و متخصصان وارد زبان فارسی می‌شود. فارسی را فقیر می‌انگارند. مثلاً بعضی‌ها که از تواناییهای بالقوه زبان فارسی بیخبرند، می‌گویند: «زبان فارسی برای تبیین اندیشه‌ها و مفاهیم علمی، ناتوان و نارساست». و خیال می‌کنند که زبان فارسی فقط برای مضامین عرفانی و نازک‌خیالیهای ادبی و شعری ساخته شده است و این خیالی است خام.

می‌گویند ضرورتی ندارد که واژه‌های علمی به زبان فارسی ترجمه شود. و به این بهانه واژه‌های خارجی را به زبان فارسی می‌کشانند. آنان شاید هر واژه خارجی را رساتر، حتی خوش‌آهنگ‌تر از واژه‌های فارسی می‌دانند، و به این ترتیب به شخصیت آوایی زبان فارسی نیز لطمه می‌زنند.

امروز در مجموعه واژگان فارسی، صدها واژه اروپایی قرضی وجود دارد که بدون آنها امور ما فارسی‌زبانان نخواهد گذشت. زیرا واژه‌های دیگری نداریم که دقیقاً جای آنها را بگیرد. اگر هم داشته باشیم، متأسفانه در حال حاضر تقریباً کار از کار گذشته، و به منزله نوشداروی بعد از مرگ سهراب است.

برخی از این واژه‌ها، در زمینه پزشکی هستند که در زبان فارسی، کاربرد روزمره پیدا کرده‌اند. حتی بعضی از واژه‌ها اگرچه عمومی هستند ولی فقط در زمینه پزشکی کاربرد دارند. مانند آن‌کال، بورد تخصصی و کنسولتاسیون. خود واژه دکتر، مفهوم پزشک و طبیب را به خاطر می‌آورد. واژه آسیستان هم مفهوم دستیار پزشک را به ذهن تداعی می‌کند.

به هر حال زبان فارسی امروز بدون این واژه‌های قرضی لنگ است. بعضی از این واژه‌ها، از واژه‌های خودی هم، چنان فارسی‌تر شده‌اند که نمی‌توانیم از زبان بیرونشان کنیم. بنابراین شاید آبرومندانه‌ترین و منطقی‌ترین واکنش ما در این مقطع زمانی این باشد که فارسی را به همین صورت که هست، بناچار بپذیریم و بکوشیم که تداوم قرضگیری بی دلیل را از بین ببریم. زیرا پرداختن به اشتباهات گذشته ممکن است ما را از پرداختن به سیل مفاهیم جدیدتر بازدارد. به این منظور باید سرعت ورود مفاهیم جدید را با سرعت واژه‌سازی و برابریابی هماهنگ کنیم. و برقراری این هماهنگی، یکی دیگر از وظایف اصلی فرهنگستان زبان و فرهنگستان علوم پزشکی ایران است.

یکی از ایرادهای عمده واژه‌های قرضی این است که از نظر معنایی برای فارسی‌زبانان شفاف نیستند. و شفافیت یکی از ویژگی‌های مهم واژه‌های علمی است. واژه شفاف، واژه‌ای است که قابل تجزیه به عناصر زبان بومی

باشد. مثلاً آپاندیسیت، سینوزیت و دیسکوپاتی، که برای فرنگیها شفاف‌اند، برای فارسی‌زبانان کدر، و مانند بسیاری از واژه‌های دیگر پزشکی، اسرارآمیز و مبهمند.

عدم شفافیت واژه در برخی موارد باعث کاربرد غلط واژه در زبان می‌شود. مثلاً بعضی از مردم از اینکه آپاندیس، سینوس یا دیسک دارند، نگرانند! درحالی‌که این‌ها بخشهای طبیعی بدن انسان است.

نه تنها واژه‌های اروپایی، که واژه‌های عربی نیز در خیلی از موارد برای ما شفافیت ندارند. مثلاً همه ما کسانی را دیده‌ایم که فکر می‌کنند لوزه چیز خطرناکی است که ناگهان در آنها پدیدار شده است!

یکی از دلایل شفافیت واژه‌های علمی خارجی، به‌ویژه در رشته‌هایی نظیر پزشکی، این است که تعداد عناصر متشکله آنها زیاد است و این ویژگی، واژه‌های علمی را از واژه‌های غیر علمی متمایز می‌سازد. مثلاً واژه بلندی که از ۹ عنصر زبانی تشکیل شده است، نام نوعی بیماری است که معدنچیان به آن گرفتار می‌شوند:

pneumono - ultra - micro - scop - ic - silico - volcano - koni - osi

و بیمار از شنیدن این نام بیشتر از خود بیماری وحشت می‌کند!

واژه‌های علمی را می‌توانیم از طریق تکواژهای علمی فارسی، شفاف کنیم. ولی شفافیت هم حدی دارد که باید رعایت شود. مثلاً واژه کاردپزشک که توسط سره‌گرایان افراطی به جای واژه جراح پیشنهاد شد، پذیرفته نشد.

اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که عناصر محدودی، در زبان علم وجود دارند که می‌توانند با هم ترکیب شوند و واژه‌های علمی بسیاری را به وجود

بیاورند. مثلاً با عناصر زبانی - nephro ، - hepatو ، - megaly ، - graphy و .

pathy - و پسوند صفت‌ساز - ic ، می‌توانیم چندین واژه علمی بسازیم:

nephric

nephropathic

nephrography

hepato - nephro - megal

از طرفی تعداد عناصر زبانی، که در زبان علم به کار می‌رود، محدود است. مثلاً در علم پزشکی و رشته‌های وابسته به آن، چیزی است حدود ۲۰۰۰. که از ترکیب آنها با هم می‌توان صدها واژه علمی پزشکی ساخت. و این نکته، خصوصیت زبانی زبان را نشان می‌دهد.

اگر فرهنگستان علوم پزشکی ایران، در وهله اول تکلیف این عناصر زبانی را روشن کند، شاید بعضی از مسائل واژه‌سازی، حل شود.

به هر حال، قرض‌گیری واژه، یک شیوه است که مزایا و معایب آن باید کاملاً شناخته شود و که ما مختصراً به آن اشاره کردیم. و اصولاً وارد کردن واژه‌های بیگانه به پیکره زبان، در نظر ما به اندازه پیوند زدن یک بافت یا عضو خارجی به بدن انسان است که باید توسط متخصص و با در نظر گرفتن شرایطی صورت گیرد. از اینرو به فرهنگستان زبان و فرهنگستان علوم پزشکی، توصیه می‌کنیم که از شیوه قرض‌گیری واژه فقط زمانی استفاده کنند که نتوانند با توسل به شیوه‌های دیگر، برای واژه خارجی، معادلی در زبان فارسی بسازند. یعنی قرض‌گیری واژه را به عنوان آخرین راه حل، مورد بررسی قرار دهند.

مثلاً یکی از شیوه‌های مناسب در واژه‌سازی، گرت‌برداری (یا calque) است. در گرت‌برداری، عناصر سازنده واژه خارجی را به عناصر نظیر آن، در

زبان فارسی ترجمه می‌کنیم و سپس بر طبق قواعد زبان فارسی ترکیب می‌کنیم: استخوان چنگکی در مقابل Os crochu و استخوان پرویزنی، در مقابل Os éthmoid، نمونه‌هایی از گرده‌برداری فارسی در زمینه پزشکی است. گرده‌برداری از دیرباز، در زبانهای گوناگون کاربرد داشته است. مثلاً بسیاری از واژه‌های علمی عربی از طریق گرده‌برداری وارد زبان لاتین شده‌اند و از آنجا به زبانهای علمی اروپایی راه یافته‌اند:

داء الثعلب، به صورت morbus vulpis (بیماری روباه)،

ام‌الغلیظ به صورت dura mater (سخت‌شامه)

و ام‌الرقیق به صورت pia mater (نرم‌شامه).

گرده‌برداری، در فارسی نیز یکی از روشهای دیرینه و رایج در واژه‌سازی به شمار می‌رود. و حتی نزد بسیاری از مترجمان و مؤلفان، تنها روش واژه‌سازی تلقی می‌شود.

ولی گرده‌برداری، همیشه هم چاره‌ساز نیست. به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنم:

- گاهی یک عنصر زبانی با معنی غیرواقعی خود وارد یک واژه علمی می‌شود. مثلاً وند sit - در زبان یونانی به معنی غذاست و در بعضی از ترکیبات علمی وارد شده است: در sitologie، که می‌توان از روی آن غذاشناسی را گرده‌برداری کرد. و نیز در sitophobie که نوعی ترس بیمارگونه از خوراکیهاست و به صورت غذا ترسی ترجمه می‌شود. sit در واژه parasit نیز به معنای غذا آمده است و para بر پهلو و کنار دلالت می‌کند. به این ترتیب پارازیت در لغت یعنی هم‌غذا. و در زبان یونانی یعنی کسی که خود را بر سر خوان دیگری میهمان می‌کند، میهمان ناخوانده یا طفیلی است.
- پارازیت از زبان یونانی وارد زبان علمی اروپا می‌شود و در آنجا معنی

گیاه یا جانوری را به خود می‌گیرد که از نظر تغذیه به گیاه یا جانور دیگر وابسته است، یعنی انگل است.

sit در واژه پارازیت در اثر همنشینی با para، نقش دستوری para را می‌گیرد و معنی کل پارازیت را می‌یابد. به این ترتیب sit که زمانی «غذا» بود با مفهوم «انگل» وارد ترکیب دیگری می‌شود که آن hémosite است. یعنی به جای آنکه بگوییم hemo [para]site، می‌گوییم: hémosit. اگر ما از زندگی sit خبر نداشته باشیم ممکن است hémosite را گرت‌برداری کنیم و به خطا معادل «غذای خون» را برای آن بسازیم. زیرا hémosite مرکب از دو عنصر hémo به معنی «خون» و sit به معنی «غذا» است. حال آنکه hémosite غذای خون نیست بلکه پارازیت یا انگل خون است.

● گاهی بعضی از عناصر یک واژه علمی به مرور حذف می‌شوند. و واژه در ظاهر، معنی واقعی خود را از دست می‌دهد.

مثلاً mégalocyte را در نظر بگیریم که اگر بخواهیم از روی آن گرت‌برداری کنیم معادل «یاخته بزرگ» به دست می‌آید، که غلط است. زیرا mégalocyte در اصل mégal - erythro - hémo - cyte است. یعنی «یاخته بزرگ قرمز خون»، که به تدریج دو عنصر زبانی hémo و érythro از آن حذف شده است. ● گاهی ساخت واژه علمی خارجی در اصل غلط بوده است. مثلاً brady - dactyly را در نظر بگیریم. brady در لغت یعنی «کند» و با همین معنی «کند» است که در bradycardia به مفهوم کندی ضربان قلب ظاهر شده است. و dactyly یعنی «انگشتی». بعضی‌ها با اتکا به گرت‌برداری، واژه «کند انگشتی» را از روی آن ساخته‌اند که غلط است. زیرا این اصطلاح به نوعی نقص اطلاق می‌شود که کوتاهی انگشت است و نه کندی انگشت. بنابراین باید به صورت کوتاه انگشتی ترجمه شود.

● گاهی یک عنصر زبانی با معانی گوناگونی وارد واژه‌های علمی می‌شود. مثلاً therm را در نظر بگیرید که با معنی گرما در *thermothérapie* ظاهر شده است، که معادل فارسی آن *گرمادرمانی* است؛ با معنی دما در *thermomètre* ظاهر شده است، که معادل فارسی آن *دماسنج* است؛ و با معنی تب در *antithermique* ظاهر شده است، که معادل فارسی آن *تب‌بر* است.

● گاهی یک گروه از واژه‌های علمی که به یک مقوله واحد معنا دارند، دارای صورتهای متفاوتند.

مثلاً *anatomie*، *dissection*، و *autopsie* را در نظر بگیریم که از نظر معنایی هم‌خانواده‌اند. ولی صورت آنها این نکته را نشان نمی‌دهد. به عبارت دیگر از نظر صوری منسجم نیستند. اگر برای اصطلاحات به‌طور انفرادی و با اتکا به گرده‌برداری واژه‌سازی کنیم، عدم انسجام و ناهماهنگی صوری آنها را به زبان فارسی نیز منتقل خواهیم کرد. این واژه‌ها را باید به‌طور دسته‌جمعی و با استفاده از روشهای دیگر واژه‌سازی، و نه گرده‌برداری، معادل‌یابی کنیم. در زبان فارسی واژه *کالبدشناسی* را برای *anatomie*، واژه *کالبدشکافی* را برای *dissection*، و واژه *کالبدگشایی* را برای *autopsie* ساخته‌اند، که بسیار مناسب است و به خوبی ارتباط صوری و معنایی این واژه‌ها را نشان می‌دهد.

● ... و بالاخره، گاهی یک واژه علمی در طول زمان معنی ریشه‌ای خود را از دست می‌دهد. مثلاً *hystérie* را در نظر بگیرید که از دو عنصر واژگانی تشکیل شده است. پسوند *-ie* که حالت بیماری را نشان می‌دهد و *hyster* که در زبان یونانی به معنی «رحم» است. و با همین معنی در *هیسترارژی*، *هیستروکتومی* و *هیستروپاتی* ظاهر شده است.

در گذشته‌های دور طبیبان معتقد بودند که هیستری در اثر اختلالهای

زهدانی فقط در زنان ایجاد می‌شود. و نامگذاری این مفهوم نیز براساس اعتقادشان بوده است. ولی با گذشت زمان طرز تلقی پزشکان تغییر کرده است و امروز معتقدند که هیستری نه تنها ربطی به زهدان ندارد بلکه اصولاً منشاء جسمانی هم ندارد و یک اختلال روانی و عصبی است. بنابراین نباید آن را به تأسی از اعراب اختناق رحم بخوانیم.

هنوز در زمینه مفاهیم علمی و شیوه‌های مقابله با واژه‌های خارجی و معیارهای معادل‌یابی و برابرسازی علمی، صدها نکته ناگفته باقی است. ولی سخن طولانی شد و شاید موجب ملال. بنابراین از مجموعه مطالبی که بیان شد، نتیجه‌ای می‌گیرم و رفع زحمت می‌کنم:

شاید یکی از دلایل عمده تشتت و نابسامانی واژگان علمی فارسی این باشد که برخی از ما دست به واژه‌سازی می‌زنیم و خود را در زمینه واژه‌سازی صاحب‌نظر می‌دانیم. و طبیعی است که چون بسیاری از ما زیانشناس و واژگان‌شناس نیستیم، آنطور که باید و شاید، از ماهیت زبان اطلاع نداریم، نگرش علمی به زبان نداریم. شخصیت زبان علم و ویژگیهای زیانشناختی واژه‌های علمی را هم نمی‌شناسیم. نمی‌دانیم با زبان چه رفتاری باید داشته باشیم!

بسیاری از ما، دست به خوددرمانی هم می‌زنیم، به دیگران هم توصیه‌های پزشکی می‌کنیم. در زمینه پزشکی هم خود را صاحب‌نظر می‌دانیم. شاید به همین دلیل باشد که روی داروها می‌نویسند: «فقط با تجویز پزشک مصرف شود». ولی با همه دخالت‌هایی که در کار پزشکان می‌کنیم و خاطر آنها را مکدر می‌سازیم، خوب می‌دانیم که نمی‌توانیم در مورد یک بیماری جدی اظهارنظر نماییم.

با اینهمه:

من طبیباً ز تو بر خویش خبردارترم

که مرا سوز فراق است و تو گویی که تب است
واژه نیز، در دست غیر واژگان‌شناس، مانند بیمار در دست غیرپزشک است.
به نظر من حیات هر واژه شباهت به حیات هر انسان دارد.
واژه‌ها نیز جان دارند.

متولد می‌شوند،

در مسیر زندگی‌اشان رشد می‌کنند، بالغ می‌شوند،
با هم وصلت می‌کنند، تولید مثل می‌کنند،
فرسوده یا بیمار می‌شوند.

واژه‌ها نیز می‌میرند و در جایی مدفون می‌شوند...

و به راستی زندگی واژه به زندگی انسان می‌ماند!
و زندگی پیکره‌واژگان زبان نیز به نوبه خود به زندگی انسان شباهت دارد.
و کالبدشناسی زبان نیز، چونان کالبدشناسی بدن، انسان را به اعجاب و
حیرت وامی‌دارد...

و همانطور که تولد، زندگی، تندرستی و مرگ انسان اهمیت دارد، تولد،
زندگی، تندرستی و مرگ زبان نیز اهمیت دارد.

زبان فارسی، که یکی از مهمترین، جدیترین و افتخارآمیزترین میراث‌های
فرهنگی ماست، بیمار است. سرطان وابستگی در وجودش چنگ انداخته
است. وجود لطیفش آزردۀ گزند است. و تنش نیازمند طبیبان.

بیایید پیش از آنکه از سر حسرت بگویم هیئات که رنج تو ز قانون شفا
رفت، به زبان فارسی بیندیشیم، که بازیابی سلامت‌ش، و بقایش، نیاز به مداوا
دارد، نیاز به طبیبان مسیحادم و مشفق دارد.

یارب امان ده تا باز بسیند

چشم مُحبان روی حبیبان

آن گل که هر دم در دست بادی است

گو شرم بادش از عندلیبان

ما درد پنهان با یار گفتیم

نتوان نهفتن درد از طبیبان

حافظ نگشتی شیدای گیتی

گر می‌شنیدی پند ادیبان

کدام مجموعهٔ واژگانی واصلاح‌شناختی؟*

* این مقاله در نشریهٔ «در حرم دوست، یادوارهٔ استاد سادات ناصری» (دانشگاه علامهٔ طباطبائی، بهار ۱۳۷۰) به چاپ رسیده است.

کار واژگان‌نگار یا فرهنگ‌نویس (یا Lexicographe)، تهیه و ارائه مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی^۱ است و این کار بر طبق اصول و روش‌های زبان‌شناختی و با بهره‌گیری از پژوهش‌های واژگان‌شناختی یا (Lexicologique) صورت می‌گیرد. در واژگان‌نگاری همیشه این سؤال مطرح است که «چه چیزی (یا کدام مجموعه واژگانی و اصطلاح‌شناختی)، به وسیله چه کسی (یا کدام واژگان‌نگار)، چگونه (یا با کدام الگو و شیوه واژگان‌شناختی و واژگان‌نگاشتی)، و برای چه کسی (یا کدام پیامگیر و مخاطب و استفاده‌کننده) تهیه می‌شود؟» و این سؤال از گام اول تا گام آخر واژگان‌نگاری باید همواره مد نظر باشد.

گام اول، یعنی از لحظه‌ای که ضرورت وجود یک مجموعه واژگانی احساس می‌شود و اندیشه تدوین آن مجموعه به ذهن خطور می‌کند، و پس از آن در هر یک از مرحله‌های دشوار تهیه مجموعه، و حتی پس از چاپ، و

در بازبینی‌های مکرر و در چاپهای بعدی باید این سؤال مد نظر باشد که چه چیزی را، چه کسی، چگونه و برای چه کسی تهیه می‌کند؟

ما می‌کوشیم تا با ارائه سلسله مقالاتی برای هریک از بخشهای این سؤال مهم پاسخهایی بیابیم. در مقاله حاضر به بخش اول این سؤال می‌پردازیم یعنی: کدام مجموعه واژگانی و اصطلاح‌شناختی؟

مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی به انواعی تقسیم می‌شوند که هریک از این انواع با منظور خاصی تنظیم می‌شود، به دست «واژگان‌نگار»ی با شرایط تخصصی و آگاهی‌های خاصی، و بر طبق شیوه‌ها و تئوریهای خاصی تنظیم و تدوین می‌شود، و مخاطبهای هریک با دیگری فرق دارد. به‌طور کلی هریک از این مجموعه‌ها دارای ویژگیهایی است که آنرا از سایر انواع متمایز می‌کند.

مهمترین مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی را می‌توان تحت عنوانهای فرهنگ، واژگان، واژه‌نامه، واژگان خاص، فهرست نامها، ضمیمه ارجاعی (یا اندکس)، برابرنامه، فیشدان اصطلاح‌شناسی و بانک اصطلاح‌شناختی مطرح نمود.

در اینجا به معرفی این انواع می‌پردازیم:

فرهنگ^۱ مجموعه‌ای است از واحدهای واژگانی شامل اطلاعاتی درباره ماهیت معنایی، مفهومی^۲، دستوری، آوایی و غیره مربوط به آن واحدها. اگر چنین مجموعه‌ای اطلاعات مزبور را در مورد واحدهای واژگانی^۳ (یا واژه‌های) یک زبان به دست بدهد، به آن فرهنگ زبان^۴ می‌گویند. به عبارت ساده‌تر «فرهنگ زبان» کتابی است که واژه‌های زبان را به صورت منظم و مسلسل فهرست می‌کند، و اطلاعاتی در مورد هریک از آنها به دست می‌دهد. هدف فرهنگهای زبان مهارکردن واژه‌های عمومی یا خاص زبان از

طریق تجزیه و تحلیل معنایی، نحوی، صرفی یا آوایی زبان یا هر جنبه دیگر است.

اگر فرهنگ زبان واحدهای واژگانی یک زبان را به صورت عام بیان کند، به آن فرهنگ عمومی زبان^۶ می‌گویند (مانند فرهنگ متوسط زبان فارسی معین^۷، فرهنگ القابی - قیاسی فارسی مشیری^۸، فرهنگ وبستر^۹، فرهنگ آکسفورد^{۱۰}، فرهنگ روبر^{۱۱}، و فرهنگ لاروس^{۱۲}). فرهنگ عمومی زبان، اصولاً در دنیای نوین واژگان‌نگاری براساس نگرشهای علمی به زبان و واژگان زبان، با توجه به ویژگی پویایی زبان، با توجه به شم زبانی (یا ذائقه زبان‌شناختی اهل زبان)، با هدف کاستن نقش ارجاعی و افزودن نقش آموزشی فرهنگ زبان و برای بخش عظیمی از سخنگویان زبان تدوین می‌شود.

واژگان زبان را می‌توان از دو جنبه در زمانی و هم‌زمانی مورد بررسی قرار داد. بنابراین فرهنگ می‌تواند یا فرهنگ در زمانی^{۱۳}، باشد یا فرهنگ هم‌زمانی^{۱۴}.

فرهنگهای در زمانی با تاریخ زبان سروکار دارند و «فرهنگ تاریخی زبان»^{۱۵} و «فرهنگ ریشه‌شناختی زبان»^{۱۶} در این مقوله قرار می‌گیرند. در «فرهنگ تاریخی زبان»، تمرکز روی تغییراتی است که در صورت و معنای واحدهای واژگانی (واژه‌های) زبان در طول زمان صورت گرفته است. مانند فرهنگ تاریخی زبان فارسی^{۱۷}.

در فرهنگهای ریشه‌شناختی زبان، توجه روی منشأ و ریشه و تحول و تطور واحدهای واژگانی (یا واژه‌های) زبان است. مانند فرهنگ ریشه‌شناختی زبان انگلیسی^{۱۸} (تألیف والتر اسکات)، و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فرانسه^{۱۹} (تألیف دازا).

اگر فرهنگ زبان واحدهای منتخب واژگانی را صرفاً از جنبه برخی از مختصه‌های آنها فهرست کند، به آن فرهنگ خاص زبان^{۲۰} می‌گویند. مانند فرهنگ مترادفهای زبان فرانسه^{۲۱}، فرهنگ کوچه شاملو^{۲۲}، فرهنگ آوایی - املائی فارسی مشیری^{۲۳}.

یکی دیگر از انواع فرهنگ، فرهنگ دایرةالمعارفی^{۲۴} یا دایرةالمعارف^{۲۵} است، چنین فرهنگی اطلاعاتی در مورد ماهیت زبانی (معنایی، دستوری، آوایی و ...) و نیز اطلاعاتی درباره روابط بین اشیا به دست می‌دهد و هدف آن بالابردن کیفیت اطلاعات عمومی مراجعه‌کنندگان است. از خصوصیات فرهنگ‌های دایرةالمعارفی، دربر داشتن اسامی خاص است. به‌طور کلی «فرهنگ دایرةالمعارفی» مجموعه عظیمی است که در چند جلد چاپ می‌شود و حتی الامکان تمام زمینه‌های دانش بشری را دربر می‌گیرد. مانند دایرةالمعارف زبان فارسی مصاحب، لغت‌نامه دهخدا^{۲۶}، دایرةالمعارف بریتانیکا^{۲۷}، یا فرهنگ دایرةالمعارفی دیدرو^{۲۸}.

اگر مندرجات فرهنگ با تصویر همراه باشد به آن فرهنگ مصور^{۲۹} می‌گویند. مانند فرهنگهای مصور علوم طبیعی، ابزارشناسی، شیمی و غیره در زبان فارسی (که معمولاً دوزبانه هستند).

اگر فرهنگی اصطلاحات یک یا چند رشته تخصصی را تعریف و توصیف کند، به آن فرهنگ فنی^{۳۰} می‌گویند. مانند فرهنگهایی که در زمینه نفت، اصطلاحات اتومبیل، اصطلاحات پزشکی و اصطلاحات انفورماتیک در زبان فارسی تهیه شده است. بدیهی است که چنانچه فرهنگ فنی، اصطلاحات یک یا چند رشته تخصصی را به دست دهد، جامع‌تر از فرهنگی خواهد بود که اصطلاحات رشته‌های گوناگون فنی و تخصصی را ارائه نماید.

فرهنگها را برحسب زبانی که با آن ارائه می‌شوند می‌توان به انواع زیر

تقسیم کرد:

الف) فرهنگ يك زبانه^{۳۱}: همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، به یک زبان اختصاص دارد و در آن واژه‌های مربوط به یک زبان همراه با اطلاعات مربوط به آنها به همان زبان ارائه می‌شود. به عبارت دیگر در فرهنگ يك زبانه، زبان ارائه واژه‌های مدخل و زبان ارائه مطالب مربوط به آنها یکی است. مانند فرهنگ متوسط زبان فارسی معین، فرهنگ الفبایی - قیاسی فارسی مشیری، فرهنگ وبستر (در زبان انگلیسی)، فرهنگ لاروس (در زبان فرانسه).

ب) فرهنگ دوزبانه^{۳۲}: این فرهنگ در واقع ترجمه مطلوب پیامهای ارتباطی یک زبان به زبان دیگر است، که این دو زبان با یکدیگر رابطه فرهنگی دارند. زبان اول را زبان هدف^{۳۳}، و زبان دوم را زبان منبع^{۳۴} می‌گویند. مانند فرهنگ انگلیسی - فارسی حییم^{۳۵}، فرهنگ فارسی - فرانسه معلم^{۳۶} و غیره. توضیح آنکه در اصطلاح‌شناسی مقایسه‌ای^{۳۷}، زبانی را که برای اصطلاح متعلق به آن، برابری در زبان دیگر ایجاد می‌کنند، زبان مبدأ^{۳۸}، و زبانی را که در آن دست به ایجاد معادل برای اصطلاحی در زبان دیگر می‌زنند، زبان مقصد^{۳۹} می‌گویند. بدیهی است در امر تهیه فرهنگهای دو زبانه، تئوریهای گوناگون زبانشناختی در ترجمه باید مد نظر و مورد استفاده قرار گیرد.

ج) فرهنگ چند زبانه^{۴۰}: چنانچه فرهنگ، ترجمه‌ای از پیامهای ارتباطی چند زبان باشد، به آن فرهنگ چند زبانه می‌گویند.

بنابراین، بسته به اینکه واحدهای فرهنگ در یک زبان، دو زبان یا چند زبان ارائه شده باشد، به ترتیب فرهنگ را یک زبانه، دو زبانه یا چند زبانه می‌نامیم.

فرهنگها را از نظر طبقه‌بندی^{۴۱} مدخلها می‌توان به سه دسته الفبایی،

موضوعی (یا سیستماتیک)، و مختلط تقسیم کرد.

در طبقه‌بندی الفبایی^{۲۱}، مدخلهای فرهنگ به روش صوری و برحسب حروف قراردادی الفبای زبان ردیف می‌شوند.

در طبقه‌بندی موضوعی یا سیستماتیک^{۲۲}، مدخلهای فرهنگ به صورت سیستمی و با توجه به موضوع ردیف می‌شوند و واحدهای واژگانی برحسب روابط معنایی طبقه‌بندی می‌گردند.

در طبقه‌بندی مختلط^{۲۳}، مدخلهای فرهنگ توأماً به روش الفبایی و موضوعی طبقه‌بندی می‌شوند. به این ترتیب که واحدهای واژگانی متعلق به هر حوزه معنایی، در درون آن حوزه، به صورت الفبایی ردیف می‌شوند.

واژگان^{۲۴}: یکی دیگر از انواع مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی، «واژگان» است. چنین مجموعه‌ای، اصطلاحات یک رشته تخصصی، یک گروه از مردم، یا یک فرد را به دست می‌دهد، و مفاهیم مربوط به اصطلاحات را از راه تعریف یا تصویر بیان می‌کند. «واژگان» نیز مانند فرهنگ برحسب زبان ارائه آن، به واژگان یک‌زبانه، دو‌زبانه، و چند زبانه تقسیم می‌شود. بنابراین واژگان یک زبانه مجموعه‌ای است که در یک زبان خاص ارائه می‌شود، و واژگان دو زبانه یا چند زبانه، مجموعه‌هایی هستند که اصطلاحات متعلق به یک زبان را همراه برابرهایی مربوط به یک یا چند زبان دیگر به دست می‌دهند. (مانند واژگان برق^{۲۵}، واژگان فلسفه و علوم انسانی^{۲۶} و ...).

«واژگان» را از نظر ترتیب ارائه مدخلها می‌توان به واژگان الفبایی، واژگان موضوعی و واژگان مختلط تقسیم کرد.

واژه‌نامه^{۲۷}، یکی دیگر از انواع مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی است، که اصطلاحات و معادلهای مربوط را در یک یا چند زبان دیگر به

دست می‌دهد، بی‌آنکه تعریفی از آن ارائه کند. باید توجه داشت که «واژه‌نامه» معمولاً در مورد یک رشته تخصصی تهیه می‌شود. مانند واژه‌نامه فیزیک^{۲۹}، واژه‌نامه شیمی^{۵۰}، واژه‌نامه اصطلاحهای ریاضی^{۵۱} و... واژه‌نامه نیز مانند سایر مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی، ممکن است به ترتیب حروف الفبای مدخلها تنظیم شده باشد، یا به صورت سیستماتیک و همراه اندکس ارائه شود.

واژگان خاص^{۵۲}، از انواع مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی است که اصطلاحات قدیمی، نادر و ناشناخته را تعریف و توصیف می‌کند. فهرست نامها^{۵۳} نیز از انواع مجموعه‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی است که روابط مفهومی کاملاً ساختاری و قواعد سیستماتیک نامگذاری اصطلاحات را به دست می‌دهد.

ضمیمه ارجاعی^{۵۴} (یا اندکس)، فهرستی است الفبایی، از اصطلاحها و واژه‌های استخراج‌شده یک متن که به وسیله شماره صفحه یا شاخص دیگری، مراجعه به اصطلاحات و واژه‌ها را در داخل متن میسر می‌سازد. کشف‌الآیات که فهرستی الفبایی یا موضوعی از کلمات آسمانی قرآن کریم است، نمونه‌ای از ضمیمه ارجاعی است، که به کمک آن می‌توان سوره و آیه‌ای را که مورد نظر است، پیدا کرد. کشف‌الایات نیز نوعی ضمیمه ارجاعی است که به صورت فهرست الفبایی کلمات اول بیت‌های یک دیوان، با ذکر شماره صفحه تنظیم می‌شود، و با مراجعه به آن می‌توان بیت مورد نظر را یافت. مانند کشف‌الایات بوستان سعدی و کشف‌الایات مثنوی معنوی. آنچه فرهنگ بسامدی می‌نامند نیز صرفاً نوعی اندکس است که به برشمردن بسامد، شمارش و فهرست‌بندی واژه‌های هر یک از آثار مکتوب یک زبان اختصاص دارد. مانند فرهنگ بسامدی واژه‌های دیوان حافظ.

برابرنامه، فهرستی است الفبایی از واژه‌ها و اصطلاحهای تحقیقی یک متن همراه با برابره‌های آن در زبان دیگر. برابرنامه معمولاً به پایان مقالات یا کتابهایی که ترجمه یا اقتباس از متون خارجی هستند ضمیمه می‌شود و اصطلاحهای متن را در زبان منبع و برابر منتخب آن را در زبان مقصد به دست می‌دهد.

فیشدان اصطلاح‌شناسی^{۵۵}، مجموعه‌ای است دستی یا ماشینی، شامل فیشهای اصطلاح‌شناسی که برحسب حروف الفبای اصطلاح‌ها یا به طریق سیستماتیک تنظیم شده است.

بانک اصطلاح‌شناسی^{۵۶}، مجموعه‌ای است ماشینی که داده‌های اصطلاح‌شناسی به صورتی منظم و سازمان یافته، برای هرگونه بهره‌برداری و تحقیق داده‌پردازی در آن ضبط می‌شود.

توضیحات

1. Répertoires lexicaux et terminologiques
2. Dictionnaire
3. Notionnel
4. Unités lexicologiques
5. Dictionnaire de la langue
6. Dictionnaire général de la langue
۷. معین، دکتر محمد. فرهنگ فارسی (متوسط)، تهران، چاپ چهارم، امیرکبیر، ۱۳۶۰
۸. مشیری، دکتر مهشید. فرهنگ زبان فارسی (الفبایی - قیاسی)، تهران، چاپ اول، انتشارات سروش، ۱۳۶۹
9. Webster's New World dictionary of the American Language. Second ed. World Publishing Company, 1974
10. The Concise Oxford Dictionary. Oxford University Press. Great Britain. 1983.
11. Le Petit Robert 1, Dictionnaire Alphabetique et Analogique de la Langue Francaise. Dic. le Robert, Paris, 1985
12. Dictionnaire Encyclopedique pour tous, Petit Larousse, Paris 1985
13. Dictionnaire diachronique
14. Dictionnaire synchronique
15. Dictionnaire historique de la langue
16. Dictionnaire étymologique de la langue
۱۷. فرهنگ تاریخی زبان فارسی بخش اول آ - ب. بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۷
18. An Etymological Dictionary of the English Language. Oxford, first edition 1879. reimpression 1958

19. A. Dauzat. Dictionnaire étymologique de la langue française, 10 e édition. Paris, 1954.
20. Dictionnaire Spécial
21. Dictionnaire des synonymes. Dic.LE ROBERT, Paris, 1983.
۲۲. شاملو، احمد. کتاب کوچه (فرهنگ لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی). انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۶۱.
۲۳. مشیری، دکتر مهشید. فرهنگ آوایی - املائی زبان فارسی. تهران، چاپ اول، کتابسرا، ۱۳۶۶.
24. Dictionnaire encyclopédique
25. Encyclopédie
۲۶. لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، تهران، چاپخانه دولتی ایران، ۱۳۳۷.
27. Encyclopaedia Britannica, London. 1960
28. Diderot. Encyclopédie ou Dictionnaire raisonné des sciences, des arts et des métiers. Paris, 1780.
29. Dictionnaire illustré
30. Dictionnaire technique
31. Dictionnaire unilingue
32. Dictionnaire bilingue
33. Langue cible
34. Langue source
۳۵. حمیم. فرهنگ انگلیسی - فارسی، تهران، کتابفروشی یهودا بروخیم، ۱۳۶۶.
۳۶. معلم، دکتر مرتضی. فرهنگ جدید فارسی - فرانسه. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
37. Terminologie comparée
38. Langue de départ
39. Langue d'arrivée
40. Dictionnaire multilingue
41. Classification
42. Classement alphabétique
43. Classement systématique
44. Classement mixte

45. Vocabulaire

۴۶. مرکز نشر دانشگاهی. گروه تحقیقی برق. واژگان برق، تهران، ۱۳۶۱.
۴۷. فرهنگ [واژگان] فلسفه و علوم اجتماعی (انگلیسی - فارسی)، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی

48. Lexique

۴۹. مرکز نشر دانشگاهی، گروه تحقیقی فیزیک، واژه‌نامه فیزیک (انگلیسی - فارسی)، تهران، ۱۳۶۱
۵۰. مرکز نشر دانشگاهی، گروه تحقیقی شیمی. واژه‌نامه شیمی (انگلیسی - فارسی)، تهران، ۱۳۶۰
۵۱. دانشگاه آزاد ایران. گروه اصطلاح‌شناسی. واژه‌نامه اصطلاحهای ریاضی (انگلیسی - فارسی). تهران ۱۳۵۶.

52. Glossaire

53. Nomenclature

54. Index

55. Fichier terminologique

56. Banque de terminologie

بررسی و نقد دو فرهنگ زبان‌شناسی*

* این مقاله ابتدا در مجله نشر دانش (شماره ۲، سال ۳، بهمن و اسفند ۱۳۶۱)، و سپس در نشریه «درباره ترجمه، برگزیده مقاله‌های نشر دانش» (مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵) به چاپ رسید.

معرفی دو فرهنگ

۱. فرهنگ زبان‌شناسی (ترابی، علی محمد. تبریز، انتشارات چهر، ۱۳۵۷). فهرست ساده‌ای است از اصطلاحهای زبان‌شناسی که به شیوه حرف به حرف و به ترتیب حروف الفبای لاتین تنظیم شده و شامل اصطلاحهای انگلیسی این رشته و معادل‌های فارسی آنهاست.
 ۲. واژه‌نامه زبان‌شناسی (صفوی، کورش. تهران، انتشارات مجرد، ۱۳۶۱). شامل دو بخش انگلیسی-فارسی، و فارسی-انگلیسی است که به شیوه حرف به حرف، و به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است. در مقابل هر اصطلاح نام کوتاه‌شده کتاب مأخذ و نام مؤلف یا مترجم آن قید شده و ظاهراً کوششی بوده است برای گردآوری اصطلاحهای موجود در متنهای فارسی زبان‌شناسی.
- اگرچه هیچ‌یک از این دو فرهنگ خالی از نقص نیست، ولی به عنوان گامهای نخستین در راه تهیه فرهنگ جامع و کامل زبان‌شناسی مغتنم است.

سعی ما بر این است که این دو فرهنگ را از جنبهٔ صوری (اصول فرهنگ‌نویسی) و محتوایی (واژه‌سازی، کمبودها، غلطها) مورد بررسی قرار دهیم.

۱. اصول فرهنگ‌نویسی (جنبه‌های صوری)

در تهیهٔ این دو فرهنگ، بسیاری از اصول فرهنگ‌نویسی رعایت نشده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) راهنمای استفاده از فرهنگ. در هیچ یک از دو فرهنگ دربارهٔ روش تدوین فرهنگ و شیوهٔ تنظیم اصطلاحها، استفاده از نشانه‌ها، دلایل کاهش یا افزایش اصطلاحها، رمز اصطلاحها و غیره توضیحی داده نشده است.

ب) تناسب کلی اصطلاحها. هر یک از علوم به رشته‌های فرعی گوناگونی تقسیم می‌شود. (برای نمونه زبان‌شناسی شامل رشته‌های فرعی واج‌شناسی، نحو، آواشناسی، معناشناسی، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان و غیره است). معمولاً در تهیهٔ فرهنگ تخصصی سعی می‌شود که تعداد اصطلاحهایی که از میان رشته‌های گوناگون ضبط می‌شود، با انواع رشته‌ها تناسب داشته باشد. این تناسب در هیچ یک از دو فرهنگ مورد بحث رعایت نشده است. هرچند واژه‌نامهٔ زبان‌شناسی مجموعه‌ای است از اصطلاحهای موجود در متنهای محدود زبان‌شناسی، ولی تناسب کلی اصطلاحها در حد موجود هم رعایت نشده است. در اینجا به یک مورد که در هر دو فرهنگ مشترک است اشاره می‌کنیم، و آن فقدان اصطلاحهای مربوط به زبان‌شناسی تاریخی و طبقه‌بندی زبانهاست و هیچ یک از این دو فرهنگ پاسخگوی نیاز کسانی که می‌خواهند در این زمینه مطالعه کنند نیست. در فرهنگ زبان‌شناسی از میان تمام نامها و اصطلاحهای

مربوط به رشته مزبور فقط واژه Indo - european «هند و اروپایی» ضبط شده است.

ج) روابط صوری و معنایی اصطلاحها. فرهنگ نباید مجموعه‌ای از اصطلاحها و واژه‌های غیرمرتبط و منزوی تلقی شود. بسیاری از اصطلاحها و واژه‌ها با یکدیگر روابط صوری و معنایی دارند و این نکته در هنگام تدوین فرهنگ باید مورد توجه قرار گیرد. در تهیه فرهنگهای مورد بحث توجهی به این روابط نشده است. در اینجا به مواردی از این دست بی‌توجهی‌ها (به تفکیک صوری بودن یا معنایی بودن روابط) اشاره می‌کنیم:

۱. روابط صوری: هیچ‌یک از دو فرهنگ، از نظر ضبط مجموعه

اصطلاحهایی که با یکدیگر رابطه صوری دارند، یکدست نیست. یکی از مواردی که در هر دو فرهنگ مشترک است، نحوه ضبط صفتها و اسمهاست. برای مثال صفتهای labial «لبی» و velar «نرمکامی» و همچنین اسمهای آنها lip «لب» و velum «نرمکام» ذکر شده است ولی در موارد دیگر چون alveolar «لثوی» و dentol «دندانی»، فقط صفت ذکر شده و اسمهای آنها یعنی tooth ridge «لثه» و tooth «دندان» ذکر نشده است.

۲. روابط معنایی: از نظر ضبط مجموعه اصطلاحهایی که با یکدیگر رابطه معنایی دارند نیز در فرهنگهای مورد بحث یکدستی وجود ندارد و در بعضی موارد فقط به ذکر یک یا چند اصطلاح از این گونه مجموعه‌ها اکتفا شده است. در اینجا به چند نمونه که در هر دو فرهنگ مشترک است، اشاره می‌کنیم: از اصطلاحهای adjective «صفت»، verb «فعل»، noun «نام» و غیره که نام اجزای کلام است، در فرهنگ زبان‌شناسی فقط اصطلاح اول و در واژه‌نامه زبان‌شناسی فقط اصطلاحهای دوم و سوم ضبط شده است. همچنین از میان نام تمام اندامهای گفتار تنها lip «لب»، uvula «زبان کوچک»

و tongue «زبان» ضبط شده است و نام دیگر اندامها که به همان اندازه، یا بیشتر در تولید آوا دخالت دارند، ضبط نشده است. ضمناً در هر دو فرهنگ، اصطلاحهای انگلیسی مترادف، جداگانه ضبط شده است، ولی در هیچ جا مترادف بودن آنها مشخص نشده است. برای مثال، اصطلاحهای duration «دیرش - امتداد» و length «دیرش - امتداد - کشش»، و نیز rolled «غلتان» و trill «زنشی - لرزشی - تکریری» ضبط شده است، ولی مترادف بودن آنها مشخص نیست. و نیز از دو اصطلاح مترادف mother tongue و native language «زبان مادری» در فرهنگ زبان‌شناسی، اصطلاح اول و در واژه‌نامه زبان‌شناسی، اصطلاح دوم ضبط شده است.

د) تعیین رشته و مبحث اصطلاحها. در هر دو فرهنگ، گاه علم یا رشته مربوط به بعضی از اصطلاحها در داخل پراکنش ذکر شده است. در اینجا به چند نمونه که در هر دو فرهنگ مشترک است، اشاره می‌کنیم:

fundamental	بنیادی (در آواشناسی فیزیکی)
deviance	انحراف (در سبک‌شناسی)
antecedent	مرجع (در نحو)
contour	پایانه (در آهنگ جمله)

در حالی که در مورد برخی دیگر از اصطلاحها این کار صورت نگرفته است. ه) ربط واژه‌ها به زبان‌شناسی. در هر دو فرهنگ به واژه‌هایی برمی‌خوریم که از نظر علم زبان‌شناسی معتبر نیست یا ارتباط چندانی با آن ندارد و ذکر آنها صرفاً بر حجم فرهنگها افزوده است. مانند واژه‌های: circulatory «دور»، deduction «قیاس»، induction «استقراء»، که هر سه مربوط به منطق است؛ accident «عرض»، که مربوط به فلسفه است؛ و iambic pentameter «وزن پنج‌پایی»، که مربوط به عروض است و دهها واژه دیگر از این دست که

در هر دو فرهنگ وارد شده است. حال آنکه بسیاری از اصطلاحهایی که جزو زبان‌شناسی است یا مستقیماً به آن مربوط می‌شود، مانند noun «اسم» labio - velar «لبی - ملازی»، cacuminal «سختکامی»، lexical morpheme «تکواژ قاموسی» و دهها واژه دیگر که در منابع فرهنگهای مورد بحث وجود داشته، وارد نشده است.

و) نوع املای اصطلاحها. معمولاً در فرهنگهای دوزبانه انگلیسی و یک زبان دیگر، از دو نوع املای انگلیسی بریتانیایی و انگلیسی امریکایی یکی را به عنوان اصلی و دیگری را به عنوان فرعی در نظر می‌گیرند و املای فرعی را به املای اصلی ارجاع می‌دهند. در تهیه فرهنگهای مورد بحث، این قاعده رعایت نشده است. برای مثال در هر دو فرهنگ، اصطلاحهای program و timber با املای امریکایی ولی اصطلاح behaviour با املای بریتانیایی ضبط شده است. فرهنگ زبان‌شناسی، اصطلاح inflexional را با املای بریتانیایی ضبط کرده است و واژه‌نامه زبان‌شناسی، آن را با هر دو املای بریتانیایی و امریکایی و با دو معنی متفاوت آورده است: اولی inflexional «مقوله صرفی» (اختیار / معنی‌شناسی) و دومی inflectional «صرفی» (ترابی / فرهنگ).

ز) استفاده از نشانه‌ها. معمولاً در فرهنگنویسی برای تعیین مشخصات مختلف اصطلاحها از نشانه‌های گوناگونی استفاده می‌شود. هر نشانه، نقش معرفی یک یا چند مشخصه نزدیک به هم را که مربوط به یک اصطلاح خاص است، به عهده دارد. نشانه‌ها و نقش آنها باید دقیقاً معلوم باشد. مثلاً از نشانه مساوی (=) برای نشان دادن مترادفها و صورتهای تلفظی یا املایی اصطلاحها، از ویرگول (،) برای جداساختن واژه‌های هم‌معنی، از خط تیره کوچک (-) برای جداکردن معنیهای گوناگون، از کروشه [] یا پرانتز () برای

تعیین رشته‌ها و مقوله‌های مربوط به اصطلاح... می‌توان استفاده کرد. فرهنگ‌های مورد بحث از نظر استفاده از نشانه‌هایی مانند پراتز، خط تیره و ویرگول یکدست نیستند و این خود، گاهی موجب سردرگمی استفاده‌کنندگان می‌شود.

ح) اشتباه‌های موجود در منابع. در آخر کتاب معنی‌شناسی، تألیف منصور اختیار که جزو منابع واژه‌نامه زبان‌شناسی بوده است، برابر نامه‌ای چاپ شده که دارای اشتباه‌هایی است. در اینجا قصد ما بررسی کتاب مزبور و نقد برابر نامه منضم به آن نیست و اشاره به آن فقط به این منظور است که در هنگام واردکردن اصطلاح‌های موجود در برابر نامه بسیاری از اشتباه‌ها به واژه‌نامه زبان‌شناسی منتقل شده است. برای نمونه اصطلاح‌های

alternation

alternation change

alternation irregular

alternation regular

alternation sporadic

به همان صورت که در معنی‌شناسی آمده (بدون ویرگول در میان آنها) در واژه‌نامه زبان‌شناسی نیز ضبط شده است. بدیهی است که این اصطلاح‌ها صفت و موصوف است و صفت و موصوف در زبان انگلیسی در مقایسه با فارسی، مغلوب می‌شود. بنابراین ضبط اصطلاح‌ها به صورت فوق، از نظر ساخت دستوری غلط است. مگر اینکه هر یک از ترکیب‌های فوق را با ویرگول از یکدیگر جدا کنیم، که این کار هنگام تنظیم فرهنگ به روش واژه به واژه انجام می‌گیرد. حال آنکه واژه‌نامه زبان‌شناسی به شیوه حرف به حرف تنظیم شده است. بنابراین اصطلاح‌های فوق می‌بایست به صورت

زیر تنظیم می‌شد:

change	alternation
irregular	alternation
regular	alternation
sporadic	alternation

۲. واژه‌سازی، کمبودها، غلطها

الف) واژه‌سازی

۱. در فرهنگ زبان‌شناسی گاه به اصطلاحهایی برمی‌خوریم که در منابع فارسی وجود نداشته است و اگرچه می‌توان حدس زد که این اصطلاحها از منابع انگلیسی گرفته شده است، ولی مشخص نیست که معادلهای فارسی از کجا آمده است. مثالهای زیر نمونه‌هایی از این دست اصطلاحهاست:

«اصطلاحهای محترمانه»	honorific terms
«کد محدود»	restricted code
«کد گسترده»	elaborated code

اینکه مؤلف فرهنگ زبان‌شناسی به واژه‌سازی نیز دست زده است یا نه برای ما روشن نیست و خود او نیز به این نکته اشاره نکرده است.

۲. در واژه‌نامه زبان‌شناسی در قسمت مقدمه به این نکته اشاره شده است که «...مابقی اصطلاحها کوششی است از نگارنده که خود از دانشجویان این رشته می‌باشد». البته به کار بردن کلمه «کوشش» برای «مابقی اصطلاحها» مبهم و چندپهلوست. ولی می‌توان حدس زد که مؤلف برای تکمیل واژه‌نامه تصمیم گرفته است که بعضی از اصطلاحهایی را که در متنها نیامده است گردآوری کند و برای آنها برابرهایی جعل کند و به واژه‌نامه بیفزاید و این کار را کوششی از جانب خود تلقی کند و درباره اینکه

این «مابقی اصطلاحها» از کجا آمده است و مبنای جمع‌آوری و انتخاب‌کردن یا معیار ساختن آنها چه بوده است سخنی به میان نیاورد. در اینجا برای روشن‌شدن این نکته، کوشش مؤلف واژه‌نامه را تعبیر و بر مبنای آن، این مابقی اصطلاحها را دسته‌بندی می‌کنیم:

– اصطلاحهای انگلیسی که با معادل‌های فارسی در منابع مورد استفاده مؤلف موجود بوده است. (در اینجا چند نمونه از دهها مورد ذکر می‌شود. نام منابع و کسانی که این اصطلاحها را به کار برده‌اند در داخل پراکنش آمده است):

پیوسته (حق شناس / آواشناسی)	continuant
زبانی (حق شناس / آواشناسی)	linguistic
نشانه زبانی (بدره ای / سیری در زبان‌شناسی)	linguistic sign
فرایند (باطنی / زبان‌شناسی جدید، حق شناس / آواشناسی، و ترابی / فرهنگ)	process
اندام‌های تنفسی (حق شناس / آواشناسی)	respiratory organs

– اصطلاحهای ترکیبی: برخی از این مابقی اصطلاحها از ترکیب واژه‌های مصطلح مستقل ساخته شده است و این اصطلاحهای ترکیبی در بسیاری از موارد از لحاظ علمی فاقد ارزش است. البته بنا به خصلت زبانی زبان می‌توان بینهایت واژه ساخت، ولی در فرهنگ تخصصی باید سعی کرد که فقط واژه‌های مرکبی را که واقعاً مصطلح است و اهل فن درباره آنها اتفاق نظر دارند آورد. در اینجا چند معادل ترکیبی را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم:

مجرا - آزاد	channel - free
مجرای ارتباطی	channel of communication
روان‌شناسی شناخت	cognitive psychology
پاسخ‌شناختی	cognitive response
احتمال شرطی	conditional probability
- اصطلاحهای بدیهی: بسیاری از اصطلاحهایی را که مؤلف مدعی شده که خود جعل کرده است، در هر فرهنگ معمولی انگلیسی - فارسی می‌توان یافت. در اینجا به چند نمونه از دهها مورد اشاره می‌کنیم:	
پرسش	question
املا	dictation
مجهول	passive
توضیح‌دادن	elucidate
توصیف‌کردن	describe

(ب) کمبودها

۱. استفاده نکردن از تمام منابع: در تهیه فرهنگ جامع تخصصی باید تا حد امکان از تمام منابع موجود بهره برد، نه اینکه تنها به چند منبع که در دسترس است اکتفا کرد. استفاده از کتابشناسی موضوعی، نخستین و ساده‌ترین کار برای شناسایی و دستیابی به منابع هر رشته است. هرچند تعداد کتابها و مقاله‌هایی که در زمینه زبان‌شناسی و زبان به فارسی نوشته یا ترجمه شده است اندک است، ولی منابعی که برای فرهنگهای مورد بحث انتخاب شده از آن هم کمتر است و بسیاری از کتابها و مقاله‌هایی را که در زمان تهیه فرهنگهای مورد نظر چاپ و منتشر شده بوده است در بر نمی‌گیرد. از جمله منابع زیر جزو منابع فرهنگ زبان‌شناسی نیامده‌اند:

- سیری در زبان‌شناسی، تألیف جان. تی. واترمن، ترجمه فریدون بدره‌ای.
- چهارگفتار درباره زبان، تألیف محمدرضا باطنی.
- نگاهی تازه به دستور زبان، تألیف محمدرضا باطنی.
- زبان‌شناسی جدید، تألیف مانفرد بی‌پرویش، ترجمه محمدرضا باطنی.
- مقاله‌های مربوط به زبان‌شناسی (بجز سه مورد).
- ضمناً مبنای انتخاب کتابهای انگلیسی که به عنوان منبع معرفی شده و نقشی که در تهیه فرهنگ زبان‌شناسی داشته است معلوم نیست.
- در واژه‌نامه زبان‌شناسی نیز از بسیاری از مقاله‌های زبان‌شناسی و همچنین از کتابهای زیر استفاده نشده است:
- زبان و زبان‌شناسی، تألیف رابرت. ا. هال، ترجمه محمدرضا باطنی.
- چومسکی، تألیف جان لاینز، ترجمه احمد سمیعی.
- نوای گفتار در زبان فارسی، تألیف وحیدیان کامیار.
- دلایل انتخاب بعضی منابع و نیز حذف بعضی دیگر، در هیچ‌یک از دو فرهنگ ذکر نشده است. مثلاً مشخص نشده است که چرا از منابع فوق و نیز از کتابهایی نظیر:
- زبان‌شناسی و کاربرد آن در فارسی، تألیف ابوالحسن نجفی.
- دستور زبان فارسی، تألیف پرویز ناتل خانلری.
- زبان‌شناسی و زبان فارسی، تألیف پرویز ناتل خانلری.
- تاریخ زبان فارسی (جلد دوم، سوم و چهارم)، تألیف پرویز ناتل خانلری.
- زبان‌شناسی چیست، تألیف سوزت هیدن الیگن، ترجمه محمدضیاء حسینی.

— وزن شعر فارسی، تألیف پرویز ناتل خانلری

استفاده نشده است؟

و چرا از مقاله‌های متعددی که در دوره‌های مجله‌های مختلف چون فرهنگستان زبان، فرهنگ و زندگی، سخن، یغما، راهنمای کتاب و نشریه‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاهها درج شده، استفاده نشده است؟ حال آنکه برای گردآوری اصطلاحهای زبان‌شناسی نه تنها از این منابع شناخته شده، بلکه از هر منبعی که به نحوی با مباحث زبان‌شناسی مربوط است باید استفاده کرد.

۲. ذکر نکردن تمام منابع مورد استفاده: برخی از اصطلاحهایی که در فرهنگ زبان‌شناسی وارد شده، مربوط به کتاب نوای گفتار در زبان فارسی (تألیف وحیدیان کامیار) است. ولی نام کتاب در فهرست منابع فرهنگ نیامده است. برای مثال اصطلاحهای

نوا(ی گفتار) melody (of speech)

واحد آهنگین tone group

پیش سر prehead

و چندین اصطلاح دیگر که در سایر منابع فرهنگ وجود ندارد، از کتاب مزبور گرفته شده است.

این اصطلاحها در واژه‌نامه زبان‌شناسی با مأخذ «ترابی/فرهنگ» که یکی از منابع واژه‌نامه بوده ضبط شده است.

همچنین در واژه‌نامه زبان‌شناسی در مقابل بعضی از اصطلاحها مانند

mediational «میانجی»، measurement «سنجش»، correlation coefficient

«ضریب همبستگی» و چندین اصطلاح دیگر، مانند نیلی پور/مقاله، قید شده است که ظاهراً منظور مقاله سنجش معنی در روان‌شناسی زبان. نوشته

رضا نیلی‌پور، پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، ش ۳، ۱۳۵۷ بوده است. اما این مقاله در میان منابع واژه‌نامه معرفی نشده است:

۳. ذکر نکردن تمام مراجعی که یک واژه را آورده‌اند: در واژه‌نامه زبان‌شناسی، چنانکه در مقدمه آن آمده، قرار بوده است که در کنار هر اصطلاح نام کوتاه‌شده مرجع با نام مؤلف یا مترجم آن قید شود. اما این کار در مورد بسیاری از اصطلاحها نشده است و در کنار آنها به ذکر یک مرجع و نام یک زبان‌شناس اکتفا شده است. حال آنکه این اصطلاحها در کتابها یا مقاله‌های دیگری که جزو منابع واژه‌نامه بوده نیز به کار رفته است. در اینجا به چند نمونه از دهها مورد اشاره می‌کنیم:

consonant همخوان، میلانیان / مقالات (این معادل در حق شناس / آواشناسی هم آمده است).

consonant صامت، خائتری / تاریخ زبان فارسی (این معادل در باطنی / مسائل زبان‌شناسی، باطنی / توصیف ساختاری و بدره‌ای سیری در زبان‌شناسی نیز آمده است).

aspiration دمش، باطنی / توصیف ساختاری (این معادل در حق شناس / آواشناسی، باطنی / مسائل زبان‌شناسی نیز آمده است).

۴. ضبط نکردن تمام اصطلاحها: قاعدتاً اصطلاحهای هر فرهنگ باید لااقل در چارچوب منابع آن کامل باشد. و چنانچه بعضی از اصطلاحها بنا به دلایلی مانند بی‌ربط بودن، زاید بودن، غلط بودن و غیره حذف می‌شود، باید در مقدمه فرهنگ به آن اشاره شود. در فرهنگهای مورد بحث بسیاری از اصطلاحهای تخصصی موجود در منابع ضبط نشده و دلیلی نیز برای این کار ذکر نشده است. شاید بتوان دلایلی زیر را برای آن برشمرد:

— اکتفا به واژه‌نامه‌های پایان منابع: به نظر می‌رسد که در تهیه فرهنگهای

مورد بحث صرفاً برابر نامه‌های انتهای منابع مورد استفاده اکتفا شده باشد. زیرا بعضی از اصطلاحهای لازم و اساسی که در متن منابع مورد استفاده مؤلفان این فرهنگها به کار رفته ولی در برابر نامه آخر منابع نیامده، ضبط نشده است. برای نمونه بعضی از این اصطلاحها مربوط به کتاب تاریخ زبان فارسی، تألیف پرویز ناتل خانلری (جلد اول) است که جزو منابع هر دو فرهنگ است. البته این اصطلاحها به زبان فرانسه است که می‌بایست به انگلیسی تبدیل شود. ولی ظاهراً مشکل بودن تبدیل آنها سبب شده است که به رغم اهمیت آنها، مؤلفان از ضبط آن اصطلاحها منصرف شوند. ناگفته نماند که معادل‌های انگلیسی بعضی از این اصطلاحهای فرانسوی در متن کتاب تاریخ زبان فارسی داده شده است و چنانچه مؤلفان فرهنگهای مورد بحث، متن کتاب را مرور می‌کردند، این معادله‌ها را می‌دیدند. در اینجا به برخی از این اصطلاحها که در هیچ‌یک از دو فرهنگ ضبط نشده است، اشاره می‌کنیم:

Chuintant «تفشی»، présent «اکنون» (زمان)، préterti (passé) «گذشته» (زمان)، préverbe «پیشوند فعل» و بسیاری از اصطلاحهای دیگر که در متن کتاب در کنار هر اصطلاح، معادل‌های انگلیسی آن ذکر شده است (تعداد این‌گونه اصطلاحهای ضبط نشده در واژه‌نامه زبان‌شناسی به مراتب بیش از فرهنگ زبان‌شناسی است). بعضی دیگر از اصطلاحهایی که بر اثر بی‌اعتنایی به متن و اکتفا به برابرنامه آخر کتاب منبع، ضبط نشده است مربوط به کتاب آواشناسی تألیف علی محمد حق‌شناس است، که جزو منابع هر دو فرهنگ بوده است. برای مثال اصطلاحهای nonfricative «ناسوده» و nonsibilant «پاشیده» در هیچ‌یک از دو فرهنگ ضبط نشده است.

— بی‌دقتی در مطالعه منابعی که فاقد برابرنامه بوده است: یکی از منابعی

که در تهیه هر دو فرهنگ مورد استفاده قرار گرفته است کتاب زبان‌شناسی جدید، تألیف مانفرد بی‌پرویش، ترجمه محمدرضا باطنی است که فاقد برابرنامه است. در هر دو فرهنگ از تمام این کتاب فقط ۶ اصطلاح که در متن، معادل انگلیسی آنها در کنارشان آمده، ضبط شده و از دهها اصطلاح لازم و اساسی که فاقد معادل انگلیسی بوده، چشمپوشی شده است. در اینجا به چند نمونه که در هر دو فرهنگ مشترک است، با ذکر شماره صفحه کتاب زبان‌شناسی جدید (چاپ اول، تابستان ۱۳۵۵) اشاره می‌کنیم: تولید (صفحه ۹۹)، زبان بشری (صفحه ۲۳)، اسم (صفحه ۵۴)، سطح واجی (صفحه ۵۲) و چندین اصطلاح دیگر. معادل‌های انگلیسی این اصطلاح‌ها که در فرهنگ‌ها ضبط نشده است، به ترتیب generation و language و human و noun است.

۵. وارد نکردن معادل‌های مترادف: بعضی از اصطلاح‌های تخصصی دارای معادل‌ها و مترادف‌های مختلفی است که باید در واژه‌نامه تخصصی به آنها اشاره شود. فرهنگ‌های مورد بحث، در مقابل بسیاری از اصطلاح‌های زبان‌شناسی، تنها به ذکر یک معادل فارسی اکتفا کرده‌اند، در حالی که در کتاب‌ها یا مقاله‌های دیگری که جزو منابع آنها بوده است، معادل یا معادل‌های دیگری نیز برای آن اصطلاح‌ها به کار رفته که مورد قبول اهل این علم است. در اینجا فقط به چند نمونه که در هر دو فرهنگ مشترک است، اشاره می‌کنیم (معادل‌های دیگر و منابعی که آنها را به کار برده‌اند در داخل پراکنش نوشته شده است):

accusative «حالت مفعول بی‌واسطه» (حالت‌رایی، خانلری / تاریخ زبان فارسی و اختیار / معنی‌شناسی).

distinctive «تمایزدهنده» (ممیزه، حق‌شناس / آواشناسی، مفارق،

خانلری / تاریخ زبان فارسی).

Phoneme «واج» (واک، خانلری / تاریخ زبان فارسی).

و موارد متعدد دیگر.

(تعداد این‌گونه کمبودها در واژه‌نامه زبان‌شناسی به مراتب بیشتر از فرهنگ زبان‌شناسی است).

ج) غلطها

۱. غلطهای دستوری: در ضبط اصطلاحهای تخصصی، همان طور که به ارتباط معنایی آنها با معادل فارسی توجه می‌شود، باید ارتباط دستوری آنها را نیز در نظر گرفت. بعضی از اصطلاحهای ضبط‌شده در واژه‌نامه زبان‌شناسی از نظر دستوری غلط است. برای نمونه در مقابل اصطلاح dichotomies، که اسم است و جمع، به جای معادل دوگانگیها معادل دوگانه که صفت است و مفرد، آمده است. در مقابل register tone، که مضاف و مضاف‌الیه است، به جای معادل نواخت‌گونه کاربردی، معادل گونه کاربردی نواخت گذاشته شده است، یعنی مضاف و مضاف‌الیه جابه‌جا شده است. در مقابل equivalence، که اسم است، به جای همپایگی، همپایه را که صفت است ضبط کرده است. غلطهای دستوری دیگری هم در این فرهنگ هست. در فرهنگ زبان‌شناسی نیز دو مورد غلط دستوری وجود دارد. برای مثال در مقابل affirmation، که اسم است، معادل مثبت - خبری که صفت است ضبط شده است. (ناگفته نماند که مثبت و خبری مترادف هم نیست و جمله مثبت یا ایجابی خود از اقسام جمله خبری است).

۲. غلطهای چاپی: در هر دو فرهنگ غلطهای چاپی متعدد وجود دارد،

بی‌آنکه غلطنامه‌ای ضمیمه شده باشد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت تفاوت فرهنگهای مورد بحث این است که در واژه‌نامه زبان‌شناسی دامنه کار از نظر ذکر مرجع و نام مؤلف یا مترجم، و نیز افزودن قسمت فارسی - انگلیسی به آن گسترده‌تر شده است، ولی در بسیاری از موارد اشکالهایی که در فرهنگ زبان‌شناسی وجود داشته، متأسفانه نه تنها در واژه‌نامه زبان‌شناسی تکرار شده بلکه اشکالهای تازه‌ای نیز به آنها افزوده شده است.

البته برای رسیدن به واژه‌نامه‌ای جامع و نسبتاً کامل در زبان‌شناسی باید راهی دراز پیموده شود. و هر کوششی به منزله گامی است در این راه. و لغزش و اشتباه اندک در نخستین گامها قابل اغماض است و از قدر کوشش نمی‌کاهد. ولی می‌تواند هشدار می‌باشد برای آنها که می‌خواهند گامهای بعدی را در این راه بردارند.

اشاره‌ای به نقش فرهنگ‌های زبان

در ترجمه*

à و برابرهای آن در فارسی

* این مقاله در مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (شماره ۱، سال اول، تابستان ۱۳۶۸) به چاپ رسیده است.

متأسفانه فرهنگ‌نویسی در کشور ما کاری ساده و پیش پا افتاده تلقی می‌شود و نقشی که فرهنگ‌های زبان در نشر علم و دانش و تسهیل ترجمه در جامعه دارند، نادیده انگاشته می‌شود. فرهنگ به تصور بسیاری از ما فهرست الفبایی بی سر و تهی است از یک مشت لغت. و همین تصور، فرصت را به دست کسانی می‌اندازد که فرهنگ‌نویسی در نظرشان دست به نقدترین وسیله است برای رسیدن به دنیای نشر و کتاب. دلیل این گفته ما وجود بسیاری از فرهنگ‌های گوناگون است که به چاپ می‌رسد، به بازار می‌آید و مردم به خاطر نیاز، یا به خاطر نداشتن امکان انتخاب در تهیه فرهنگ خوب، یا بی‌اطلاعی از خصوصیات لازمه فرهنگ زبان، اجباراً آنها را می‌پذیرند و به آنها متوسل می‌شوند و شاید ناخواسته، به تثبیت نابسامانی فرهنگ‌نویسی در ایران کمک می‌کنند. از این رهگذر آنها که به جستجوی نام به فرهنگ‌نویسی رو کرده‌اند، نامشان در زمره فرهنگ‌نویسان ایرانی رقم زده

می‌شود و کتابشان بارها چاپ می‌شود، در بازار سیاه به فروش می‌رسد و خود به مراد دل می‌رسند. و اما هدف از این مقاله آن است که اولاً وظیفه مهم فرهنگ‌نویسان محترم را به ایشان یادآوری کنیم، ثانیاً میزان توقع مراجعه‌کنندگان فرهنگها را نسبت به کیفیت فرهنگهای زبان بالا ببریم. برای این کار، به «نارسایی محتوایی» که خاص اکثر - اگر نگوئیم تمام - فرهنگهای تدوین‌شده در ایران است، اشاره‌ای می‌کنیم و برای نمونه، نکته‌ای را از فرهنگهای «فرانسه - فارسی» موجود به میان می‌کشیم. امید است با ادامه این دست‌مقالات، بتوانیم نکات باریک فرهنگ‌نویسی را نشان بدهیم و نسبت به فرهنگها - آنگونه که هستند و آنگونه که باید باشند - هشیار شویم و بتوانیم راه را به روی انتشار فرهنگهای بیمورد، که تکرار مکرر فرهنگهای پیشین است، ببندیم و این نکته را بقبولانیم که تدوین فرهنگ جدید زبان، تنها در صورتی موجه است که این فرهنگ یا بدعتی باشد، یا تحولی مفید در فرهنگهای گذشته ایجاد کند، در غیر این صورت، نیازی به تهیه فرهنگ جدید نداریم.

نمونه‌ای که انتخاب کرده‌ایم، برخی از حالات گوناگون حرف اضافه à در زبان فرانسه است و می‌کشیم تا برابری این حالات را در فارسی به دست دهیم.

à یکی از پر مصرف‌ترین حروف اضافه در زبان فرانسه است. با le و les ترکیب می‌شود و بترتیب à la ، au و aux را به وجود می‌آورد. در حالت‌های مختلف دستوری معانی گوناگون دارد و پیدا کردن برابری‌های صحیح آن، ممکن است ما را در ترجمه جمله‌های فرانسه به فارسی، با مشکل روبرو کند. به فرهنگهای شناخته‌شده «فرانسه - فارسی» متوسل می‌شویم شاید

راه‌حلی باشند.

۱- نفیسی، سعید. فرهنگ فرانسه - فارسی، کتابخانه مطبوعه بروخیم، تهران، ۱۳۳۹ (چاپ اول آن در ۱۳۰۹ بوده است).

A (a) Prép.

به شهر رسیدن	(arriver à la ville) به
(به لندن رفته است)	(il est allé à Londres) به
(در خانه بودن)	(être à la maison) در
(از چشمه آشامیدن)	(boire à la source) از
(سر میز)	(à table) سر
(در سر درس)	(à la leçon) در سر
(با سوزن کارکردن)	(travailler à l'aiguille) با
(مال من است)	(il est à moi) مال
(از شماست، از آن شماست، آن شماست c'est à vous، از آن، از آن)	
(از تهران الی رشت)	(de Téhéran à Recht) الی
(نان بادامی)	(gâteau à l'amande) یای نسبت
(پس از یک ماه، بعد از یک ماه)	(à un mois de là) بعد، پس
(بر اسب نشستن)	(monter à cheval) بر
(از اینجا تا پاریس)	(d'ici à Paris) تا
(دم در بود)	(il était à la porte) دم
(توی باغ است)	(il est au jardin) توی
(دوستانه)	(à l'amiable) انه در آخر کلمه
(انگلیسی مآب)	(à l'anglaise) مآب

۲- بروخیم، ی. فرهنگ فرانسه - فارسی، کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران، تهران، ۱۳۵۳.

A. Prép. به - در - از - هنگام - مال - پس از - تا - با

۳- گلستانی، ن. فرهنگ فرانسه به فارسی، چاپ هفتم، شرکت سهامی طبع کتاب. تهران، ۱۳۴۰ (چاپ اول آن در ۱۳۲۲ بوده است).
رجوع به موارد ذیل:

A (à) Prép.

- aller à رفتن به ...
- être à بودن در
- à table سر میز
- travailler à کار کردن با
- à moi مال من، از آن من
- de ... à از ... به ...
- monter à بر ... سوار شدن

۴- اعتمادیان. فرهنگ جامع فرانسه - فارسی، چاپ اول، کمانگیر، تهران، ۱۳۶۴.

A. Prép. به - تا - در - با

دود از کننده برمی‌خیزد، و از میان فرهنگها، قدیمترها نسبت به جدیدترها معتبرترند. درحالی که در میان آثار علمی و فنی - که فرهنگ زبان نیز از آنها جدا نیست - معمولاً آنها که جدیدترند، باید نسبت به قبلی‌ها مزایایی داشته باشند و کاملتر و جامعتر باشند، و از بعضی جهات، نیاز

مراجعه به قبلی‌ها را از بین ببرند، چیزی که در مورد بسیاری از فرهنگهای زبان تدوین شده در ایران صدق نمی‌کند.

و اما نکاتی که در مورد «به» به نظر ما می‌رسد:

۱) «با» با اسم همراه می‌شود و وابسته فعل (متمم مکانی فعل) به وجود می‌آورد.

1) Nous allons à Paris pour le weekend.

[ما] «در» آخرین هفته [به] پاریس می‌رویم

2) Vous viendrez avec nous à la campagne?

[آیا] [شما] [با ما] به بیلاق می‌آیید؟

در مثالهای فوق، مکانی مورد نظر است که می‌خواهیم به آنجا برویم. و در این حالت، برابر فارسی «به» است.

همانطور که ملاحظه می‌شود، این برابر می‌تواند خصوصاً در هنگام محاوره، صفر شود. آرایش عناصر جمله نیز ممکن است تغییر کند و متمم فعل، قبل از فعل قرار گیرد:

«[ما] آخر هفته می‌رویم [به] پاریس»

«[آیا] [شما] با ما می‌آیید [به] بیلاق؟»

در مثال زیر، برابر فارسی «تا» است:

3) De Téhéran à Paris

«از تهران تا پاریس»

یا صورت خلاصه شده آن، «تهران - پاریس» است.

گاهی مکان مورد نظر، جایی است که در آن جا قرار داریم:

1) Tu vis à Paris?

[تو] [در] پاریس زندگی می‌کنی؟

گاهی، خصوصاً در گفتار، این برابر به صورت «تو» [tu] یا «توی» [tu - ye] درمی‌آید:

«[تو] [تو] [پاریس زندگی می‌کنی؟]» [to tu pāris ...]

یا:

«[تو] [توی] [پاریس زندگی می‌کنی؟]» [to to-ye pāris ...]

بنابراین در مثال فوق، همچنین در مثال ذیل، برابر فارسی à می‌تواند، بسته به نوع متن، از میان «تو» [tu =]، «توی» (= tu - ye)، صفر یا «در» انتخاب شود:

2) Je suis à la maison.

[من] [در] [خانه هستم]

[من] [تو] [خانه هستم]

[من] [توی] [خانه هستم].

در مثالهای زیر که باز هم در مقوله متمم مکانی فعل است، برابر فارسی à به صورتهای دیگری خواهد بود:

1) Qu'est-ce qu'on joue au théâtre?

در تئاتر چه نمایشی می‌دهند؟

یا:

[بر] [روی صحنه تئاتر چه نمایشی را بازی می‌کنند؟]

2) Il boit à la source.

[او] [از چشمه [آب] می‌نوشد]:

به این عبارات توجه کنید:

1) Avoir mal à la tête.

2) Avoir mal au pied.

برابر آنها را می‌توان با یکی از این دو فرمول به دست آورد:

الف) نام موضع + درد + داشتن

ب) نام موضع + ضمیر (متصل یا منفصل) + درد کردن

با توجه به دو فرمول بالا، جمله‌های زیر را ترجمه می‌کنیم:^۲

1) J'ai mal à la tête

[من] سردرد دارم (سرمدرد می‌کند)

2) Il a mal au pied

[او] پادرد دارد (پایش درد می‌کند)

۲) à با اسم همراه می‌شود و وابسته فعل (متمم زمانی فعل) به وجود می‌آورد.

1) On se voit à cinq heures ce soir?

برابر فارسی à در جمله فوق یا «در» است، یا صفر:

امروز عصر (یا عصری)، [در] ساعت ۵ همدیگر را می‌بینیم؟

برابر آن در فارسی رسمی به صورت «رأس + c» یا «سر + c» است:

عصر امروز رأس ساعت پنج...، «یا» سر ساعت پنج بعد از ظهر...

2) Nous irons en Italie au printemps

برابر فارسی à در این مثالها نیز می‌تواند یا «در» باشد یا صفر:

[ما] [در] بهار به ایتالیا می‌رویم

و گاهی ممکن است برابر آن «را» باشد که بعد از قید زمان قرار می‌گیرد:

[ما] بهار [را] به ایتالیا می‌رویم

3) À bientôt; À demain

این دو عبارت، بترتیب، یعنی بزودی همدیگر را می‌بینیم، و فردا همدیگر را می‌بینیم. و منظور از آن، آرزوی دیدار مجدد است. بعضی از مترجمان برای یافتن برابر à در عبارات فوق، به ترجمه تحت‌اللفظی متوسل شده‌اند. و

نتیجه همین توسل ایشان، ایجاد و رواج، بعضی ساختارهای جدید در زبان فارسی بوده است، مانند «تا بعد»، «بعداً می‌بینمت»، «تا فردا»، «فعلاً خداحافظ»، «بزودی می‌بینمت» و ...

۳) à با اسم همراه می‌شود و وابسته فعل (متمم وسیله فعل) به وجود می‌آورد.

1) Réza est parti tout seul à bicyclette dans le forêt.

برابر فارسی à در این حالت، «با» است:

«رضا [به] تنهایی با دوچرخه به جنگل رفته است»

در فرانسه حرف اضافه ممکن است، بسته به نوع وسیله، تغییر کند:

«en voiture»; «en avion»; «à bicyclette»; «à Pied»...

برابر فارسی à در این بافتهای زبانی، «با» است: «با اتومبیل»، «با

هواپیما»، «با دوچرخه»... ولی «à pied» را نمی‌توان به صورت «با پا رفتن» ترجمه کرد، بلکه باید از کلمه «پیاده» استفاده کرد.

۴) à با اسم همراه می‌شود و وابسته فعل (متمم چگونگی و متمم مقدار فعل)

به وجود می‌آورد.

1) Ce pull est fait à la main

برابر فارسی à نیز در این مورد می‌تواند «با» باشد:

این بلوز با دست درست (بافته یا دوخته) شده است

یا:

این بلوز کار دست (دست‌باف یا دست‌دوز) است

یا:

این بلوز دستی است، «دستی» در مقابل «ماشینی» است:

2) Cent kilomètres à l'heure c'est trop pour une route

comme celle-ci

برابر فارسی à، در این حالت، «در» است:

برای چنین جاده‌ای، [سرعت] صد کیلومتر در ساعت خیلی زیاد است
می‌دانیم که گاهی در زبان فارسی «صد کیلومتر» و حتی فقط «صد» به
معنی «صد کیلومتر در ساعت» (و البته با حرف اضافه «با») نیز به کار
می‌رود: «با صد می‌رفتم»، «با صد کیلومتر می‌رفتم». برابر à در جمله بالا
می‌تواند به صورت زیر نیز باشد:

ساعتی صد کیلومتر، برای چنین جاده‌ای خیلی زیاد است
بنابراین معادل فارسی à در این حالت، «یای وحدت» است، و معنی آن «در»
هر یک ساعت» است.

3) A cinq francs le kilo ...

برابر فارسی à در این حالت نیز یا «یای وحدت» است:

کیلویی ۵ فرانک...

یا «هر» است:

هر کیلو ۵ فرانک،...

و گاهی می‌گوییم:

از قرار کیلویی ۵ فرانک...

à در مثالهای بند ۳ و ۴ متمم وسیله، چگونگی، مقدار و غیره را به دست
می‌دهد، خواه همراه یک حرف تعریف (article) بیاید، خواه نیاید.

۵) à قبل از مصدر می‌آید و متممی را به وجود می‌آورد که مورد استفاده یک
شیء را نشان می‌دهد.

1) Je ne sais malheureusement pas me servir d'une machine à écrire.

من متأسفانه بلد نیستم ماشین تحریر را به کار بگیرم (از ماشین تحریر استفاده

کنم)، که در این حالت، برابر فارسی *à*، واکه *e* (ی) است.
 ۶) *à* به دنبال یک اسم بدون آرتیکل می‌آید و متمم اسمی را به دست می‌دهد که نمایانگر خصوصیتی است.

1) Pour mon anniversaire, Reza m'a offert un sac à main.

برای تولدم، رضا به من یک کیف + *e* دستی داد.

2) J'aime le gâteau à l'amande

من نان + *e* بادامی دوست دارم
 همانطور که ملاحظه می‌شود، برابر فارسی *à* در این مثالها نیز می‌تواند واکه *e* یا صفر باشد.

۷) *à* نشان‌دهنده تملک است.

در این حالت، معمولاً:

الف) *à* بعد از فعل *être* (بودن)، قرار می‌گیرد:

1) Ce livre est à Reza

برابر فارسی *à* در این مورد واکه *e* است که بعد از اسم قرار می‌گیرد:

«این کتاب + *e* رضا است»

ب) *à* بعد از فعل *appartenir* «متعلق بودن، تعلق داشتن» می‌آید:

2) Ce livre appartient à Reza

و صورت دیگر آن:

3) C'est le livre de Reza

برابر جمله فوق، در فارسی به صورتهای زیر است:

«این کتاب متعلق به رضا است»، «این کتاب به رضا تعلق دارد»، «این

کتاب + *e* رضا است»، «این کتاب مال + *e* رضا است»؛ «این کتاب از آن + *e* رضا است»

4) C'est une idée à moi

«این فکر + e من است» یا «این فکر مال + e من است».

۸) à به دنبال یک اسم بدون حرف تعریف (آرتیکل) با یک مصدر می‌آید، متمم اسمی را به دست می‌دهد که مورد استفاده‌ی شيء را می‌نمایاند.

1) Vos tasses à thé sont très jolies

در این حالت، برابر à در فارسی، واژه e است:

«فنجانها + e + y چای شما خیلی قشنگ هستند»

توضیح: ممکن است «Vos tasses à thé» به صورت «فنجانهای چایخوری» ترجمه شود. که این صورت بهتر است، زیرا معمولاً وقتی می‌گوییم «فنجان + e چای» که چای در فنجان باشد. ولی فنجان خالی بدون چای را در فارسی «فنجان چایخوری» می‌گوییم. مانند «گیلاس آبخوری»، «قاشق غذاخوری»، «ظرف میوه‌خوری» و...

۹) à به اضافه مصدر فعل بعد از صفتهای خاصی چون «agréable» (دلچسب، دل‌پسند، جالب)، «difficile» (سخت، مشکل)، متمم به وجود می‌آورد.

1) Ce livre était très agréable à lire.

خواندن + e این کتاب خیلی جالب بود

2) Ce film était très difficile à comprendre.

«فهمیدن + e این فیلم خیلی مشکل بود (فیلم سنگینی بود)»

۱۰) qqn. یا qqch. بعد از صفت قرار می‌گیرد.

«Il a toujours été fidèle à sa parole»

برابر فارسی à در این حالت نیز «به» است.

او همیشه به قولش وفادار بوده است

آنچه که گذشت - بی آنکه ادعا کنیم که خوب یا کامل بود - صرفاً یک نمونه بود و مجملی از مفصل نکته. با این امید که خوانندگان محترم، خود حدیث مفصل را از این مجمل بخوانند، و ذهن پویایشان قادر باشد که این تحلیل را در برابرگذاری تمام مقوله‌ها، در محتوای فرهنگ تعمیم دهند.

توضیحات

۱. اگرچه ممکن است نکات ذکرشده برای بعضی از ما به منزله توضیح واضحات باشد، ولی باید توجه داشته باشیم که مراجعه کننده فرهنگ، در جستجوی همین توضیحات به فرهنگ زبان متوسل می شود. بنابراین، به نظر نگارنده این مقاله نکاتی از این دست (حتی کاملاً) باید در مورد بسیاری از مدخلهای فرهنگ ذکر شود. ارائه این توضیحات، هرچند که مستلزم زحمت بیشتری است، ولی مزایایی دارد که به این زحمت می ارزد.

۲. علامت [] در این مقاله اختیاری بودن برابر را می رساند، به این معنی که هر کلمه‌ای که در [] ذکر شده است، می تواند آورده نشود، در واقع با توجه به «گونه کاربردی» متن اصلی، می توانیم نظیر فارسی *à* یا هر کلمه دیگر را از میان برابرهایی داد شده اختیار کنیم.

۳. اگر بخواهیم جمله *J'ai mal à la tête* را به صورت تحت‌اللفظی، به فارسی ترجمه کنیم، یعنی برابر «در» یا «بر» یا «به» را برای *à* در نظر بگیریم جملاتی کمابیش چنین خواهیم داشت:

الف) «من در سر درد دارم» که غلط است، زیرا در زبان فارسی «در سر داشتن» نوعی «سودایی بودن» را می رساند. مانند وقتی که می‌گوییم «شوری در سر دارم» یا «اندیشه‌ای در سر دارم».

ب) «من به سر درد دارم» یا «من بر سر درد دارم»، که این نیز غلط است، زیرا معمولاً ما در زبان فارسی می‌گوییم: «چیزی بر سر داشتن» یا «چیزی به سر داشتن»، مثل «کاکل به سر داشتن»، «گل به سر داشتن»، «کلاه، چادر، روسری بر (به) سر داشتن».

بنابراین، در چنین مواردی باید این عبارات را بر مبنای مفهوم جمله خارجی ترجمه کرد و نظیر آن را در واژگان و عبارات طبیعی و معمولی زبان یافت و نه بر مبنای یکایک اجزای سازنده جمله خارجی.

راههای غنای زبان صدا و سیما^{۱۰}

«سخن باید که بامعیار باشد»

* این مقاله در سومین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما (خرداد ۷۲) ارائه شد و در هفته‌نامه کیهان هوایی (شماره ۱۰۴۵، سوم شهریور ۷۲) با عنوان «سخن باید که بامعیار باشد» به چاپ رسید.

موضوع این گفتار، راههای غنای زبانِ صدا و سیماست. و جستجوی این راهها، مستلزم بررسی مجدد زبان فارسی است.

پیش از آنکه بررسی را آغاز کنم، لازم می‌دانم که دربارهٔ بررسی‌های مرسوم فارسیِ معاصر، باختصار توضیحی بدهم.

به نظر من، این بررسی‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

نخست، بررسی‌هایی که به شیوهٔ فقه‌اللغوی صورت می‌گیرند، و در آنها تأکید روی زبانِ مذهب و منقح، و گاه پرطمطراق ادبی است. در بررسی‌های فقه‌اللغوی، با تکیه بر اسلوبهای ثَقَطی، بیشتر به انتقاد لغوی می‌پردازند، و به ندرت پیروی از رویه‌های علمی را ضروری می‌دانند!

دوم، بررسی‌هایی که به شیوهٔ زیانشناختی صورت می‌گیرند. و زیانشناسی، اصولاً در مقایسه با فقه‌اللغه، دید وسیع‌تری نسبت به زبان و مسائل زبان دارد. نظریه‌های زیانشناختی، با اتکا به دیدگاههای علمی، زبان

فارسی را از جنبه‌های آوایی، دستوری و واژگانی مطالعه می‌کنند. محور مباحثات زبان‌شناسانه، اکثراً شایسته‌ها و ناشایسته‌های زبانی، و موضوع جنجالی و داغ آن، عدم اتفاق بر سر مفهوم غلط و صحیح در زبان بوده است. و البته این مباحثات، در موارد بسیاری مشکل‌گشا و راهگشا بوده‌اند. با وجود آنکه نظریه‌های زبان‌شناسی اصولاً به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، مبتنی بر مدل‌های ارتباطی هستند، ولی عوامل ارتباط را عملاً نادیده می‌گیرند یا بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. و پدیده زبان را معمولاً به صورت انتزاعی، و از جنبه‌های روساختی مورد مطالعه قرار می‌دهند. ناگفته نماند که در همان مطالعات روساختی هم، هنوز، نکات بسیاری از نظرها پنهان مانده است.

به نظر من، این خطر وجود دارد که پرداختن صرف به روبنای زبان، مارا از مطالعه بنیادی زبان بازدارد. لذا در این گفتار می‌کوشم تا زبان رادیو و تلویزیون را، که در مقوله زبان رسانه‌های همگانی قرار می‌گیرد، نه به صورت مستقل، بلکه در فرایند کلی ارتباط، و برای نخستین بار، از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان مطرح کنم. و بر همین مبنا، پیشنهادهایی نیز برای غنی کردن زبان صدا و سیما ارائه نمایم.

جامعه‌شناسی زبان یکی از شاخه‌های مهم زبان‌شناسی جدید است، که در آن، زبان به عنوان یک نهاد اجتماعی، و مهمترین ابزار برقراری ارتباط در جامعه، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بررسی زبان رادیو و تلویزیون، مستلزم تجزیه و تحلیل پیام، به عنوان یک عمل ارتباطی است.

در بافت کلی ارتباط، کلام یا پیام، به عنوان پیوند میان پیام‌ده و پیامگیر عمل می‌کند. پیام فقط بخشی است از ارتباط، و نه تمام آن. پیام، اگرچه جزء

لاینفک ارتباط زبانی است، ولی می باید با توجه به اجزاء لاینفک دیگر ارتباط زبانی مطالعه شود. اجزاء دیگری، چون پیام ده، پیام گیر، شرایط ارائه پیام، و شرایط دریافت پیام. و معنای دقیق و واقعی پیام، فقط در چارچوب همین بافت کلی مشخص می شود.

پیام رادیو و تلویزیون می تواند در قالبهای گوناگونی (مانند علم و ادب، اخبار، و آگهی تجارتي) ارائه شود. و هر پیام ویژگیهای زبانشناختی خاصی دارد. یعنی فرم «یا قالب» هر پیام از جنبه دستوری و از جنبه واژگانی، و گاهی از جنبه آوایی متفاوت است. برای مثال، پیامهای مربوط به فقه و فلسفه و علوم، در قیاس با بعضی از گفتگوها و داستانهای معمولی، ساختار دستوری کمابیش پیچیده تری دارند. یا در گزارش ورزشی، برای توصیف وقایع، از جمله های کوتاه و افعال نسبتاً زیاد استفاده می شود. مختصه های بدیعی، و آرایشهای لفظی و معنوی، که در شعر و نثر دقیق فنی، مجاز، و حتی لازمند، در موضوعات دیگر جایی ندارند. به طور کلی پیچیدگی مفاهیم، و چرخش در موضوع، اغلب به خودی خود سبب تغییر در ساختارهای دستوری زبان می شود.

واژگان پیام نیز از همین پیچیدگی و چرخش پیروی می کند. با این حال، نوع ساختارهای دستوری و نیز بسامد واژگان پیام، باید تا حد زیادی با توجه به تواناییهای پیام گیران تعیین شود.

پیام گیران رادیو و تلویزیون یکسان نیستند و از نظر درجه هشیاری (در مفهوم روانشناختی اش)، میزان سالمندی، سطح سواد، و طبقه اجتماعی، تفاوت های عمده ای با یکدیگر دارند. مثلاً بدیهی است که وقتی مخاطبان ما، افراد با فضیلت و فرهیخته ای باشند، پیام ما، هم از نظر قالب، و هم از نظر

محتوا وزین تر است. و موفقیت یا شکست هر پیام در درجه اول بستگی به عواملی چون تواناییها، علاقه‌ها، تصورات، انتظارات و واکنشهای پیامگیران دارد. پس در حقیقت نحوه تهیه و ارائه پیام، نشانگر طرز تلقی پیام‌ده، از میزان دانش و هوشمندی پیامگیران است. و پیامگیران که باید پیام را رمزگشایی و درک کنند، نه به عنوان هدفی که گوینده به سوی آنها نشانه می‌رود، بلکه باید به عنوان یکی از عناصر لایتنفک خود فرایند ارتباط به شمار آیند.

متأسفانه، معمولاً نقش پیامگیران رادیو و تلویزیون، نادیده گرفته می‌شود. اکثر ما پیامگیران اجباری رادیو و تلویزیون هستیم. در بسیاری از موارد، مجبوریم که از پیامی مطلع شویم. و یا یکی از دو برنامه‌ای را که به‌طور موازی از دو شبکه رادیویی یا تلویزیونی پخش می‌شود، از روی ناچاری به دیگری ترجیح می‌دهیم. بسیاری از برنامه‌هایی که بد تهیه و اجرا می‌شوند، درواقع به دلیل وجود ما پیامگیران اجباری است! یکی دیگر از عناصر وابسته به فرایند ارتباط، پیام‌دهنده (یا گوینده) است. درست است که:

سخن را که گوینده بد گو بود نه نیکو بود، گرچه نیکو بود
ولی چون گوینده رادیو و تلویزیون، جز در موارد خاصی، اجازه تام برای مانور در ارائه پیام ندارد، از نظر ما، پیام‌دهندگان اصلی، همان هیئت دبیران رادیو و تلویزیون محسوب می‌شوند. و بیشتر انتقادهایی که در مورد زبان این رسانه صورت می‌گیرد، متوجه آنان است.

شرایط ارائه و نیز شرایط دریافت پیام، در نظریه جامعه‌شناسی زبان، عناصر اصلی و مهم برقراری ارتباطند. گزارشگری که واقعه‌ای را همزمان با خود واقعه گزارش می‌کند، قاعدتاً پیام را با قالبی متفاوت از پیامی ارائه

خواهد کرد، که در کتابخانه، محصور بین کتابهای مرجع، و در مدت زمان مناسب می تواند تهیه کند.

همچنین نمایشنامه ای که در گنج منزل مطالعه می شود، برای آنکه از رادیو یا تلویزیون پخش شود، باید تغییراتی را بپذیرد. پیامگیر رادیو و تلویزیون، احتمالاً مجال آن را ندارد که بعضی از نازک طبعی ها را که نیاز به تأمل دارد، دریابد. مثلاً درباره تفاوت های ظریف کلمات هم ریشه، هم نویسه یا هم آوا فکر کند.

دخالت عناصر یادشده در فرایند ارتباط، مستلزم طرح سؤالی است: «چه کسی، چه چیزی را، به چه کسی، تحت چه شرایطی و به چه منظوری می گوید؟».

بنابراین، هر پیامی به منظور خاصی ارائه می شود. هدف از پیام باید مشخص باشد. و هر پیام در اصطلاح، نقش یا کارکردی دارد. و هر کارکرد روی ساختار جمله ها، نوع و تواتر واژه ها، و نیز روی رابطه بین صورت و معنا اثر می گذارد. تداعی معانی، وجود یا عدم بار عاطفی و سبکی و اخلاقی، یا خنثی بودن بار معنایی، بستگی تام به کارکرد پیام دارد.

● برخی از ساختارهای پیام، مانند لطیفه ها، تعزیه ها و شعارهای سیاسی، در درجه اول برای بروز واکنشهای عاطفی و تحریک احساسات پیامگیر است. کارکرد چنین پیامی را اصطلاحاً عاطفی می گویند.

● بعضی از پیامها، مثلاً پیامهای علمی و آموزشی و بهداشتی، بیشتر به منظور نفوذ بر وضعیت معلوماتی پیامگیر، و افزایش آگاهی او نسبت به امور مختلف طرحریزی می شوند. که این، کارکرد اطلاعاتی است.

● گاهی هدف اصلی پیام، نفوذ بر رفتار کلی پیامگیر و برانگیختن پاسخ

رفتاری دلخواه در اوست. موعظه، امر به معروف، و نهی از منکر، نمونه‌هایی از اینگونه پیامها هستند. در این حالت، پیام ممکن است به صورت دستورهای مستقیم، یا جانبداری شدید از یک مسئله خاص بروز کند. کارکرد چنین پیامی را امری می‌گویند.

● یکی دیگر از کارکردهای پیام، فتح باب است. که به آن «استیناسی» هم گفته‌اند. در اینگونه پیامها، معمولاً محتوا یا بسیار کم است یا عمداً نادیده گرفته می‌شود. مانند بعضی از تعارفها، سلام و حالپرسی‌های کلیشه‌ای، و به قول رادیو و تلویزیون، «خسته نباشید گفتن»!

اظهار نظر درباره آب و هوا، یا صحبت‌های متداول در مورد اوضاع اقتصادی و اجتماعی و غیره، بعضاً از همین نوعند، که برای فتح باب، یا احتمالاً انس و الفت مصلحتی یا کوتاه‌مدت میان پیام‌ده و پیام‌گیر عمل می‌کنند. مکالمات حاشیه‌ای نیز گاهی همین کارکرد را دارند. پاسخهای «بله» یا «بله بله» که در بعضی از گفتگوها به صورت دوری (یا پرودی) با آهنگ خنثی تکرار می‌شود، محتوایی تقریباً صفر دارد. تأیید گفتار طرف مقابل نیست، بلکه برای نشان دادن حضور در ارتباط است.

● گاهی ارتباط، بیشتر بر روی پیام‌دهنده متمرکز است. پیام‌گیران، و نیز محتوای پیام اهمیت چندانی ندارند. راز و نیاز و درد دل کردن، که در واقع وسیله‌ای است برای بیان احساسات درونی پیام‌ده، و شاید گشودن عقده دل، چنین کارکردی دارد. که به آن، کارکرد بیانی می‌گویند.

بعضی از سخنان پرتنطنه و قلبه سلنبه فاضلانه را، که مخاطب از آن سردر نمی‌آورد، می‌توان نمونه‌ای از همین کارکرد دانست، که از طریق کمترین محتوا، با این هدف ارائه می‌شود، که بیشترین تأثیر را بر هر شنونده بالقوه‌ای بگذارد.

باید توجه داشت که کارکردهای زبان بسیار پیچیده‌اند. و اغلب ارتباطها مستلزم ترکیبی از تمام این کارکردهاست.

رادیو و تلویزیون در انتقال پیامهای خود، می‌باید بهترین و بیشترین استفاده را، از ترکیب این کارکردها ببرد، تا پیامش مؤثر باشد.

نمونه‌های عالی نظم و نثر پارسی، که ما به عنوان سند والای اصالت نژادمان، و شاهد رعنای فصاحت زبانمان، همه جا و همواره به آنها می‌بالیم، به راستی تجلی‌گاه همین ثنوریهای زبان و ارتباطند، که امروز در دنیا مطرح است. و می‌توانند الگویی برای اعتلا و غنای فارسی معاصر باشند. با این اشاره: آنچه خود داریم زیگانه تمنا نکنیم!

مثلاً شاهنامه، آن کاخ بلند، که از باد و باران نبیند گزند، آن گنجینه بلاغت، نقدینه معرفت، و آینه عظمت ایرانیان را در نظر بگیریم.

حماسه و تراژدی اصولاً نمایانگر نقش عاطفی زبان است. در شاهنامه، اگرچه قالب پیام، بحر متقارب، و متناسب با اشعار حماسی است، ولی هر یک از ایزودهای این اثر جاودانه، در همان قالب حماسی، برآیندی است از تمام کارکردهای زبان.

براعت استهلال، در داستان «رستم و سهراب»، که نقش فتح باب دارد: یکی داستان است پر آب چشم

شگفت‌زدگی عارفانه و حکیمانه فردوسی:

اگر مرگ داد است، بیداد چیست

ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟

و هشدار او با هدف افزایش آگاهی ما:

شکاریم یک سر همه پیش مرگ سر زیر تاج و سر زیر ترگ

... به گیتی نماند کسی جاودان
 در جای جای شاهنامه، فردوسی پاکزاد، به خروش می آید، و خون ما را
 به جوش می آرد.
 درس خداشناسی می دهد؛
 حس میهنی و مهر ملی ما را برمی انگیزد؛
 روح سلحشوری و سربازی را زنده می کند؛
 دفاع از دین، دفاع از ملیت و استقلال را می آموزد؛
 از دلاوریها می گوید؛
 درس سرفرازی و سروری می دهد:
 چه نازی بدین تخت لهراسبی؟! بدین یاره و تاج گشتاسبی؟!
 که گوید برو دست رستم ببند؟! نبندد مرا دست، چرخ بلند!
 رشادت و غیرت، شرافت نفس،
 مروّت و رأفت، مناعت طبع،
 رحم و شفقت می آموزد.
 از رجزخوانیها و کرکریها،
 از همزبانیها و همدلیها،
 از مهر و وفا، از قهر و جفا،
 از ضعف، و از قوت می گوید.
 ایرانیان را آزادگان می نامد، و ما را غرق مباحثات می کند.
 عواطف عالی بشری را برمی انگیزد.
 از انسان به معنی فراگیر کلمه سخن می گوید، و هر جا که لازم باشد، بی باکانه
 و فارغ از وسوسه و تعصب تحسین می کند که:
 ایرانیان زنانشان ز مردان دلاورترند.

ما را از آز، این دیو فزونخواهی بر حذر می‌دارد:

همه تلخی از بهر بیشی بود مبادا که با آز خویشی بود!
و آنجا که فاش می‌سازد، نوشدارو، بدبختانه، در دست ستمگران زمانه بوده
است و

... خویِ بدِ شهریار درختی است حنظل همیشه به‌بار
تکنیک صحنه‌پردازی و منظره‌سازی به مفهوم امروز کلمه، چه استادانه
در کلام فردوسی به کار رفته است! در همه حال، گویی در حال تماشای
تصاویر متحرکی هستیم که:

... رستم بیازید چنگ گرفت آن سر و یال جنگی پلنگ
سبک تیغ تیز از میان برکشید برِ پور بیداردل بردرید
و ...

پیچید سهراب و پس آه کرد

اظهار انزجار از بی‌خردی:

ندانند همی مردم از رنجِ آز یکی دشمنی را ز فرزند باز
نومیدانه می‌نالد:

بگو تا چه داری ز رستم نشان؟

زاری می‌کند:

دریدم جگرگاه پور جوان

حسرت می‌خورد:

بگرید بر او چرخ تا جاودان

دلداری می‌دهد:

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود؟

از قضا و قدر می‌گوید:

چنین رفت و این بودنی کار بود
 چنینم نوشته بُد اختر به سر
 که من کشته گردم به دست پدر
 نفرین می‌کند:

«که رستم منم...»
 کارکرد بیانی:

«...گم مماناد نام»
 نشیناد بر ماتم پورسام
 که گم باد نامم زگردنکشان
 دعا می‌کند:

که درمان این کار یزدان کند
 مگر این غمان بر تو آسان کند
 و تسلیم و رضا، که ای مخاطب:
 در این جای رفتن، نه جای درنگ

براسب قضا گر کشد مرگ تنگ
 چنان دان که داد است و بیداد نیست
 چو داد آمدت بانگ و فریاد چیست؟! ...

حکمی و حماسی و پهلوانی!
 این مظهري است از اندیشه‌های عالی انسانی.
 معجونی است از شیوایی و رسایی و روانی،
 هماهنگی و تنوع واژگانی.
 تازگی و زیبایی،
 سادگی و بی‌ریایی،
 و... تناسبهای موسیقایی!
 و به راستی چه خوش گفت:

عجم زنده کردم بدین پارسی!

هنری و غزلی و غنایی!

... و آن، همین پارسی است، که امروز از غنای آن سخن می‌گوییم، و برای آن سمینار تشکیل می‌دهیم. و به قول بعضی از امروزها: «می‌رویم تا به برپایی این نشستها کمر ببندیم»!

با اینهمه، در جریان تمام ارتباطهای زبانی، مختصه‌های فرازبانی (مانند زیر و بمی، تکیه، آهنگ، درنگ، کیفیت صدا، و حتی لحن و لهجه) در گفتار، اهمیت بسیار دارد. این بُعد که گاهی در بررسی‌های زبان رادیو و تلویزیون پنهان می‌ماند، نقش مهمی در انتقال پیام دارد. خصوصاً در تلویزیون، که مجموعه دیدار و شنیدار است، مختصه‌های برون‌زبانی یا غیرکلامی (چون ژستها، میمیک چهره و حالت نگاه) در واقع مرتباً به صورتی مهمتر و معتبرتر از محتوای کلام، مورد دآوری مخاطبان قرار می‌گیرد. حتی مختصه غیرزبانی سکوت؛ که گاهی: با لب خامش سخن پرداز می‌باید شدن!

صدای نیکو برای گویندگان، بویژه در تلویزیون، سیمای نیکو، از عوامل مهم غیرزبانی در ارائه پیامند.

شیخ اجل سعدی نیز به تأثیر چنین عواملی در القای مفاهیم اشاره دارد: خوش‌آوایی و خوش‌سیمایی:

روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذتی

بنگر که لذت چون بود محبوب خوش آواز را

حالت نگاه:

دوش ای پسر می خورده‌ای، چشمت گواهی می‌دهد

بساری حریفی جو که او مستور دارد راز را

نوای موسیقی:

شور غم عشقش چنین حیف است پنهان داشتن

در گوش نی رمزی بگو تا برکشد آواز را
رادیو و تلویزون، عواملی چون نوشتار، گفتار، دیدار، صوت، تصویر،
رنگ، نور، نشانه و موسیقی را در اختیار دارد. شاید به همین دلیل باشد که
اتفاق شده است تا به چنین مجموعه‌ای، نام صدا و سیما را اطلاق کنیم.
بنابراین اگر صدا و سیما از این همه امکان، به نحو احسن بهره نبرد، کفران
نعمت کرده است.

اینک، توصیه‌هایی منتخب و مختصر، برای بهبود زبان صدا و سیما در
موقعیت فعلی:

- به طبیعت زبان فارسی تا این حد بی‌اعتنا نباشیم و کورکورانه از الگوهای
تلفظی و دستوری و واژگانی زبانهای دیگر تقلید نکنیم!
- از کاربرد غیراصولی و بی‌رویه واژه‌ها و اصطلاحهای خارجی خودداری
کنیم و زبان فارسی را بیش از این زیر سلطه زبانهای بیگانه نبریم!
- من فهرست نسبتاً کاملی از موارد تلفظی، دستوری و واژگانی صدا و
سیما فراهم کرده‌ام. متأسفانه برخی از آن موارد، اشتباهات زبانی فاحشی
است. اگرچه دیگران هم پیش از این حساسیت خود را در اینگونه موارد،
حتی در همین سمینارهای زبان صدا و سیما، ابراز کرده‌اند. و از این
حساسیت، نه تنها خود صدا و سیما، بلکه تمام رسانه‌های عمومی و
دست‌اندرکاران دیگر باخبرند، ولی بعضاً به آن اعتنا نمی‌کنند!
- زبان صدا و سیما باید موجز و تا حد امکان فارغ از حشو و زوائد باشد.
در این عصر پرشتاب، متابعت از اصل اقتصاد زمان در ارائه پیام،

اجتناب ناپذیر است.

● زبان صدا و سیما باید ساده باشد. از هر چیز که باعث پیچیدگی سخن و دور ساختن آن از رسایی و روانی شود، بپرهیزیم. اگر تصنع و تکلف لفافی بر محتوای پوچ باشد، در مخاطبان ما واکنش منفی ایجاد می‌کند. همیشه در نظر داشته باشیم که در میان مخاطبان ما شاید کسانی باشند که این نکته‌ها را درمی‌یابند!

از سوی دیگر مراقب باشیم، که به بهانه سادگی و بی‌ریایی هم، مبادا عوام‌زدگی، و بی‌مایگی را در زبان اشاعه دهیم. در جامعه‌ای که مردم آن اکثراً بضاعت اندکی از نظر سواد دارند، صدا و سیما می‌تواند نقش اساسی در سرنوشت زبان و در سرنوشت جامعه بازی کند.

● دیگر آنکه:

سخن را به اندازه‌ای دار پاس که باور توان کردنش در قیاس
سخن گر چو گوهر برآرد فروغ چو ناباور افتد نماید دروغ
صنعت مبالغه، اغراق و غلو، همچنین صنایع بدیعی دیگر که معمولاً اهل ادب، آنها را درک می‌کنند، فقط در شعر و نثر مزین کاربرد دارد. پس نباید در آرایش هر پیامی به کار رود.

● جنبه پندآموزی مستقیم و افراطی را که ممکن است بنا به طبیعت آدمی در پیامگیران واکنش منفی ایجاد کند، باید در زبان صدا و سیما کاهش دهیم.
● باری! به قول نظامی:

سخن باید که با معیار باشد

و زبان رسانه‌های گروهی در هر جامعه نماینده زبان معیار آن جامعه است. زبان معیار هر جامعه گونه رسمی آن زبان است که از گونه‌های دیگر معتبرتر و بامنزلت‌تر است. و اصولاً هیچ عذری در هیچ جامعه‌ای برای

بی‌مبالاتی زبان رسانه‌های گروهی پذیرفته نیست. بنابراین زبان صدا و سیما هم باید، که با معیار باشد.

- صدا و سیما یکی از مهمترین وظایفش پاسداری از ساحت زبان فارسی به عنوان شاخص مهم فرهنگ ایرانیان است.
- مهمتر از همه اینها:

بیگانگان بارها مسلح به زبان و فرهنگشان، و این بار مجهز به علم و تکنیکشان، به ما حمله‌ور شده‌اند. امروز همه از مسئله‌ای با عنوان «تهاجم فرهنگی» سخن می‌گویند. مبادا کاخهای پندار و کردار و گفتار راستان، که از عهد باستان پاسداری شده و به ما منتقل گردیده است، ویران شود!

فرهنگ و زبان ما، در معارضه با فرهنگ و زبان بیگانگان، و در معرض تهدید و دستبرد است.

دزدی با چراغ می‌آید.

مبادا گنجینه پرارزش فرهنگ و زبان ما، که میراث پدران ما، و در دست ما به امانت است، به تاراج رود!

در چنین شرایطی، «خلاف راه صواب است، و نقض رأی اولوالالباب، که ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام».

و در چنین شرایطی، زبان فارسی یکی از مؤثرترین سلاحها و صدا و سیما یکی از مهمترین سنگرهای مقابله با این هجوم است.

و جامعه‌شناسی زبان، و به تبع آن قوم‌مداری علمی زبان، می‌تواند موجودیت قومی، حیثیت ملی و هویت فرهنگی ما ایرانیان را مصون و در امان دارد.

گفتنی بسیار است و اگر ضرورت آن احساس شود، در جای خود عرض

خواهم کرد. اکنون، اجازه می‌خواهم به مصداق «از آن پیش بس کن که گویند بس»، گفتار خود را با مطلبی در مفهوم غنای زبان به پایان برم و رفع زحمت کنم.

اگرچه هر زبانی،، بالقوه غنی است، ولی هیچ زبانی بالفعل غنی نیست. شاید بتوان گفت که غناپذیری از ویژگیهای زبان و جزو همگانیهای آن است. و از آنجا که زبان، آینه تمام‌نمای جامعه‌ای است که به آن سخن می‌گوید، ویژگی غناپذیری زبان، به تناسب غناپذیری جامعه جلوه‌گر می‌شود.

غنا یعنی بی‌نیازی. و برای غنا نیز چونان برای جمال و برای کمال، نمی‌توان حدی قائل شد. و غنا به معنی آرمانی کلمه، به نظر من برای زبان بشری، امری است محال. نیاز همیشگی جوامع بشری، زیانشناسان را همیشه نیازمند می‌سازد. و چه بسا در این مقوله نیز: آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند.

زبانی که به حد غنا رسیده باشد، تنها، حدیث غمزۀ سحر مبین است. حدیث ساقی و حدیث مشتاقی، حدیث طره حبل‌المتین است.

زبان غنی، حدیث جان و حدیث جانان است،

حدیث عشق و حدیث بی‌زبانان است.

و از حرف و صوت مستغنی است.

و در همین معنی است که استاد سخن فرمود:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس

حد همین بود سخندانی و زیبایی را

ساختار فرهنگها و واژه‌نامه‌های تخصصی*

* این مقاله در مجله علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (شماره ۳ و ۴، سال دوم، ۱۳۷۱) به چاپ رسیده است.

پیشرفت علم و فن در جهان، با پیدایش مفاهیم جدید و نیز تکوین واژه‌های نوین در زمینه‌های گوناگون تخصصی همراه است. آنان که از این نظر پیشتازند، یعنی کشورهای پیشرفته صنعتی، علمی، فنی جهان، معمولاً به زبان خود، که زبان علم و صنعت و فن است، واژه می‌سازند. و آنان که در این امر پیشتاز نیستند، برای نشر و توسعه علوم و فنون جدید در جامعه خود، همواره با سیل مفاهیم نوین و خیل واژه‌های بیگانه در زبان بومی مواجه هستند، و معمولاً در اندیشه راه چاره‌ای.

یکی از تمهیداتی که معمولاً در این مورد صورت می‌گیرد، ارائه واژه‌ها و برابره‌های بومی، در قالب فرهنگها، واژه‌نامه‌ها، واژگان‌نامه‌ها و ... یا به کلام فنی‌تر، مجموعه‌های اصطلاح‌شناختی و واژگان فنی و تخصصی است.

در جامعه ما نیز، خصوصاً در سالهای اخیر، این امر به عنوان موضوعی جدی و گاه حاد مورد توجه بوده است. از اینرو در بازار کتاب ناظر انتشار

مجموعه‌های متعدد واژگانی در زمینه‌های گوناگون فنی و تخصصی بوده‌ایم، که البته مایه خرسندی است.

با این حال اکثر این مجموعه‌ها اگرچه نشانگر تلاش - گاه بی دریغ - متخصصان و مترجمان و دست‌اندرکاران واژه‌سازی و برابریابی علمی است، لیکن معمولاً از نظر اسلوب واژگان‌نگاری دارای ایراداتی است. در مقاله حاضر کوشش می‌شود که مختصراً درباره قالب یا ساختار و نحوه ارائه فرهنگها و واژه‌نامه‌های تخصصی (دوزبانه) نکاتی کلی ذکر شود. شاید در امر واژگان‌نویسی تخصصی مفید واقع گردد.

به‌طور کلی در واژگان‌نگاری و اصطلاح‌شناسی، دو نوع ساختار برای فرهنگها، واژه‌نامه‌ها و سایر انواع مجموعه‌های اصطلاح‌شناسی و واژه‌شناسی در نظر می‌گیرند: ساختار کلان Macro Structure و ساختار خرد Micro Structure. در اینجا این دو ساختار را فقط در مورد فرهنگها و واژه‌نامه‌های تخصصی بررسی می‌کنیم. و پیش از بررسی لازم می‌دانیم که تعریفی از فرهنگ تخصصی و واژه‌نامه تخصصی به دست بدهیم.

● فرهنگ تخصصی Dictionnaire technique مجموعه‌ای است که اصطلاحهای یک رشته تخصصی را از راه تعریف، توصیف و تصویر و غیره ارائه می‌کند، و برابره‌های فارسی آن را به دست می‌دهد.

● واژه‌نامه تخصصی Lexique مجموعه‌ای است که اصطلاحهای مربوط به یک رشته تخصصی در زمینه خاص و برابره‌های فارسی آن را ارائه می‌کند، بی‌آنکه تعریفی از آن به دست دهد.

ساختار فرهنگها و واژه‌نامه‌های تخصصی:

۱- ساختار کلان (ماکرو): منظور از ساختار کلان، سازمان کلی هر فرهنگ یا واژه‌نامه است. مشخصات این «ساختار» به شرح زیر است:

۱-۱- پیکره Corpus، مجموعه منابع و مآخذی است که در تدوین یا ترجمه فرهنگ و واژه‌نامه مورد استفاده قرار می‌گیرد. تهیه این مجموعه از کارهای اساسی تهیه فرهنگ و واژه‌نامه است. تمام واژگان مربوط به یک زمینه تخصصی از این مجموعه استخراج و به روی فیش برده می‌شود. مدخلها و مطالب مندرج در فرهنگ و واژه‌نامه پس از مطالعه فیشها انتخاب و ضبط می‌شود.

در مقدمه کتاب، روش استفاده از پیکره ذکر و مشخصات منابع و مآخذ در کتاب‌شناسی ارائه می‌شود. بدیهی است که هرچه منابع بیشتری جمع‌آوری گردد و مورد استفاده قرار گیرد، فرهنگ و واژه‌نامه دقیق‌تر و جامع‌تری تدوین خواهد شد. به منظور سهولت فیش‌برداری برای هریک از منابع مورد استفاده یک کد در نظر گرفته می‌شود.

۱-۲- تهیه فیش و مشخصات فیش: مشخصات مربوط به هر واژه تخصصی به شرح زیر و در جای خاص خود روی فیش نوشته می‌شود.

- واژه خارجی (انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی و...);

- برابر (یا برابرها) فارسی با ذکر علامت اختصاری مآخذ;

- تعریف واژه;

- ارجاع به واژه‌هایی که از نظر صوری یا معنایی با واژه مورد نظر در یک حوزه قرار می‌گیرند (با استفاده از آنالوژی);

- توضیح، تصویر، جدول یا نموداری که در درک مفهوم واژه مؤثر است;

- نشانه اختصاری رشته تخصصی (یا زیر تخصصی) ای که واژه مورد نظر

در آن کاربرد دارد;

....-

اطلاعات مربوط به هر واژه می‌تواند، به اقتضای نیاز، شامل تمام یا

قسمتی از نکات یادشده باشد. در صورتی که ضبط اطلاعات فوق روی یک فیش میسر نباشد، برای هر واژه بیش از یک فیش در نظر گرفته می‌شود و فیشهای مربوط به یک واژه شماره‌گذاری و به فیش اصلی ضمیمه می‌شود. وظیفه مهم در امر تهیه فرهنگ یا واژه‌نامه تخصصی، انتخاب یا ساختن برابر صحیح فارسی برای واژه خارجی بر طبق اصول و ضوابط معین است. برابر بر ساخته یا منتخب فارسی با نشانه * روی فیش مشخص می‌گردد. فیشهای تکمیل شده به ترتیب حروف الفبای واژه‌های مدخل (که معمولاً واژه خارجی است) ردیف می‌گردد و در فیشدان نگاهداری می‌شود. تذکر آنکه در این مرحله مطالبی که روی فیشها ضبط شده است، می‌تواند به عنوان واژگان تخصصی Vocabulair به روی کاغذ بیاید. در واقع واژگان تخصصی که مجموعه اطلاعات موجود در پیکره واژگانی مربوط به یک تخصص معین را در ادبیات آن رشته در یک زبان خاص به دست می‌دهد، نخستین گامی است که در تهیه واژه‌نامه و فرهنگ تخصصی برداشته می‌شود و می‌تواند به طور جداگانه چاپ و در اختیار اهل فن قرار گیرد.

۱-۳- انتخاب مدخلها Entrée و تعیین سیاهه Répertoire: با توجه به فیشهای تکمیل شده، مدخلهای مناسب فرهنگ با واژه‌نامه تخصصی انتخاب می‌شود و سیاهه (یا بدنه اصلی) فرهنگ یا واژه‌نامه تخصصی تشکیل می‌گردد.

بدیهی است که در مورد فرهنگ یا واژه‌نامه‌هایی که به فارسی ترجمه می‌شوند، فرهنگ خارجی الگو قرار می‌گیرد و سیاهه از پیش آماده است.

۱-۴- طبقه‌بندی Classification: برای ارائه سیاهه، بسته به مورد، معمولاً

از طبقه‌بندیهای زیر استفاده می‌شود:

الف) طبقه‌بندی موضوعی Classement Systématique، که در آن مدخلهای

فرهنگ یا واژه‌نامه به صورت سیستمی و با توجه به موضوع ردیف می‌شوند و واژه‌های تخصصی برحسب روابط معنایی آنها طبقه‌بندی می‌گردند. (ب) طبقه‌بندی الفبایی *Classement alphabétique*، که در آن مدخلهای فرهنگ یا واژه‌نامه به روش صوری و برحسب حروف قراردادی الفبای زبان تعریف می‌شوند.

(ج) طبقه‌بندی مختلط *Classement mixte*، که در آن مدخلهای فرهنگ یا واژه‌نامه توأماً به روش موضوعی و الفبایی طبقه‌بندی می‌شوند. به این ترتیب که واژه‌های مربوط به هر حوزه معنایی، در درون آن حوزه به‌صورت الفبایی ردیف می‌شود.

۲- ساختار خرد (میکرو):

سازمان ارائه اطلاعات و مشخصات مربوط به هر مفهوم علمی را ساختار خرد می‌گویند.

۱-۲- بند، به هریک از تقسیمات سیاهه فرهنگ یا واژه‌نامه اطلاق می‌شود که شامل مجموعه‌ای از اطلاعات و مشخصات مربوط به هر مفهوم علمی است. بندهای هر فرهنگ یا واژه‌نامه به صورت مجزا و مستقل، ولی با نظم خاص ارائه می‌شوند، به ترتیبی که انسجام کلی فرهنگ یا واژه‌نامه حفظ شود.

۲-۲- مدخل *Article*: واژه‌هایی که کلید مراجعه به هر بند، و به عبارت دیگر کلید مراجعه به فرهنگ و واژه‌نامه است، مدخل نامیده می‌شود.

۳-۲- نوع اطلاعات مربوط به مدخل. محتوای بند یا اطلاعات مربوط به هر مدخل که در ذیل آن به صورت منظم و منسجم ارائه می‌شود، می‌تواند بسته به مورد شامل نکات گوناگونی باشد. بدیهی است که هرچه این اطلاعات کاملتر باشد، فرهنگ یا واژه‌نامه کاملتری تهیه خواهد شد. این

اطلاعات می‌تواند در فرهنگها و واژه‌نامه‌های تخصصی، شامل نکات زیر باشد:

— املای واژه خارجی؛

— مقوله دستوری واژه خارجی؛

— برابرهای واژه در سایر زبانها؛

— برابر (یا برابرهایی) فارسی؛

— مقوله دستوری واژه فارسی؛

— متضادهای خارجی؛

— ارجاعات؛

— سایر نکاتی که در فیش مربوط به واژه ضبط شده و ذکر آن در تفهیم و درک واژه و مفهوم علمی مؤثر است.

۲-۴- استفاده از نشانه‌ها: معمولاً در واژگان‌نگاری برای بیان مشخصات گوناگون واژه‌ها، از نشانه‌های متفاوتی استفاده می‌شود، هر نشانه نقش معرفی یک یا چند مشخصه نزدیک به هم را به عهده دارد. نشانه‌ها و نقش آنها باید دقیقاً معلوم، و نحوه استفاده از آنها باید کاملاً یکدست باشد. برخی از این نشانه‌ها به صورت زیرند:

= برای نشان دادن صورتهای گوناگون املایی واژه‌ها.

؛ برای جدا کردن معنی‌های گوناگون یک واژه. در این مورد ممکن است از اعداد ترتیبی نیز استفاده کرد. این نشانه برای نمایاندن متضادها نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

* برای نشان دادن واژه مرجح. منظور از واژه مرجح، واژه‌ای است که کاربرد آن به مترجمین و متخصصین و اهل فن توصیه می‌شود. هرگاه برای یک واژه، چند برابر فارسی متداول شده باشد، ابتدا واژه مرجح و سپس

سایر برابرها، در صورت لزوم ذکر می‌شوند. و واژه مرجع با علامت * مشخص می‌گردد.

() برای ارائه مفهوم کلی واژه به اختصار، یا توضیحات کوتاه اضافی.

[] برای تعیین رشته‌ها و مقوله‌های مختلف تخصصی.

← برای ارجاع به واژه دیگر با مدخلی دیگر.

لازم به یادآوری است که انتخاب نشانه‌ها، و تخصیص آنها به مفاهیم خاص، کاملاً قراردادی است و می‌تواند بسته به سلیقه واژگان‌نگار صورت گیرد، ولی در سرتاسر فرهنگ یا واژه‌نامه باید به گونه‌ای یکدست از آنها استفاده شود.

۲-۵- استفاده از نشانه‌های اختصاری: در واژه‌نامه‌ها و فرهنگها، اگر واژه‌ای در شاخه‌های مختلف تخصصی (یا زیرتخصصی) دارای مفاهیم متفاوتی باشد، آن شاخه‌های مختلف با علامت اختصاری معرفی می‌شوند. نشانه‌های اختصاری ممکن است برای بیان ویژگیهایی نیز که موقعیت خاص واژه مورد نظر را از نظر زبانی، تاریخی و غیره مشخص می‌کند، به کار رود. نشانه‌های اختصاری نیز کاملاً قراردادی است ولی یکپارچگی در نحوه استفاده از آنها در سراسر فرهنگ امری ضروری است.

واژگانشناسی بازار*

* این مقاله در نخستین مجمع بررسی مسائل بازار (تبریز، ۶ تا ۹ مهرماه ۱۳۷۲) ارائه شد.

ناگه بت من مست به بازار برآمد شور از سر بازار به یکبار برآمد
تا جز رخ او هیچ کسی هیچ نبیند در جمله صور آن بت عیار برآمد

مقدمه

واژگان (vocabulaire) در یکی از مفهومیهایش به مجموعه واژه‌های فعال یا غیرفعال اطلاق می‌شود که سخن‌گویان هر زبان، در طول زمان، برای بیان هر مقصودی در اختیار دارند. واژگان هر زبان با توجه به مقاصد گوناگون اهل زبان، به گونه (register)‌هایی تقسیم می‌شود: مثلاً گونه ادبی، گونه هنری و گونه صنفی... گونه صنفی (یا حرفه‌ای) را ژارگون (jargon) می‌نامند. بنابراین «واژگان بازار»، که موضوع این گفتار است، یکی از نمونه‌های صنفی (یا ژارگون) فارسی است.

و واژگانشناسی (lexicologie) دانشی است که به مطالعه علمی واژگان می‌پردازد.

مطالعات واژگانشناختی را از نظر زمانی می‌توان به دو شاخه اصلی تقسیم کرد: مطالعات در زمانی (diachronique)، که در آن، تحول واژگان یک زبان در طول زمان مطرح است؛ و مطالعات همزمانی (synchronique)، که در آن، نحوه کار واژگان زبان در زمان مشخص، بدون توجه به منشأ و تحول تاریخی مورد نظر قرار می‌گیرد.

آنچه در این گفتار می‌آید، چکیده، یا بهتر بگوییم، نمونه‌ای است از تحقیق جامع «واژگانشناسی بازار» که از دیدگاه در زمانی (یا تاریخی) انجام داده‌ام پیکره (یا corpus) این تحقیق، واژگان بازار، در گستره کلی‌اش بوده، که از میان منابع کتبی و شفاهی فارسی، و بعضاً عربی و اروپایی استخراج شده است.

شناخت و توصیف «واژگان بازار» با روش قیاسی (analogie) که روشی علمی در واژگانشناسی است، صورت گرفته است.

واژه بازار از دو عنصر زبانی تشکیل شده است:

– با [bā] یعنی «آش» همانطور که در «شوربا» به کار می‌رود،

– زار [-zār] پسوندی است که اسم مکان می‌سازد: «کارزار»؛ «لاله‌زار»؛

«بازار».

این واژه ریشه در زبان پهلوی دارد. و بازار در گذشته‌های دور، آنطور که از صورتش برمی‌آید، «مکانی بوده است در سرگذر، که در آن آش و به تدریج چیزهای دیگر می‌فروختند».

در آن زمان، به آن مکان، وچار [vāčār] می‌گفته‌اند.

تحت تأثیر فرایندهای آوایی، وا [vā] به با [bā] و چار [čār] به زار [zār]

تبدیل شده است.

و همانگونه که سرشت و سرنوشت واژه‌ها ایجاب می‌کند، واچار نیز در طول عمر خود، بناچار دستخوش تغییر و تحول گردیده است. صورتش بازار شده و سیرتش دارای جلوه‌های متعدد! برآستی شباهت واژه‌ها به انسانها، هر بار ما را شگفت‌زده‌تر می‌کند!

بازار محل داد و ستد و اجتماع سوداگران و بازارگانان؛ گذرگاه (یا به قول فرانسویها پاساژ passage) سرپوشیده‌ای که در دو طرف آن، حجره قرار دارد؛

دکه‌های موقت با سقفهای پارچه‌ای که معمولاً یکی از روزهای هفته برپا می‌شد و هنوز هم می‌شود: «یکشنبه‌بازار»؛ «پنجشنبه‌بازار»؛ «جمعه‌بازار»؛ «بازار روز» زمان ما!

«بازارچه»‌های امروزی، که آکنده از متاع است. و این ماجرای همیشگی: که بازار چندانکه آکنده‌تر تهیدست را دل پراکنده‌تر!

بازار معانی زیادی دارد^۱:

از «نرخ» و «کالا» و «داد و ستد» گرفته، تا «عهد و پیمان»، «قصد و نیت»، «عذر و بهانه»، «تشویش و نگرانی»، «نیرنگ و فریب»، «ماجرا و پیشامد»، «بیهوده‌گویی»، «رفتار»، «کردار»، «کار و بار»، ... حتی «صفت‌آرایی» و «کارزار».

بازار گاهی مترادف با واژه‌هایی چون «اعتبار»، «اهمیت»، «شایستگی»، «ارزش» و «مقام» به کار رفته است.^۲ مثلاً فردوسی می‌گوید:

پس از ما هر آنکس که گفتار ما
بخوانند دانند بازار ما
یعنی قدر و لیاقت ما پس از مرگمان شناخته خواهد شد.
یعنی کس اندر زندگانی قیمت دوست، نداند!...

بازار گاهی به معنی «رونق کار» و کنایه از «بر وفق مراد بودن اوضاع» است:

ای زبردست زبردست آزار گرم تا کی بماند این بازار!
(سعدی)

بازار گاهی به معنی «جهان» آمده است:

گنج بی‌مار و گل بی‌خار نیست شادی بی‌غم در این بازار نیست
(مولوی)

بازار در تصوف و عرفان، عبارت از «مقام تجلیات انوار الهی، و مرتبت کثرت و تفرقه» است:

ما ملامت را به جان جوییم در بازار عشق

کنج خلوت پارسایان سلامت جوی را

بازار عشق، مرتبه توجه عاشق است در بدایت حال:

در دلم تا برق عشق او بجست رونق بازار عشق من شکست

بازار عشق، جای داد و ستد جان و معامله معرفت است:

تو چنان دانی که این بازار عشق هست چون بازار بغداد و دمشق؟

بازار بغداد و دمشق، محل داد و ستد مادی و دنیایی است.

بازار امکان، کنایه از «جهان» است و...

هیچ قفلی نیست در بازار امکان بی‌کلید!

بازار شوق؛

بازار خودفروشی؛ بازار قلندر.

بازار ملامت؛ که جهان پربلا و محنت است.

بازار کائنات، که:

«هزار نقد» به آنجا «برند»، ولی «یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد»!

بازار خرافات، که حافظ می‌خواهد «سطح و طامات» صوفیانه را، که گزافه می‌داند، به «بازار خرافات» برد.

بازار در مفهوم اقتصادی‌اش، مانند هر اصطلاح علمی دیگر، معنی و تعریف معینی دارد^۴، و دقیقاً برابر با واژه انگلیسی market و واژه فرانسوی marché است. این «بازار» ممکن است به نام یک کالا یا به نام فروشندگان خوانده شود: «بازار گندم» یا «بازار گندم‌فروشان».

بسیاری از اصطلاحهای اقتصادی فارسی، ترجمه دقیق اصطلاحهای اقتصادی انگلیسی و فرانسوی است. مثلاً بازار سیاه (ترجمه از black market و marché noir)، و بازار آزاد (ترجمه از free market و marché libre).

ترکیبات واژگانی بازار بسیارند؛ از جمله:

بازارگان؛ بازارگاه^۵؛ بازار نو.

بازار گرمی، بازار تیزی.

بازارچه؛ بازار پسند.

راسته بازار؛ دزد بازار.

بازاری: «حاجی بازاری»؛ «رند بازاری»؛

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کان شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد

ترکیبات فعلی بازار نیز بسیارند؛ از جمله:

بازار آراستن؛ بازار برچیدن؛ بازار فروختن؛ بازار نهادن؛ بازار ساختن:

یک شهر همی بینم بی‌دانش و بی‌عقل

افراخته از کبر سر و ساخته بازار

بازار شکستن:

زنجیر صبر ما را بگسست بند زلفی بازار زهد ما را بشکست عشق خالی

بازار شکستن:

زنجیر صبر ما را بگسست بند زلفی بازار زهد ما را بشکست عشق خالی
بر سر بازار ماندن، که کنایه از «آشکار بودن» است. چونان «عشق
سعدی» که،

... نه حدیثی است که پنهان ماند

داستانی است که بر هر سر بازاری هست

بازار تیز بودن^۸:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی
(سعدی)

«باهم آ»های بازار نیز بسیارند، مثلاً:

بازار داغ؛ بازار کساد؛

بازار شام^۹، که کنایه از بازار یا هر مکان پرجمعیت و آشفته است.

بازار در بعضی از ضرب‌المثلهای فارسی به کار رفته است. مثلاً:

«دزد بازار آشفته می‌خواهد»؛ یا «گرد که به بازار می‌رود، چشم بازار را
کور می‌کند».

بازار و ترکیباتش، در متون گوناگون فارسی به کرات به کار رفته است.
تعیین بسامد این واژه در ادبیات می‌تواند، خود، موضوع تحقیق جالبی برای
نشان دادن تأثیر بازار در ذهن و زبان فارسی‌گویان باشد. حافظ می‌گوید:

— اشک حرم‌نشین نهانخانه مرا

زان سوی هفت پرده به بازار می‌کشی

— امروز که بازارت پر جوش خریدار است

دریاب و بنه گنجی از مایه نیکویی

— کرشمه‌ای کن و بازار ساحری بشکن

به غمزه رونق بازار سامری بشکن

— بازار شوق گرم شد آن شمع قد کجاست؟

— دلق حافظ به چه ارزد به می‌اش رنگین کن

وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار

— جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خذف می‌شکند بازارش

— راز سربسته ما بین که به دستان گفتند

هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر

و ...

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است.

سود، زیان، سرمایه؛

بی‌مایه، فطیر؛

میدان، تیمچه، سرا؛

دکه، بساط؛

خنزرنزری؛...

نقد و نسیه:

ای تهیدست رفته در بازار ترسمت پر نیآوری دستار

اگر بخواهیم پژوهش گسترده‌ای در واژگان بازار انجام دهیم، هر یک از

واژه‌هایی که از نظر معنایی با بازار مربوط است، درخور ارزیابی است. مثلاً

واژه ارزان را در نظر بگیریم، که در اصل، در زبان پهلوی، به معنی «پربها»

بوده است. زیرا عنصر ارز در این واژه، همانگونه که امروز هم کاربرد دارد،

یعنی «ارج؛ بها؛ قیمت». ولی ارزان، امروز به معنی «کم بها» و در مقابل «گران» به کار می رود. شاید دلیل این تحول عمده معنایی را در طول زمان، بتوان در زمینه روانی و اجتماعی اهل زبان جستجو کرد، که همیشه آرزو داشته است تا «گران» را به «ارزان» مبدل کند. لذا کلمه ارزان بتدریج بار معنایی کاملاً متفاوتی به دست آورده است. همانطور که صفت «حاجی ارزانی» به طعنه و طنز به «حاجی گرانفروش» نسبت داده شده است!

روابط اقتصادی و فرهنگی ما با جوامع دیگر، که موجب تماس و تداخل زبانهاست و مآلاً قرضگیری زبانی خاصه در سطح واژگانی را به دنبال دارد، واژه بازار را به زبانهای دیگر نیز برده است:

عرب زبانها در تلفظ بازار دخل و تصرف کردند و اولین مصوت [ā] را در این واژه به صورت [ay] درآورده اند و آن را به صورت بیزار [bayzār] تلفظ می کنند. و برای آن جمع بیازره [bayāzare] را هم ساخته اند.

واژه بازار به زبانهای اروپایی نیز راه یافته است. بازار (bazaar) در زبان انگلیسی، علاوه بر مفهومی که در بین مردم خاورمیانه دارد، به «فروشگاه اجناس تفریحی و تجملی»، و نیز «فروشگاه ارزانقیمت» هم اطلاق می شود.

واژه بازار (bazar) در قرن شانزدهم وارد زبان فرانسه می شود. و در یک معنی با سوق عربی مترادف است. در نوشته های شاتوبریان، آندره ژید و گی دوموپاسان، کلمه بازار و سوق را می بینیم. مثلاً موپاسان در کتاب «زندگی صحرانشینی» (Vie errante)، آنجا که از تونس حرف می زند، می گوید: «در کوچه های عرب، جالبترین چیز، محله سوقها و بازار است». در زبان فرانسه بازار به معنی های مختلفی به کار می رود:

«محل یا خانه ای که در آنجا بلبشو و هرج و مرج باشد و نیز مجازاً «وسایل درهم ریخته». مثلاً وقتی فرانسویها می گویند «Quel bazar!» یعنی

«عجب شیر تو شیری است!». بافت زبانی «Range ton bazar»، اصطلاحاً یعنی «بساطت را جمع کن»؛ در زبان عامیانه فرانسه قرن نوزدهم، بازار را به معنی «دبیرستان» به کار می بردند و مخفف آن «baz» بوده است.

کلمه بازار در بعضی از ضرب‌المثل‌های فرانسوی هم به کار رفته است:

«On avait invité le maire, le curé, et tout le bazares»

یعنی «آتا و اوتا، بلند و کوتاه و از هر قماش...».

فرانسوی‌ها فعل bazarder را نیز به کمک واژه فارسی بازار ساخته‌اند. به معانی «فروختن»، «به ثمن بخش فروختن»، و مجازاً «شر [کسی یا چیزی را] از سر خود کم کردن».

ترکیب «de bazar» را هم به کار می‌برند که دقیقاً از روی واژه فارسی «بازاری» گرده برداری شده است و به چیزی که کیفیت نامرغوب داشته باشد اطلاق می‌شود.

«کاسه جایی رود که باز آرد قدح!». در مقابل یک واژه بازار که قرض داده‌ایم، دهها واژه مربوط به بازار و بازرگانی و اقتصاد به زبان فارسی کشانده‌ایم. که بحق یا نابحق بودنش بحثی دیگر است:

احتکار، رشوه، ربا و دهها مورد دیگر از زبان عربی؛

بورس، پاساژ، بوتیک و دهها مورد دیگر از زبان فرانسه؛

مارکتینگ، بیزنس، سوپرمارکت و دهها مورد دیگر از زبان انگلیسی!

واژگانشناسی بازار، در زمینه وام‌گیری واژگانی نیز در خور تحقیق است.

مثلاً سوپرمارکت را در نظر بگیریم که از دو عنصر واژگانی super و market تشکیل شده است:

super – پیشوندی است دارای ریشه لاتینی به معنی «زیاد، بزرگ، ابر

و...» و در واژه‌هایی چون «سوپرمن» (superman)، «سوپرنوا» (supernova)، «سوپرسونیک» (supersonic) و غیره نیز به کار رفته است.
 — market یعنی «بازار، مغازه، فروشگاه».

supermarket در زبان انگلیسی، و supermarché در زبان فرانسه، یعنی «فروشگاه بزرگ». و به محلی با وسعت ۴۰۰ تا ۲۵۰۰ متر مربع اطلاق می‌شود که در آن مواد غذایی و محصولات مورد نیاز روزمره، به صورت سلف‌سرویس به فروش می‌رسد. اگر وسعت فروشگاه از آن حد بگذرد، دیگر سوپرمارکت نیست. بلکه هیپرمارکت (hypermarket) است. و هیپرمارکت، فروشگاه‌ای است با وسعت بیش از ۲۵۰۰ متر مربع، که دارای پارکینگ هم باشد. ما فارسی‌زبانان در واژه «سوپرمارکت» دخل و تصرف کرده‌ایم، صورت واژه را به «سوپر» تغییر داده‌ایم و «سوپر» را به معنی کل «سوپرمارکت» به کار می‌بریم و به دلیل عدم شفافیت این واژه بیگانه، و بدون توجه به معنی «سوپر» (که بزرگ است)، از واژه «سوپر» مفهوم «بقالی» و «مغازه» را افاده می‌کنیم: «خرید از سوپر»؛ «سوپر بزرگ» و «مینی سوپر»!

تجلی بازار در گویش‌های ایرانی نیز قابل توجه و بررسی است. مثلاً در کردی، واژه‌هایی چون بازارتیژی (به معنی بازار گرمی)، بازارخوش (به معنی خوش‌معامله)؛ و در گیلکی، واژه‌هایی چون بازارسر (به معنی سر بازار) و بازارمج (به معنی دستفروش دوره‌گرد) به کار می‌رود.

در گویش‌های دیگر از نظر صوری و معنایی، بسیاری از واژه‌های مربوط به بازار وجود دارد که گردآوری آن می‌تواند در امر مهم واژه‌سازی و برابریابی، خصوصاً در زمینه اقتصادی و بازرگانی، ما را کمک کند.

مثلاً در زبان فارسی گونه جنوب ایران، اصطلاح‌های گوناگون و جالبی در مقوله بازار و بازرگانی وجود دارد. اینجانب که در دانشگاه آن منطقه نیز تدریس می‌کنم، و به فراخور کارم فرصت را برای بررسی زبان هموطنان جنوبی غنیمت دانسته‌ام، به این اصطلاحها برخورده‌ام که به چند مورد

اشاره می‌کنم:

بسی (ارسال پول [در معامله])؛

پاره (بار بازرگانی هر قایق)؛

سین‌گار (دو قایق بازرگانی همسفر)؛

نگله [nagle] (واحد بسته‌بندی، برابر با سه کارتن که آن را برای حمل بهتر

در کیسه نایلونی یا کنفی قرار می‌دهند)؛

کاسه (مهر و موم کردن کالا).

آنچه در این فرصت کوتاه گفتم، فقط مجملی بود از واژگانشناسی بازار. وقت رو به اتمام است. لذا گفتار خود را به پایان می‌برم و رفع زحمت می‌کنم. با ذکر این نکته:

اکنون که بازار به عنوان یکی از جنبه‌های اصیل فرهنگ ایرانی مورد توجه قرار گرفته و «واژگانشناسی بازار» نیز مطرح شده است، امیدوارم که مجال و امکانی باشد تا تحقیق مفصل واژگان بازار را به انجام برسانم و با تهیه «تزاروس بازار» در حفظ و گسترش زبان «بازار» مؤثر باشم.

در خاتمه:

صوفیان واستدند از گرو می همه رخت

دلّی ما بود که در خانه خمار بماند

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

خرقه‌پوشان دگر مست گذشتند و گذشت

قصه ماست که در هر سر بازار بماند

توضیحات:

(۱) معانی بازار «علاوه بر آنچه در متن ارائه شده است):

– رفتار و روش؛ کردار و کنش:

همان لهو و نشاط اندیشه کردند همان بازار پیشین پیشه کردند
(نظامی)

– تشویش و اضطراب:

سر بابک از خواب بیدار شد روان دلش پر ز بازار شد
(فردوسی)

– قرار و عهد و پیمان:

کنند بار همراه با یار ما بر این است پیمان و بازار ما
(فردوسی)

– نیرنگ و فریب:

چو او بشنود خوب گفتار من نیندیشد از رنگ و بازار من
(فردوسی)

چو ضحاک بشنید گفتار اوی نهانی ندانست بازار اوی
(فردوسی)

– ماجرا و پیشامد:

چو دستور با لشکر آمدش پیش بگفت آنچ آمد ز بازار خویش
(فردوسی)

– بیهوده‌گویی، عذر و بهانه:

غمی گشت قیصر ز گفتارشان چو بشنید زانگونه بازارشان
(فردوسی)

— صف‌آرایی:

شدند انجمن دیو بسیار مر که پردخته مانند از او تاج و فر
چو تهمورث آگه شد از کارشان برآشفتم و بشکست بازارشان
(فردوسی)

— سامان و کار و بار:

مشو تیز تا چاره کار تو بسازم کنون نیز بازار تو
(فردوسی)

— قصد و نیت:

باد يك چند بر تو پیماید اندر آتش روا شود بازار
(رودکی)

— متاع و کالا:

«... تو از ما ایمن باش. ما را بازار فرست، نان و گوشت و کاه و جو تا بخریم» (تاریخ بلعمی)
— داد و ستد:

نیست سودی که زیانش نبود در دنبال بار می‌بندم از آن شهر که بازاری نیست
(میرصیدی)

— نرخ و قیمت: «بازار فلان کالا [مثلاً] ۵۰۰ تومان است».

۲) یاران تو همچون تو بشانند ولیکن نزدیک من امروز تو داری همه بازار
(فرخی)

یوسف دلها پدیدار آمدست عاشقی را روز بازار آمدست
(خاقانی)

حکمت‌آموز و کم‌آزار و نکوگوی بدانک روز حشر اینهمه را قیمت و بازار و بهاست
(ناصرخسرو)

وقت عیش و طرب و بستان است روز بازار گل و ریحان است
(انوری)

۳) تعریف بازار در علم اقتصاد:

«مکانی که در آن فروشندگان و خریداران یکدیگر را می‌بینند و مبادله انجام می‌دهند.
این تماس ممکن است رو در رو صورت گیرد که در این وضع ناحیه‌ای محدود و معین است

و یا به وسیله تلفن، تلگراف، فاکس و دیگر وسایل ارتباطی واقع شود که در این حالت بازار جنبه جهانی پیدا می‌کند» (فرهنگ اقتصادی، دکتر منوچهر فرهنگ)

(۴) بازارگاه

(الف) جای داد و ستد:

بنبستند آذین به شهر و به راه همه برزن و کوی و بازارگاه
(فردوسی)

تا دو چشمت بسته باشد اندر این بازارگاه

سخت ارزان می‌فروشی لیک انبان می‌خری
(مولوی)

(ب) مردم بازار:

چو کاوه برون آمد از پیش شاه بر او انجمن گشت بازارگاه
(فردوسی)

(۵) بازار نو (دارای بازار رایج):

چنین گفت زان پس به طلحندگو که ای نیکدل مرد بازارنو
(فردوسی)

(۶) بازارافروختن (رونق بخشیدن به کار خود):

هرآنکس که ایمن شد از کار خویش بر ما برافروخت بازار خویش
(فردوسی)

(۷) بازارنهادن (آراستن بازار؛ مجازاً خودنمایی کردن):

که تا ناری کنیم آنجا و بازاری نهیم آنجا
که تا دلها خنک گردد که دلها سخت بریان است
(مولوی)

(۸) بازار تیز بودن (کنایه از رواج کار است):

چون کسی را نیست یارا در دو کون هست هر دم تیزتر بازار تو
(عطار)

گشت دندان عاشقان همه کند زانکه بس تیز گشت بازارت
(عطار)

گر امروز تیز است بازار من ببینی پس از مرگ آثار من
(فردوسی)

«بازار تیز کردن [از چیزی]» (یعنی آن چیز را وسیله رونق و رواج بازار خود قرار دادن):

عصا در دست و دست آویز کرده بسی بازار از وی تیز کرده
(عطار)

۹) بازار شام، اشاره به ورود اهل بیت حضرت امام حسین (ع) پس از واقعه کربلا به شام است. و تعزیه «بازار شام» معروف است.

**پیشنهادهایی برای ترجمهٔ متنهاى علمى
انگلیسى و فرانسه به فارسى***

PROPOSITIONS POUR LA TRADUCTION DES
TEXTES SCIENTIFIQUES ANGLAIS ET FRANCAIS
EN PERSAN

* این مقاله در نخستین «کنفرانس مشترک بررسى مسائل آموزش زبان، تبریز - باکو»

(دانشگاه تبریز - ۱۴ الی ۱۶ مهرماه ۷۱) ارائه شد.

Mesdames, Messieurs

Le sujet que je voudrais élaborer aujourd'hui ici, traite surtout la formation des termes scientifiques persans, qui sont prépondérants dans la traduction des textes scientifiques.

Comme toutes les langues, le persan possède des potentialités, dont certaines sont apparues, parfois admirablement développées, dans sa vie de 12 siècles; et il n'est pas nécessaire de rappeler ici toute la richesse de sa production poétique, lyrique, littéraire, philosophique, éthique, épique, etc., ni les noms des grands poètes, philosophes, et auteurs iraniens, comme FERDUSI, MOWLAVI, SA'DI, et HAFEZ,... qui témoignent admirablement des ressources du persan.

Mais, en ce qui concerne l'aspect scientifique, il faut malheureusement avouer que le persan n'est qu'un amalgame disparate, même sans identité de mots formés selon les différents goûts, les différentes tendances culturelles, psychologiques et linguistiques des auteurs, traducteurs et spécialistes iraniens, et selon les différentes méthodes pratiquées de formation des mots.

Cette diversité a causé le désordre et le chaos dans le persan

scientifique, et même non-scientifique.

On peut classer les principales tendances existantes en Iran, en quatre catégories générales, sans envisager les motivations culturelles, politiques et psychologiques... soit *orabisme*, *occidentalisme*, *purisme* et *persanisme*.

Arabisme : Cette tendance, surtout avant l'organisation de la première Académie de l'Iran (créée en 1935) était de loin la tendance dominante. Et il y a des savants et traducteurs qui en rencontrant des mots et des concepts occidentaux, surtout français, empruntent, pour les exprimer, leurs équivalents arabes ou essayent d'utiliser des éléments et des modèles arabes pour la formation de leurs correspondants persans.

Européanisme (ou occidentalisme): Par ailleurs, il y a des savants et des traducteurs iraniens qui préfèrent généralement les mots occidentaux quelconques, aux mots persans. Ils trouvent toujours les mots étrangers plus expressifs, plus euphoniques et plus prestigieux que les mots persans, et sous prétexte que les termes scientifiques sont internationaux, et qu'il n'y a pas de raison de les traduire en persan, ils empruntent sans critique les termes scientifiques occidentaux.

Purisme : Un certain nombre de savants et traducteurs iraniens, qui font une autre catégorie d'orientation, sont extrêmement attachés à la culture et aux langues iraniennes et ils essayent de purifier la langue et de vivifier et d'utiliser autant que possible, des mots, suffixes, préfixes et modèles purement persans dans la formation des correspondants de mots étrangers.

Persanisme : Par ailleurs, il y a un groupe de savants iraniens

qui s'appuient sur le persan contemporain dans la formation des correspondants persans de termes scientifiques étrangers. Nous appelons cette tendance comme le *persanisme*.

En conséquence on peut trouver au moins quatre catégories contradictoires de termes scientifiques dans le vocabulaire du persan:

● D'abord *des termes et correspondants d'origine arabe*:

Par exemple composés ou des éléments arabes:

ذات الجنب pour le français *pleurésie*;

ذات الریه pour le français *pneumonie*;

ضمیمه اعور pour le français *appendice*.

● Puis *des termes d'origine occidentale*:

Par exemple , d'après les فارنکس ؛ آپاندیس ؛ پنومونی ؛ پلورزی français respectivement *pleurésie*, *pneumonie*, *appendice*, et *pharynx*.

Il faut mentionner que la plupart des mots empruntés aux langues occidentales avaient déjà des correspondants convenables en persan, ou qu'on pouvait leur donner des correspondants autochtones, en utilisant les possibilités du persan.

Par exemple سینہ پهلو pour "pleurésie", et گلوگاه pour "pharynx".

● Une autre partie du vocabulaire scientifique du persan, comprend *des termes et correspondants purement persans*:

Par exemple :

خشکناى pour le français *larynx* (anglais id.);

پادزى pour le français *antibiotique* (anglais *antibiotic*)

کارد پزشک pour le français *chirurgien* (anglais *surgeon*)

● Et enfin *des termes et correspondants scientifiques du persan*

contemporain: Dans la formation des termes de cette catégorie, il n'y a aucune sensibilité particulière, ni négative, ni positive, quant à l'origine des mots. Il arrive parfois que ce soient des emprunts, et parmi ces termes, on peut observer de nombreux hybrides (persan-français, français-arabe, persan-arabe...).

Par exemple :

نوروز اضطرابی , pour le français *névrose d'angoisse* (anglais *anxiety neurosis*);

اکسایش , pour le français *oxygénation* (anglais id.);

یونیدن , des éléments یون et -یدن (affixe verbale),
pour le français *ionizer* (anglais *ionize*)

On peut observer les résultats de cette tendance dans les ouvrages publiés par certains institutions et groupes iraniens, y compris les Presses Universitaires d'Iran.

En ce qui concerne la typologie des termes, on peut distinguer au moins cinq types de termes scientifiques persans, soit *équivalents*, *traduction littérale* (ou *calque*), *traduction libre*, *emprunts*, et *hybrides*.

● Des *équivalents* au sens strict, sont les mots déjà existants en persan, qui peuvent s'employer pour rendre les termes et concepts scientifiques.

Le vocabulaire scientifique du persan compte un certain nombre d'*équivalents* retrouvés dans la langue ancienne par les savants et traducteurs antérieurs pour les mots étrangers.

Par exemple:

مرض قند pour le français *diabète* (anglais *diabetes*);

اسهال خونی pour le français *dysenterie* (anglais *dysentery*);

میزناى pour le français *uretère* (anglais *ureter*).

● La **traduction littérale** (ou *calque*) est une autre méthode pratiquée: Le *calque* est une traductions des éléments constitutants du mot étranger, par des éléments correspondants autochtones, combinés selon les règles propres à la langue emprunteuse.

En persan scientifique, il y a beaucoup de calques, fait d'après des modèles occidentaux (surtout français et anglais), et aussi d'après des modèles arabes.

Par exemple :

آبدانك pour le français *vésicule* (anglais *vesicula*);

راوآهن pour l'expression française *chemin de fer*; (anglais *railway*);

سیب زمینی pour l'expression française *pomme de terre*.

Formées d'éléments persans et construites selon des modèles persans, ces créations appartiennent au système linguistique persan; elle sont donc transparentes, leur prononciation et leur orthographe ne posent pas de problème pour les utilisateurs du persan; et elles ne provoquent pas la moindre réaction négative dans les sociétés iraniennes.

● Une autre méthode est la **traduction libre** : c'est une traduction d'après le concept global du mot étranger, par des éléments autochtones, combinés selon les règles propres à la langue persane. Le genre, le nombre et l'arrangement des éléments constitutants de cet équivalent ne coïncident nécessairement pas avec ceux du terme étranger.

Par exemple :

کارورز pour le français *interne* (anglais *britannique*).

- (*house physician et house surgeon*);
 دنبالچه pour le français *coccyx* (anglais id.);
 پوشینه pour le français *capsule* (anglais id.);
 ... du latin *capsula* "petite boîte".

Dans cette méthode on n'emprunte que le concept auquel renvoie le terme étranger, au moyen d'éléments lexicaux entrant dans sa définition. Ces productions sont formées d'éléments persans et construites selon des modèles persans, elles appartiennent au système linguistique persan. Par conséquent :

- elles sont transparentes,
- au contraire des mots empruntés, leur prononciation et leur orthographe ne pose pas de problèmes aux utilisateurs du persan,
- au contraire des mots empruntés elles ne provoquent pas, dans la plupart des cas, de réaction négative dans les milieu iraniens.

Pourtant l'utilisation de "traduction libre" ainsi que de "traduction littérale" pose certain nombre de problèmes dans la langue emprunteuse, et ce sont les linguistes et lexicographes qui sont responsables pour trouver des solutions pour les écarter.

● **Emprunt linguistique**, est une autre méthode pour faire face à l'entrée des concepts scientifiques. Nous considérons comme *emprunt* au sens strict, les mots entrés en persan, sans changement morpho-sémantique relativement à la langue d'origine, et donc simplement repris avec éventuellement une simple adaptation graphique ou phonétique.

Par exemple, nous avons emprunté des mots واكسيناسيون ؛ آئورت et اتوپسى avec une adaptation graphique et phonétique,

respectivement pour les français *aorte*, *vaccination*, et *autopsie*.

Il y a aussi beaucoup de mots scientifiques (et non-scientifiques) persans, dont une partie est empruntée, et l'autre persane. Ce sont des *hybrides*.

Par exemples :

میکروب شناسی pour le français *microbiologie*;

زردپی آشیل pour le français *tendon d'Achille*;

دریچه میترال pour le français *valvule mitrale* (anglais *mitral valve*).

L'emploi de "mots empruntés", et des "hybrides", aussi, pose différents problèmes dans la langue autochtone, qu'il faut trouver des solutions pour les écarter.

Il convient donc, de choisir la méthode de formation des équivalents persans de termes étrangers et autres néologismes scientifiques, en fonction d'une analyse critique des méthodes déjà mentionnées, et ceci a besoin d'un article indépendant qui sera publié plus tard. Mais, ici nous nous limitons à faire quelques remarques sur la formation des équivalents scientifiques persans.

En général, les termes scientifiques doivent posséder les propriétés suivantes:

- précision élevée des significations;
- solidité et netteté des relations sémantiques entre eux;
- aspect entièrement conventionnel des significations;
- absence de synonymie;
- absence de charges sémantiques émotionnelles, morales, politiques, sociales, et d'associations variées;

- transparence sémantique;
- existence d'un réseau sémantique et formel entre les éléments, et entre les termes scientifiques qui appartiennent à une catégorie sémantique donnée.

Voici quelques directives pour obtenir ces propriétés dans la néologie scientifique persane:

S'appuyer de préférence sur le persan contemporain:

L'expérience montre que les équivalents scientifiques formés à partir des éléments et des modèles du persan contemporain sont plus transparents et plus acceptables dans les sociétés iraniennes. Ceci est une tendance linguistique heureuse, efficace et réaliste pour faire face aux termes et aux concepts scientifiques étrangers. Nous avons déjà parlé de cette tendance sous le titre *persanisme*.

S'appuyer sur les modèles persans et non pas arabes:

Les savants et traducteurs qui s'appuient sur les modèles arabes dans la traduction des mots occidentaux en persan, doivent faire attention à ce que les langues occidentales, ayant la même origine que le persan, sont plus faciles à traduire en persan qu'en arabe, ainsi les équivalents apparaissent plus familiers du point de vue de l'aspect linguistique pour les utilisateurs du persan.

Utiliser les langues iraniennes (anciennes et modernes):

La vivification des éléments et des modèles des langues iraniennes, qui intéresse beaucoup les puristes pourra être très utile pour remplir le vide lexical, pour enrichir le persan, et aussi pour mettre en évidence les capacités du persan à exprimer les concepts scientifiques. Mais il faut prendre garde à ne pas faire des

exagératins et des excès qui provoqueraient une réaction négative du côté de la population. Une exagération des puristes a été la substitution de mots purement persans, mais isolés et inconnus, à des mots arabes, mais assez courants et employés depuis un siècle en persan.

Ceci n'a eu d'autre résultat que le rejet des mots persans par la population.

Par exemple :

بورک	à la place de l'arabe	مخمّر <i>levure</i> ;
نوزه	à la place de l'arabe	تأثير <i>effet</i> ;
وابازى	à la place de l'arabe	توزيع ou du persan بخش "distribution";
ششاک	à la place de l'arabe	ذات الریه <i>pneumonie</i> ;
کارد پزشک	(de کارد <i>couteau</i> et پزشک <i>médecin</i>)	
	à la place de l'arabe	جراح <i>chirurgien</i> .

Ainsi, il convient de garder les mots arabes qui sont déjà entrés en persan, et sont familiers aux utilisateurs du persan.

Respecter l'analogie:

Les termes scientifiques s'intègrent à un système organisé et ordonné, et ont entre eux un réseau de relations sémantiques et formelles. Dans la formation des équivalents persans, pour préserver ce réseau, il convient de considérer ensemble, et d'une manière systématique et analogique les mots relatifs à un même champs sémantique. Il y a des néologismes et des équivalents scientifiques persans qui sont formés en respectant ce point.

Par exemples :

کالبدشناسى ; کالبدگشایی ; کالبدشکافى formés des éléments

گشایی, "connaissance" شناسى, et respectivement "corps" کالبد, "ouverture", et شکافى "fait de decoudre", pour les français *anatomie*, *autopsie* et *dissection*.

Choisir des mots possédant une charge sémantique neutre:

Un caractère important des termes scientifiques est l'absence de charge émotionnelle, stylistique, sociale, et morale. Dans l'adoption de termes scientifiques nouveaux, pour obtenir cette propriété, il convient de choisir des mots et des éléments de charge sémantique neutre.

Par exemple:

(deux mots littéraires "vin"), et respectivement گسارى و آشامى (formed elements *gāsārī* et *āshāmī* "boire" ne conviennent pas pour le français *alcoolisme*. Ces équivalents possédant un caractère littéraire, n'ont pas pu se substituer à l'emprunt الکلیسم (d'après le français *alcoolisme*) d'autant que ce mot *alcool* + *isme* est dérivé de l'arabe الکحل qui est entré dans les langues européennes par l'intermédiaire du latin.

Choisir le mot le plus court:

La transparence sémantique exige parfois des constituants nombreux pour les termes scientifiques. Toutes autres conditions égales, il est préférable de choisir les éléments et les mots persans ayant le moins de syllabes. Ces mots et leurs dérivés seront donc plus courts, et leur orthographe posera moins de problèmes.

Par exemples:

- Des deux équivalents و زهره et کیسه صفرا le deuxième, ayant le moins de syllabes, est plus convenable pour le

français *vésicule biliaire* (anglais *gallabladder*, et *vesica felea*);

- Des deux équivalents مرالید و زاد, le premier, ayant le moins de syllabes, est plus convenable pour le français *natalité* (anglais *birth-rate*).

Choisir le mot le plus fréquent:

Dans la formation des équivalents scientifiques, pour garder la transparence sémantique, toutes autres conditions égales, il sera préférable de choisir les mots, les bases, et les affixes les plus fréquents dans la langue. Autrement dit, il faut éviter autant que possible de choisir pour équivalents des mots persans isolés et non familiers.

Par exemples:

- Des quatre termes اوژن, خلش (ceux-ci purement persan), تزریق (mot arabe), و انژکسیون (français), ayant la même signification en persan, l'arabe تزریق est l'équivalent le plus convenable pour le français *injection* (anglais id.), car il est le plus fréquent en persan;
- Des mots persans پلشت و عفونی, ayant la même signification, le deuxième est plus convenable pour le français *septique* (anglais *septic*), car il es plus fréquent en persan.

* * *

Bien qu'il y a encore beaucoup de chose à dire, nous n'avons plus de temps, ainsi je m'arrette ici, et je souhaite vivement que ces propositions, ainsi que celles d'autres linguistes et lexicographes, ne restent pas des voeux théoriques. Mise a l'épreuve de la pratique, et donc discutées, affinées, complétées, j'espère qu'elles pourront au moins contribuer à diminuer les

contradictions et désordres existants dans les dictionnaires techniques et scientifiques persans; à améliorer la situation de la traduction des textes scientifiques anglais et français en persan; et à aider les chercheurs; et à clarifier la situation trop confuse du persan scientifique.

Dans cette perspective, la création d'un organisme assurant les fonctions indispensables de coordination et d'information apparaît comme une nécessité.

La marche toujours plus rapide de la science et ses conséquences linguistiques laissent prévoir pour tel organisme une tâche considérable.

آثار چاپ شده از همین مؤلف

- فرهنگ آوایی - املایی زبان فارسی. کتاب سرا. تهران. ۱۳۶۶
- فرهنگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی. سروش. تهران. چاپ اول
- ۱۳۶۹، چاپ دوم ۱۳۷۱
- فرهنگ فشرده زبان فارسی. البرز. تهران. ۱۳۷۱
- فرهنگ افعال فرانسه. سروش. تهران. ۱۳۷۱
- فرهنگ واژه‌های اروپایی. البرز. تهران. ۱۳۷۱

فرهنگ فشرده

زبان فارسی

الفبایی - قیاسی

دکتر مهشید مشیری

نشر البرز

دکتر مهشید مشیری

فرهنگ فشرده زبان فارسی

(شماره صفحات: نوزده + ۱۰۵۶)

قطع جیبی . جلد گالینگور با روکش

چاپ اول ۱۳۷۱

نشر البرز

فرهنگ فشرده زبان فارسی، فرهنگی است جامع. به این معنی که علاوه بر واژه‌های عمومی زبان فارسی، کمابیش واژه‌های کهنه و قدیمی زبان فارسی را همراه با اطلاعات ریشه‌شناختی ارائه می‌کند. این فرهنگ به روش الفبایی-قیاسی تنظیم شده است و مخاطبان آن، سطح گسترده‌ای از سخنگویان زبان فارسی، خصوصاً دانش‌آموزان، فرهنگیان و دانشجویان را در بر می‌گیرند.

هر یک از مقالات فرهنگ، بسته به مورد، اطلاعاتی در مورد املا، تلفظ (آوانویسی)، مقوله معنایی ریشه‌ای، مقوله دستوری، مقوله فرعی معنایی، زبان منبع، زمینه کاربرد، صرف فعل، تعریفها، بافتهای کاربرد (شواهد و مثالها)، مترادفها، متضادها، هم‌آواهای هر واژه مدخل به دست می‌دهد.

فرهنگ
واژه‌های اروپایی در فارسی

دکتر مهشید مشیری

تهران

نشر البرز

دکتر مهشید مشیری

فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی

(شماره صفحات: بیست و پنج + ۴۴۳)

قطع رقعی . جلد گالینگور با روکش

چاپ اول ۱۳۷۱

نشر البرز

این فرهنگ، واژه‌های قرضی اروپایی (انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، روسی) که در فارسی گفتاری و نوشتاری و در فارسی علمی و غیرعلمی کاربرد دارد، به دست می‌دهد.

مؤلف در مقدمه فرهنگ نوشته است:

«... قرض‌گیری زبانی - بویژه در سطح واژگان - امری عادی و اجتناب‌ناپذیر است و اثرات آن در تمام زبانها مشاهده می‌شود؛ و آنچه زبانها را از این نظر متمایز می‌سازد، میزان شدت و ضعف تأثیر زبانهای بیگانه بر آنها و نیز میزان استقبال و قبول سخنگویان زبان از پدیده قرض‌گیری است. بدیهی است که سرعت ورود مفاهیم جدید در هر زبان باید با سرعت واژه‌سازی و برابری هماهنگ باشد. این هماهنگی یکی از وظایف اصلی فرهنگستان زبان است.

قرض‌گیری واژگانی علت‌های گوناگونی دارد:

نیاز، مهمترین علت آن است. بسیاری از واژه‌های عربی، ترکی، و واژه‌های اروپایی منجمله روسی، به دلیل نیاز وارد زبان فارسی شده است.

گاهی واژه‌های بیگانه برای احتراز از بار منفی و قبح واژه‌های بومی تابو - مثلاً اندامها و اعمال تناسلی و دفعی - وارد زبان می‌شود. در برخی موارد، واژه‌های بیگانه، متأسفانه به علت تنبلی یا سهل‌انگاری، بی‌اطلاعی یا بی‌مایگی، فضل‌فروشی یا خودنمایی سخنگویان و حقیر شمردن یا فقیر انگاشتن زبان خودی، به زبان راه می‌یابد.

در فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی سعی شده است تا تصویری از واژه‌های قرضی اروپایی (انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، روسی) که در فارسی گفتاری و نوشتاری و در فارسی علمی و غیرعلمی کاربرد دارد، ارائه شود. تشخیص علل قرضگیری این واژه‌ها و لزوم یا عدم لزوم کاربرد آنها نیز به مراجعه‌کننده اندیشمند و آگاه فرهنگ واگذار می‌گردد...»

هر یک از مقالات فرهنگ، بسته به مورد املا، تلفظ (آوانویسی)، زبان منبع، املا، واژه در زبان منبع، مقوله دستوری، مقولات معنایی و ریشه‌ای، مقولات فرعی مبنایی، زمینه کاربرد، تعریفها، مترادفها، متضادها، ترکیبات نیمه‌قرضی و... مربوط به هر واژه مدخل را بدست می‌دهد.

نشر البرز منتشر کرده است

آتلانتیس	امریکاییها در ایران	تام جونز
جیمز و. میور	دکتر آرتور میلسپر	هنری فیلدینگ
ترجمه زهرا فروزان سپهر	ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی	ترجمه ابراهیم یونسی
آخرین سفر شاه	بازیها	تشخیص و درمان بیماریها
ویلیام شوکراس	روانشناسی روابط انسانی	ترجمه دکتر عباس ادیب
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی	اریک برن	تقویم تبعید
آزادی و زندگی تراژیک	ترجمه اسماعیل فصیح	یانیس ریتسوس
پژوهشی در داستایفسکی	برادرزاده رامو	ترجمه فریدون فریاد
ویاچسلاو ایوانوف	دیدرو	تکاپوی جهانی
ترجمه رضا رضایی	ترجمه احمد سمیعی	ژان - ژاک سروان شرایبر
آواز کشتگان	برخورد	ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر
رضا براهنی	دانیل استیل	تک درخت فندق
استادان داستان	ترجمه شهلا ارژنگ	واتزگس بطروسیان
(مجموعه‌ای از آثار معروفترین نویسندگان جهان)	بزنگاه داستان	ترجمه محمدعلی آتشبرگ
ترجمه و انتخاب: اسماعیل فصیح	جفری آرچر	توفان برگ
اسکارلت	ترجمه ساغر سعیدی	گابریل گارسیا مارکز
الکساندرا ریپلی	بعد از سلام چه می‌گویید؟	ترجمه هرمز عبداللهی
ترجمه مریم بیات	اریک برن	جنگ خلیج فارس
	ترجمه مهدی قراچداغی	پیر سالینجر
		ترجمه دکتر مصطفی رحیمی

دیده‌ها و شنیده‌ها	درد جاودانگی	جنگهای صلیبی
خاطرات میرزا ابوالقاسم خان	(سرشت سوگناک زندگی)	امین معلوف
کحال زاده	میگل داونامونو	ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی
به کوشش مرتضی کامران	ترجمه بهاء الدین خرمشاهی	
		جهان حقیقی دموکراسی
دیوارها فرو می‌ریزد	در کاخ سفید چه گذشت	سی. پی. مک فرسون
(مسأله آلمان و بازتاب آن در	دونالد رگان	ترجمه مجید مددی
دیپلماسی عمومی)	ترجمه دکتر حسین ابوترابیان	
دکتر سید محمد کاظم نعمی	درمان افسردگی	حلقه سوم
	(راهنمای کامل برای همه	کوستانس تاکنسیس
راسپوتین	خانواده‌ها)	ترجمه محمد قاضی
آر. جی. مینی	دکتر جی ریموند دوپاولو	خاستگاههای سرمایه‌داری
ترجمه اردشیر روشنگر	دکتر کیت راسل ابلاو	ژان بشلر
	مهدی قراچه‌داغی	ترجمه رامین کامران
راه دل		
جلد ۱ و ۲	دلدادها	خاطرات همسر سفیر
خانم حشمت یوسفی	ابراهیم یونسی	سیتیا هلمز
		ترجمه اسماعیل زند
رباعیات حکیم عمر خیام	دوبیتیهای باباطاهر عریان	دختر آسمانها
به تصحیح محمد علی فروغی	نابلوها: استاد محمد تجریدی	جینسی چون
نابلوها: استاد محمد تجریدی	خط: محمد تقی سرمست	ترجمه م. ع. شکیب
خط: محمد تقی سرمست		
	دو زن	دایره کامل
روانشناسی خرافات	آلبرت مورایا	دانیل استیل
گوستاو جاهودا	ترجمه فریدون زاهدی	ترجمه مریم بیات
ترجمه محمد تقی براهنی		
	ده منظومه	درآمدی بر نظریه‌های رشد و
روشنگری در پزشکی	از ده شاعر معاصر ایران	توسعه اقتصادی
دکتر عباس ادیب	به کوشش فرامرز غفاری	دکتر غلامعلی فرجادی

فرهنگ واژه‌های اروپایی در
فارسی
دکتر مهشید مشیری

فوزیه، حکایت تلخکامی
خسرو معتضد

فنون سماع طبیعی
آسمان و جهان / کون و فساد
ابوعلی سینا
ترجمه محمدعلی فروغی

قافله سالار سخن
(دکتر خانلری)
مجموعه مقالات

قانون توانگری
کاترین باندر
ترجمه گیتی خوشدل

قصه نویسی
رضا براهنی

کاخ تنهایی
ثریا اسفندیاری بختیاری
ترجمه امیر هوشنگ کاوسی

کارنامک من
شاپور اورمزد
فریدون مجلسی

شوربختی روس
هلن کارر دانکوس
ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر

فارماکولوژی
(پایه و بالینی)
جلد ۱ و ۲

ترجمه دکتر عباس ادیب
دکتر تقی قفقازی

فرار عقابها
کن فالت
ترجمه حسین ابوترابیان

فرار فروهر
اسماعیل فصیح

فراماسونری در جهان عرب
نجدة فتحی صفوت
ترجمه یوسف عزیزی بنی‌طرف

فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی
دو جلد
دکتر منوچهر فرهنگ

فرهنگ بیان اندیشه‌ها
دکتر محسن صبا

فرهنگ فشرده زبان فارسی
(الفبایی - قیاسی)
دکتر مهشید مشیری

ریشه در خاک
پرل باک
ترجمه بتول سعیدی

ژوزفین
ارنست جان ناپتون
ترجمه فریدون زاهدی

ساعت شوم
گابریل گارسیا مارکز
ترجمه احمد گلشیری

سرنوشت زمین
جوانتان شل
ترجمه اسماعیل زند

شب ظلمانی یلدا و حدیث
دره‌کشان
رضا جولایی

شترها باید بروند
خاطرات سرریدر بولارد و
سرکلارمونت اسکراین
ترجمه حسین ابوترابیان

شراب خام
اسماعیل فصیح

شکارچی در سایه روشن زندگی
ایوان تورگنیف
ترجمه هرمز ریاحی
بهزاد برکت

مکتب دیکتاتورها	مادر و کودک	کتاب الخراج
اینیاتسیوسیلونه	بتر هومز اند گاردنز	ابن خردادبه (تصحیح دخویه)
ترجمه مهدی سبحانی	ترجمه انجمن مترجمین متون علمی و فنی	ترجمه دکتر حسین قره چانلو
من و خاندان پهلوی	مدیریت خرید	گرافیک کامپیوتری
احمدعلی مسعود انصاری	دکتر رضا مهربان	میرحسن ولوی
محمدبرقی - حسین سرفراز	مدیریت سفارشات خارجی	گزارش یک مرگ
مهاجران	دکتر رضا مهربان	گابریل گارسیا مارکز
هاوارد فاست	مصاحبه با شاه	ترجمه لیلی گلستان
ترجمه فریدون مجلسی	مارگارت لاینگ	گزیده داستانها
نه صلح و نه جنگ	اردشیر روشنگر	اسماعیل فصیح
حسن استفاده از تنش زدایی	مقدمه ای بر فلسفه	گلستان سعدی
هلم کارر دانکوس	ی.م. بوخنسکی	به تصحیح محمدعلی فروغی
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی	ترجمه محمد رضا باطنی	تابلوها: استاد محمد تجویدی
ورقهای آینده	مقلدها	خط: محمدتقی سرمست
الوین تافلر	گراهام گرین	لی لی و آرزوهایش
ترجمه عبدالحسین نیک گهر	ترجمه محمدعلی سپانلو	سینتیا فری من
هزار سال تفسیر فارسی	مکاتبات سفارشات بین المللی	ترجمه مریم بیات
(سیری در متون کهن تفسیر پارسی)	دکتر رضا مهربان / رسول شهپری	لینمارا، عشق و آرزو
دکتر حسن سادات ناصری		کاترین گاسکین
منوچهر دانش پژوه		ترجمه ابراهیم یونسی

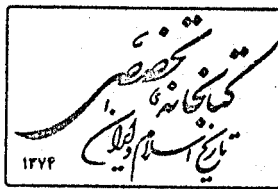
10 Articles sur

La Langue , Le Lexique , La Traduction

Par

Mahshid Moshiri

Docteur en linguistique



Alborz

1994